

# تاریخ اسلام و ایران

- ۹-۳۳ کارکرد سیاسی و مذهبی شعر در دوره فاطمیان مصر (۳۵۸-۵۶۷ق) در برخورد با مخالفان خارجی  
راضیه انصاری، محمدعلی چلونگر، فریدون الهیاری
- ۳۵-۵۴ بررسی جایگاه و اهمیت قلعه ساسانی شاه جُغَل (جِغَلَه) بروجرد در حفظ امنیت راه‌های منطقه زاگرس مرکزی  
موسی سبزی، اسماعیل همتی ازندریانی، کاظم امیدی
- ۵۵-۷۰ چالش خلافت و حکومت در اندیشه سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی  
مرتضی شیرودی
- ۷۱-۹۳ جایگاه طرابوزان در محاصره بَرّی آناتولی توسط ایلخانان مغول  
احمد فضلی نژاد، عبدالرسول خیراندیش
- ۹۵-۱۱۶ نگاهی به منصب امیر نظام در دوره قاجار  
عباسی قدیمی قیداری، محدثه هاشمیلر
- ۱۱۷-۱۴۴ دیوان محاسبات و مسئله پرداخت حقوق در دوره قاجار (۱۳۲۷-۱۳۲۹ق)  
امین محمدی، علیرضا ملایی توانی، سید محمد رحیم ربانی‌زاده
- ۱۴۵-۱۶۳ بررسی پیشگویی ابن‌برّجان درباره زمان فتح بیت المقدس  
حامد نظرپور
- ۱۶۵-۱۹۳ راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی (با تأکید بر مسیرهای بهاره)  
یونس یوسف‌وند، جواد نیستانی

## فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸

## نام خداوند جان آفرین که بخشند در زبان فارسی

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.  
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

ویراستار فارسی: ملیحه سرخی کوهی خیلی

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: دکتر دل‌آرا مردوخی

ویراستار منابع انگلیسی: غزال ملکی

دبیر اجرایی: خدیجه سهراب‌زاده

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی امامی خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محمدرضا بارانی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکانته اسپانیا

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>

دکتر شهرام یوسفی‌فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآواش/۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup> محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء<sup>(س)</sup>، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۴۹۳

## راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

### الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

### ب: ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)) ارسال شود.
  ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
    - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
    - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
    - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
    - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
    - نتیجه‌گیری
    - فهرست منابع و مآخذ
  ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.  
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
  ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
  ۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
  ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
  ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:  
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

#### **پ: محرمانه بودن اطلاعات**

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

#### **ت: داوری مخفی (دو طرفه)**

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

#### **ث: سرقت ادبی**

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفاً تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir) ارسال نمایید.

## منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

### مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

### ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی<sup>۱</sup> دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

### ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

### ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی،<sup>۲</sup> در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

---

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.  
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.  
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عنوانی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.  
۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

#### ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

#### ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

#### ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

#### ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

#### ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

#### ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروفچینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

#### ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

## درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

### فهرست مطالب

- کارکرد سیاسی و مذهبی شعر در دوره فاطمیان مصر (۳۵۸-۵۶۷ق) در برخورد با مخالفان خارجی ۹-۳۳  
راضیه انصاری، محمدعلی چلونگر، فریدون الهیاری
- بررسی جایگاه و اهمیت قلعه ساسانی شاه جُغَل (جِقَلَه) بروجرد در حفظ امنیت راه‌های منطقه زاگرس مرکزی ۳۵-۵۴  
موسی سبزی، اسماعیل همتی ازندریانی، کاظم امیدی
- چالش خلافت و حکومت در اندیشه سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی ۵۵-۷۰  
مرتضی شیرودی
- جایگاه طرابوزان در محاصره بری آناتولی توسط ایلخانان مغول ۷۱-۹۳  
احمد فضل‌نژاد، عبدالرسول خیراندیش
- نگاهی به منصب امیرنظام در دوره قاجار ۹۵-۱۱۶  
عباسی قدیمی قیداری، محدثه هاشمیلر
- دیوان محاسبات و مسئله پرداخت حقوق در دوره قاجار (۱۳۲۷-۱۳۲۹ق) ۱۱۷-۱۴۴  
امین محمدی، علیرضا ملایی توانی، سید محمدرحیم ربانی‌زاده
- بررسی پیشگویی ابن برّجان درباره زمان فتح بیت المقدس ۱۴۵-۱۶۳  
حامد نظریپور
- راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی (با تأکید بر مسیرهای بهاره) ۱۶۵-۱۹۳  
یونس یوسف‌وند، جواد نیستانی





فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۳۳-۹

## کارکرد سیاسی و مذهبی شعر در دوره فاطمیان مصر (۳۵۸-۵۶۷ق) در برخورد با مخالفان خارجی<sup>۱</sup>

راضیه انصاری<sup>۲</sup>  
محمدعلی چلونگر<sup>۳</sup>  
فریدون الهیاری<sup>۴</sup>

تاریخ ارسال: ۹۷/۲/۹  
تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۲۶

### چکیده

«شعر» هنر تأثیرگذار و رسانه‌ای قوی در جوامع انسانی بوده است. از این رو، همواره به عنوان وسیله‌ای تبلیغاتی برای حکومت‌ها، فرقه‌ها، احزاب، قبایل و حتی افراد مختلف ایفای نقش کرده است. خلافت فاطمی (۲۹۷-۵۶۷ق) در تقابل قدرت خود با مخالفانش به‌ویژه خلافت عباسی، از راهکارهای مختلفی بهره می‌برد؛ از جمله آنکه با حمایت از شعر و شاعری به پیشبرد اهداف خود می‌پرداخت. در این پژوهش کوشش شده است تا با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی کارکردهای سروده‌های شاعران دربار فاطمی مصر (۳۵۸-۵۶۷ق) به منظور تقویت جبهه خلافت فاطمی و تضعیف رقیبان آنان پرداخته شود. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که در خلافت فاطمی علاوه بر رویکرد زیباشناختی و هنری شعر، از آن همچون وسیله‌ای برای پیاده‌سازی باورها و نشر عقایدی چون اثبات امامت و وصایت علی(ع) و فرزندان او و به تبع آن حقانیت خلفای فاطمی، تأکید بر صحت نسب فاطمیان، تشویق و ترغیب نسبت به خلافت فاطمی و تحریک و تحریض بر ضد دشمنان، هجو مخالفان و سست کردن پایه‌های مشروعیت و مقبولیت آنان، بهره‌برداری می‌شد.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیه، شعر، عباسیان، فاطمیان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.20109.1636

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان؛ Ansari\_raziye@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛ M.chelongar@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ F.allahyari@ltr.ui.ac.ir

#### مقدمه

ظهور مناقشات مذهبی و اختلافات عقیدتی - سیاسی بعد از وفات پیامبر(ص)، موجب برآمدن مکاتب مختلفی شد که هر یک برای اثبات حقانیت باورهای خود و بطلان عقاید جریان‌های مخالف، در حوزه‌های مختلف فعالیت کردند. ادبیات و شعر یکی از این حوزه‌ها بود که نقش بسزایی در این مجادلات ایفا می‌کرد؛ به گونه‌ای که در قرن‌های چهارم و پنجم قمری که قلمرو اسلامی آکنده از تعدد و تشتت مذاهب و فرق مختلف بود، مراکز ادبی نیز در پایتخت‌های سلسله‌های مختلف رونق یافت (عبدالجلیل، ۱۳۷۳: ۱۸۶). خلافت فاطمی (۲۹۷-۵۶۷ق) نیز از جمله مدعیان این میدان بود که در کنار تسخیر نواحی جدید و اعزام داعیان به سرزمین‌های مختلف، با سرودن اشعار و تألیف کتب و رساله‌های گوناگون، در ترویج مذهب اسماعیلی و بسط دایره قدرت خود کوشش می‌کرد (صفا، ۱۳۶۹: ۲۴۹-۲۵۰).

با توجه به رویکرد دینی و تعلیمی ادبیات اسماعیلی، این ادبیات علاوه بر پرداختن به تبیین و تفسیر عقاید و حرکت‌های انقلابی برای اسماعیلیان، به منظور پاسخگویی به معاندان و مخالفان آن کیش نیز نگاشته شده است. به‌ویژه آنکه در عصر فاطمیان به علت بهره‌برداری ابزاری از این هنر در عرصه مبارزات عقیدتی و سیاسی، مورد حمایت و توجه خلفای آنان قرار گرفت و این خلفا با تشویق شاعران و نویسندگان این حوزه، زمینه‌های شکوفایی آن را فراهم آوردند (بدره‌ای، ۱۳۸۳: ۳۶).

گفتنی است امروزه درباره ادب و شعر در روزگار خلافت فاطمیان، آثار متعددی به نگارش درآمده است. برای نمونه، کتبی که به‌طور کلی به حیات ادبی عصر فاطمی و مشاهیر آن پرداخته، مانند *فی ادب مصر الفاطمی* از «محمد کامل حسین» و *الادب فی العصر الفاطمی* از «محمد زغلول سلام» و همچنین پایان‌نامه‌ای با عنوان «جمالیات النثر فی العصر الفاطمی بمصر» نوشته فاطمه اجدادی آرانی در دانشگاه الزهراء که به بررسی زیبایی‌های فنی نثر عصر فاطمیان مصر پرداخته و اشاره‌ای کلی به موضوعات شعری آنان نیز کرده است. پایان‌نامه‌های متعدد دیگری به‌طور موردی شاعران فاطمی را مورد بررسی قرار داده‌اند که از جمله می‌توان به پایان‌نامه‌ای با عنوان «بررسی انتقادات سیاسی و اجتماعی در قصاید ناصر خسرو» نوشته محمد پاشایی در دانشگاه تبریز اشاره کرد که در آن به انتقادات این شاعر نسبت به مخالفان مذهبی و سیاسی فاطمیان نیز پرداخته شده است. در حوزه مقالات می‌توان به مقاله «تطبیق بین سروده‌های دو آیین‌مدار اسماعیلی (ابن‌هانی و ناصر خسرو قبادیانی)» نوشته علی‌اکبر ملایی اشاره کرد که مؤلف طی تطبیق و تحلیل سروده‌های ابن‌هانی اندلسی و ناصر خسرو قبادیانی دو شاعر عصر فاطمی، به تطبیق رویکرد این دو در ستیز و جدال با مخالفان فاطمی نیز پرداخته

است. آثار بسیاری درباره ادبیات، شعر و شاعران فاطمی به رشته تحریر درآمده، اما پژوهش جامع و مدوئی که به طور مستقل به تحلیل کارکردهای شعر عصر فاطمی، به ویژه کارکرد دشمن ستیزانه آن پردازد، صورت نگرفته است.

واژه «کارکرد»<sup>۱</sup> در لغت به معنای کار کردن، عمل، رفتار، خدمت (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۵۸۴۱/۱۱)، عملکرد، نقش و فعالیت (بوث و بلر، ۱۳۸۲: ۴۲۵) آمده و در اصطلاح به معنی «هدف یا نقش یک پدیده در یک ساختار یا نظام» (همان) است. در این پژوهش تلاش شده است با نگاهی متفاوت به شعر عصر فاطمی، به نقش آن در مبارزات سیاسی و مذهبی فاطمیان با مخالفان خارجی آنان پرداخته شود و به این پرسش‌ها پاسخ دهد که شعر به مثابه یک ابزار، برای تقویت خلافت فاطمی مصر، در چه حوزه‌هایی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است؟ و در مقابل، از این ابزار برای تخریب دشمن چگونه استفاده شده است؟

### جایگاه شعر نزد فاطمیان

در حکومت فاطمیان، بسان سایر حکومت‌ها، ترویج هنرها و فنون ادبی تا حدی به حمایت حکمرانان و نخبگان آنان، وابسته بوده است (واکر، ۱۳۸۳: ۲۳۰). توجه ویژه خلفا، وزرا و افراد برجسته فاطمی به حوزه شعر نیز موجب رشد و تعالی این صنعت در دربار آنان شد؛ چنان‌که شاعران طبقه خاصی را در قصر خلیفه به خود اختصاص دادند (ماجد، ۱۴۱۷: ۲۰۶) و یک شغل دولتی با عنوان «مقدم الشعراء» برای آنان در نظر گرفته شد (کامل حسین، ۲۰۱۴: ۱۶۳) که حقوق‌های دائمی به مبلغ ده تا بیست دینار دریافت می‌کردند (مقریزی، ۱۴۱۸: ۲۷۸/۲). علاوه بر این، در مراسم‌ها و اعیاد مختلف از جایگاه اختصاصی در کنار دیگر صدرنشینان (همان، ۳۳۰/۲) و همچنین عطایای فراوان برخوردار بودند (کامل حسین، ۲۰۱۴: ۱۶۲).

گزارش مقریزی در مورد «بركة الحبش» نیز گواه دیگری از ارزش شعر و شاعری نزد فاطمیان است. مکانی که تصویر شاعران و مشخصاتشان به همراه قطعه شعری از هر یک از آنان، بر روی طاقچه‌های آن تعبیه شده بود. این مکان مورد توجه و حمایت خلفای فاطمی بود؛ چنان‌که خلیفه الامر (۴۹۵-۵۲۴ق) در بازدید خود از آنجا، کنار تصویر هر شاعر یک کیسه پنجاه دیناری قرار می‌داد (مقریزی، ۱۴۱۸: ۴۳۰/۲).

محمد کامل حسین نیز با اشاره به توصیفات مقریزی از این برکه، چنین نوشته است: «اصلاً هیچ حکومتی را نمی‌شناسم که چنین اهمیتی برای شاعران قائل بوده باشد؛ تا این اندازه که عکس هر شاعر به همراه نام و سرزمینش را روی تابلوهایی در گردشگاه‌های عمومی نصب

کنند. چنین امری دلیل قاطعی بر بزرگداشت هنر شعر و شاعران است» (کامل حسین، ۲۰۱۴: ۱۶۳).

این میزان توجه فاطمیان به شعر و بذل و بخشش‌های زنان و مردان دربار آنان به شاعران (ر.ک: عمارة الیمنی، ۱۸۹۷: ۳۴؛ کامل حسین، ۲۰۱۴: ۱۶۳)، موجب تقویت صناعات شعری، ازدیاد شمار شاعران (همو، همان، همان‌جا) و تعالی بی‌نظیر قصرهای خلفای فاطمی در مشرق و مغرب شد (محمود العقاد، ۲۰۱۲: ۱۵۱).

از آنجا که پشتیبانی هر حکومتی از علوم، صنایع و هنرها، وابسته به نتیجه این حمایت است (واکر، ۱۳۸۳: ۲۳۰)، کارکردهای مفید شعر برای خلافت فاطمی نیز موجب توجه ویژه آنان به این حوزه شد. بر همین اساس، می‌توان علت توجه فاطمیان به شعر و بهره‌گیری از آن به منظور تثبیت ارکان دولت و بالا بردن منزلت خلافت، حتی در دوره ضعف و افول قدرت (کامل حسین، ۲۰۱۴: ۱۶۲-۱۶۳) را به آگاهی آنان از قدرت تأثیرگذاری این صنعت در پیشبرد اهداف سیاسی و مذهبی‌شان نسبت داد؛ زیرا اشعار شاعران فاطمی به مثابه پیامی روشن بودند که به علت جلب توجه مخاطبان و خوانندگان بیرون از جامعه اسماعیلیه، بسیار تأثیرگذار بودند (واکر، ۱۳۸۳: ۲۳۲). اندوه و حسرت معز فاطمی از وفات ابن‌هانی اندلسی شاعر دربارش (۳۲۶-۳۶۲ق) که قصد داشت از طریق وی با شاعران شرق مقابله کند، خود گواه این مطلب است (ر.ک: ابن‌خلکان، [بی‌تا]: ۴/۲۲).

#### کارکردهای سیاسی - مذهبی شعر نزد فاطمیان

خلافت فاطمیان در مصر (۳۵۸-۵۶۷ق) علاوه بر اینکه بزرگ‌ترین رقیب سیاسی خلافت عباسی و حکومت‌های تابع آن بود، از برجسته‌ترین مخالفان مذهبی و عقیدتی اهل سنت نیز محسوب می‌شد که در حوزه قلمرو آنان تشکیلات تبلیغاتی نیرومندی را رهبری می‌کرد. اختلافات مذهبی و منازعات سیاسی فراوانی که در قرن چهارم و پنجم قلمرو عباسیان را فراگرفته بود، فضای مناسبی را برای تسریع در روند این تبلیغات فراهم کرد. لذا شاعران فاطمی که برخی به عنوان حجت و داعی در نقاط مختلف جهان اسلام مشغول فعالیت بودند، برای متزلزل کردن پایه‌های سیاسی و مذهبی خلافت عباسی و ایجاد تشنگی بیشتر در فضای جامعه آنان و همچنین دفاع از خلافت فاطمی و ترغیب و تحریک مردم برای جایگزین کردن فاطمیان بر مسند عباسیان، سلاح شعر را به کار بردند. مهم‌ترین موضوعات شعری شعرای فاطمی را که دارای ابعاد سیاسی و مذهبی بودند، می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد.

### اثبات ولایت و وصایت علی(ع) و فرزندان او

از آنجا که محور اصلی اختلاف میان شیعیان و اهل سنت، مسئله جانشینی پیامبر(ص) بوده است، ستون ادب شیعه نیز به احتجاج بر ولایت امام علی(ع) و ذریه او استوار شد (طه حمید، ۱۳۸۸ق: ۱۲۴). بر همین اساس، شاعران شیعی با وجود اختلافات در برخی از گرایش‌های اعتقادی و جهت‌گیری‌های فکری و مذهبی، تلاش خود را در راه اثبات عقاید مشترک شیعه که همان حقانیت علی(ع) و اهل بیت او به امامت بود، نهادند و برای تأکید این حقانیت غصب شده، از طریق مستندات عقلی و دینی دلیل و برهان آوردند (أبو حلتهم، ۱۴۱۰ق: ۱۷۰) و در تمام اغراض شعری از جمله مدح، هجاء، رثا و غیره، تنها هدفشان دفاع از این حق غصب‌شده بود (قاضی، ۱۱۱۹م: ۳۸۸).

دولت فاطمی نیز بر این اساس بنا شده بود که علی(ع) و فرزندان او از حضرت فاطمه(س)، شایسته‌ترین افراد برای رهبری مسلمانان می‌باشند که بدون دخالت امت (حمیدالدین کرمانی، ۱۴۲۹: ۱۰۵-۱۱۰) و تنها از طریق فرمان و نص الهی برگزیده شده‌اند (مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۷۳؛ حمیدالدین کرمانی، ۱۴۲۹: ۱۱۱-۱۱۵). در حالی که عباسیان به عنوان اصلی‌ترین معارضان آنان، با استناد به وراثت اعمام، قرابت خود با پیامبر(ص) را نزدیک‌تر از علویان نسبت به آن حضرت می‌دانستند و در نتیجه ارث ولایت و امامت را حق خود برمی‌شمردند (طبرسی، ۱۴۱۳: ۲/۳۳۵-۳۴۰). بر همین اساس، در راستای معارضه با علویان، به شعرای خود دستور دادند شایستگی فرزندان عباس را موضوع شعر خود قرار دهند و حق خلافت را از فرزندان علی(ع) سلب کنند (مغنیه، ۱۳۴۳: ۱۶۳)؛ چنان‌که «عبدالله ابن معتز» (۲۴۹-۲۹۶ق) شاعر خاندان عباسی، در اشعار خود خلافت را حق پدری آل عباس می‌دانست (ابن معتز، [بی‌تا]: ۳۹۵) و آنان را به عنوان وارثان امامت، «آل الرسول»، «العترة» و «اهل القری» (همان، ۱۵۵) خطاب می‌کرد. وی با «بنی عم» خواندن عباسیان در اشعار خود، آنان را در مقابل علویان به عنوان «بنی بنت» پیامبر(ص)، برای به دست گیری میراث آن حضرت شایسته‌تر و محق‌تر برمی‌شمرد (همان، ۳۲).

فاطمیان برای اثبات حق خود در امر خلافت بر جهان اسلام به عنوان وارثان پیامبر(ص) (قاضی نعمان، ۱۹۹۶: ۱۸۳؛ همو، [بی‌تا]: ۱۳۶؛ مؤید فی الدین، ۱۹۷۴: ۱۷/۱)، باید ابتدا در مقابل اصلی‌ترین مخالفان خود که خلافت عباسی و اهل سنت بودند، علاوه بر اتکا به مسئله نسب و جدال بر سر آن، دلایل و براهین محکم‌تری برای محق دانستن علی(ع) به امامت ارائه می‌دادند و سپس از طریق انتساب به آن حضرت، به حق خود اشاره می‌کردند و آن را به تأیید می‌رساندند. بر همین اساس، شعرای فاطمی با استناد به نصوص قرآنی و روایی و همچنین

تکیه بر نص الهی در انتخاب امام، جانشینی حضرت علی(ع) را امری الهی و بلامنازع معرفی کردند و با ارجاعات تاریخی به رویدادهای صدر اسلام و مقایسه فعالیت‌های آن حضرت نسبت به سایر صحابه به‌ویژه عباس، سعی در اثبات شایستگی آنان برای وصایت و ولایت بر مسلمین داشتند.

**الف. استناد به آیات قرآن:** جایگاه قرآن و حدیث و تأثیرپذیری مسلمانان از آن، موجب شد تا در راستای رسیدن فاطمیان به اهدافشان، عملکردی ابزاری در اشعار آنان به خود بگیرد. زمانی که اثبات اولویت اهل بیت پیامبر(ص) به جانشینی او از طریق مستندات قرآنی صورت پذیرد، انکار و مقابله با آن دشوارتر می‌شود؛ به همین دلیل شاعران با اشاره به قرآن در اشعار، تلاش می‌کردند به گونه‌ای سخن خود را برداشتی از فرمان الهی نشان دهند و از این طریق مخاطب خود را وادار به سکوت کنند. بر این اساس، شعرای فاطمی برای تأیید و اثبات عقیده خود در مسئله ولایت علی(ع)، در اشعار خود به شیوه‌های مختلفی چون اقتباس، تلمیح، تأویل و غیره روی می‌آوردند و دلایلی مستدل و ساطع از نصوص قرآنی و روایی، مانند آیه ولایت، آیه مودت، آیه مباحله، آیه تطهیر، سوره دهر و غیره را ارائه می‌کردند. برای نمونه، مؤید فی الدین شیرازی (۳۹۰-۴۷۰ق) داعی و شاعر عصر فاطمی، در اشعار مختلفی از دیوان خود به آیه ۶۷ سوره مائده «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» تمسک جسته (مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۷۳، ۲۱۷)، و آن را نصی بر ولایت علی(ع) دانسته است که در روز غدیر از جانب خداوند و توسط جبرئیل امین نازل شده است. وی براساس این آیه ولایت علی(ع) را حقیقت دین دانسته و تلاش کرده است مخالفان او را به عنوان مخالفان دین حقیقی اسلام و همچنین مخالفان خداوند و پیامبر(ص) معرفی کند:

لو أرادوا حقيقة الدين كانوا      تبعاً للذي أقام الرسول  
و أتت فيه آية النص «بلغ»      يوم «خم» لما أتى جبرائيل<sup>۱</sup>

(همان، ۷۳)

طلائع بن رزیک (۴۹۵-۵۵۶ق) وزیر فاطمی و شاعر مصری (ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶: ۲۹۶/۶) نیز در اشعار خود به برخی آیات همچون آیه تطهیر<sup>۲</sup> (طلائع بن رزیک، ۱۳۸۳: ۹۱) و

۱. اگر حقیقت دین را می‌خواستید پیرو چیزی می‌بودید که رسول خدا برپا داشته است. در روز غدیر خم آیه «بلغ ما انزل الیک» درباره امام علی(ع) با نص صریح به دست جبرئیل نازل شد.  
۲. احزاب: آیه ۳۳.

آیه ولایت<sup>۱</sup> (همان، ۱۱۷) استناد کرده است. وی در جای دیگر از دیوان خود، منکران جایگاه والای حضرت علی(ع) را به سبب بطلان عقیده و نظرشان، به خواندن سوره «دهر» دعوت کرده است که در شأن این خاندان نازل شده بود. در حقیقت ارجاع دادن مخالفان به سند محکمی چون قرآن، به مثابه پیروزی در این میدان محسوب می‌شد:

إِنْ كَانَ قَدْ أَنْكَرَ الْحَسَاذَ رَتْبَهُ      فِي جُودِهِ فْتَمَسَّكَ يَا أُخِي بَهْلٍ<sup>۲</sup>

(همان، ۱۰۷)

ب. استناد به احادیث: بعد از قرآن، حدیث دومین جایگاه را نزد مسلمانان دارد. بر همین اساس، احزاب و فرق مذهبی تلاش می‌کردند در میان احادیث تکیه‌گاهی برای عقاید خود بیابند (عبدالجلیل، ۱۳۷۳: ۹۳). شعرای فاطمی نیز تلاش می‌کردند با اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم به احادیثی چون حدیث ثقلین (طلّاح بن زبیک، ۱۳۸۳: ۱۴۴)، حدیث منزلت (تمیم بن معز، ۱۹۷۰: ۱۸۶؛ ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۵۷: ۱۴۳/۱)، حدیث کساء (تمیم بن معز، ۱۹۷۰: ۱۸۷) و غیره، علاوه بر توجیه و جذب مخاطب خود، پاسخی مستدل و محکم در برابر منکران برتری حضرت علی(ع) و اهل بیت پیامبر(ص) ارائه دهند. برای نمونه، تمیم بن معز فاطمی (۳۳۷-۳۷۴ق) در ردیه خود بر ابن معتر عباسی، از حدیث منزلت<sup>۳</sup> که از احادیث مورد وثوق عالمان شیعه و سنی است، بهره گرفته و تلاش کرده است تا با اشاره به این حدیث جایگاه علی(ع) را نسبت به پیامبر(ص) خاطر نشان کند و به تشریح نزدیکی و ارتباط آن دو را بپردازد:

من له قال انت منی کهارو      ن و موسی اکرم به من نجار؟!<sup>۴</sup>

(همان، ۱۸۶)

همچنین حدیث غدیر به خاطر اهمیت و جایگاهی که دارد، مورد استناد بسیاری از شاعران شیعی قرار می‌گرفته است؛ این حدیث و این واقعه گویاترین و آشکارترین حدیث و روایت تاریخی در اثبات حقانیت جانشینی علی(ع) است. شعرای فاطمی نیز تلاش می‌کردند با استناد به این حدیث، مردم را متوجه انحراف در مسئله جانشینی پیامبر(ص) و غصب حکومت اسلامی توسط ناهلان کنند؛ به همین دلیل در اشعار فراوانی از شاعران مختلف فاطمی، نظیر تمیم بن معز (تمیم بن معز، ۱۹۷۰: ۱۸۶)، مؤید فی الدین (مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۲۱۷،

۱. مائده: آیه ۵۵.

۲. اگر حسودان رتبه‌ای را که در کرم و بخشش دارد انکار کردند، ای برادر! به آیه «هل أتى» رجوع کن.

۳. علی منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی.

۴. کسی که پیامبر(ص) در حق او فرمود: نسبت تو به من مانند نسبت هارون و موسی است. چه نجار بزرگواری!



۲۴۶، ۲۵۷)، ناصر خسرو و ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۵۷: ۱/۱۰۵، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۷۶، ۵۴۰)،  
 الجبري المصري (امینی، ۱۴۲۲: ۴/۴۲۱)، قاضی بن قادوس (همان، ۴۵۴)، قاضی جلیس (همان،  
 ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴)، طلائع بن رزیک (طلایع بن رزیک، ۱۳۸۳: ۷۳، ۱۰۷)، عماره یمنی (عمارة  
 الیمنی، ۱۸۹۷: ۳۳۹) و غیره، به صورت مستقیم و غیرمستقیم به این حدیث اشاره شده است.

برای جلوگیری از اطالۀ کلام تنها بیتی از مؤید فی الدین در این باره آورده می‌شود:

و أنت فيه آية النصِّ بُلغٌ      یوم خمَّ لَمَّا أتى جبریلُ  
 ذاکمُ المرتضیٰ علیُّ بحقٍ      فبعلیاءُ یَنطقُ التَّنزیلُ<sup>۱</sup>

(مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۲۱۷)

**ج. استناد به برتری حضرت علی(ع) در رخدادهای صدر اسلام:** شعرای فاطمی با تسلط بر رخدادهای مهم تاریخی و با آمیختن وقایع و حوادث در اشعار خود، در راستای اثبات برتری و حقانیت عقاید خود گام برمی‌داشتند. آنان با بیان یک واقعه، گویی سند محکمی را در حقانیت سخن خویش نشان می‌دادند. برای نمونه، تمیم بن معز در ردیۀ خود به اشعار عبدالله بن معتز عباسی، با اشاره به وقایعی چون مباحله، لیلۀ المبیت، هجرت، جنگ‌های آن عصر با کفار، واقعه غدیر و نقش علی(ع) در این رویدادها و همچنین نبودن عباس در هیچ یک از این وقایع، حزب عباسی را به چالش کشید. وی در طول این قصیده با مقایسه علی(ع) به عنوان نخستین مسلمان، داماد و برادر پیامبر(ص) که در تمام وقایع مهم آن عصر تأثیرگذار بوده، با عباس عموی وی که تا فتح مکه در میان مشرکان حضور داشته، تلاش کرده بود عباسیان را فاقد هرگونه شایستگی برای به دست‌گیری میراث پیامبر(ص) نشان دهد (تمیم بن معز، ۱۹۷۰: ۱۸۵-۱۸۸). وی حتی سخنان عباس در جنگ حنین برای برگرداندن مسلمانانی که در مقابل دشمن گریخته بودند (ابن هشام، [بی تا]: ۴۴۴/۲) را با جنگاوری علی(ع) در آن لحظه مقایسه کرده و عمل وی را در مقابل فعالیت‌های علی بن ابی طالب ناچیز شمرده است (تمیم بن معز، ۱۹۷۰: ۱۸۷).

أو جعلتم نداء عباس فی الحر      ب و قد فرعن لقاء الشفار  
 کوقوف الوصی فی غمره المو      ت لضرب الرؤس تحت الغبار<sup>۲</sup>

(همان، ۱۸۷)

۱. تو نص صریح آیه «بلغ» هستی که در روز غدیر توسط جبرئیل در شأنت نازل شد.

آگاه باشید که او علی مرتضی است که به حق بر شما ولایت دارد؛ زیرا قرآن در شأن بزرگی او سخن می‌گوید.  
 ۲. آیا فریاد عباس را در جنگ با مقاومت علی(ع) در گودال مرگ برای زدن سرها زیر گرد و غبار شمشیرها و حمایت از رسول خدا مقایسه می‌کنید؟

علاوه بر این، مقایسه علی(ع) با دیگر خلفای راشدین نیز از جمله موضوعات شعری شاعران فاطمی بود. برای نمونه، طلائع بن رزیک با اشاره به جنگ خیبر و ماجرای فرار ابوبکر در برابر دشمن (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۰: ۱۶۳۶/۵-۱۶۳۷) و مقایسه آن با ایستادگی و دلوری علی(ع) در آن جنگ، تلاش کرده بود جایگاه آن حضرت را بسیار برتر و بالاتر از دیگر خلفای راشدین به تصویر بکشد. وی با قرار دادن علی(ع) در کنار دیگر خلفا، به روشن کردن جایگاه آن حضرت نسبت به سایرین پرداخته و مخاطب خود را برای مقایسه و انتخابی صحیح، به تفکر و تأمل وا داشته است:

کم بین من کان قد سنَّ الهروبَ و من فی الحربِ إن زالتِ الأُجبالُ لم یزل<sup>۱</sup>  
(طلائع بن رزیک، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

#### صحت نسب خلفای فاطمی

فعالیت‌های مخفیانه اسماعیلیان و بهره‌گیری امامان آنان در دوره ستر از اسامی مستعار برای پنهان کردن هویت خویش، تناقضاتی را در اسامی آنان حتی در روایات و منابع خود اسماعیلیه به وجود آورد؛ که این امر موجب تردید جدی در مورد اصالت نسب فاطمیان شد و آن را به حربه مناسبی برای ضربه زدن به این خلافت توسط مخالفانش به‌ویژه عباسیان تبدیل کرد (زکار، ۱۴۱۰: ۶۲)؛ چنان‌که آنان با استفاده از این ابهام، به تحقیر و توهین نسبت به خلفای فاطمی می‌پرداختند. این تحقیرها از آغاز خلافت فاطمی در مغرب، نسبت به آنان مطرح بود و علاوه بر عباسیان، امویان نیز به این حربه متوسل می‌شدند؛ مانند طعن و انکار نسب عزیز بالله خلیفه فاطمی (۳۴۴-۳۸۶ق) توسط حاکم المستنصر اموی (۳۵۰-۳۶۶ق). آنها طی مکاتباتی که با یکدیگر داشتند، به هجو یکدیگر پرداختند و خلیفه اموی در پایان هجویات خود، خطاب به خلیفه فاطمی چنین نوشت: «اگر تو را بیشتر می‌شناختیم، بیشتر هجا می‌کردیم» و از این طریق وی را فاقد اصل و نسب مشخص و معین دانست (ابن خلکان، [بی‌تا]: ۳۷۲/۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۳۰/۲۷). این تردید پس از سیطره آنان بر مصر نیز همچنان وجود داشت (ن.ک: کامل حسین، ۲۰۱۴: ۲۰۸). نمونه‌ای از این شک و ابهام مصریان، گزارشی است که «ابن تغری بردی» درباره عزیز بالله فاطمی آورده است. وی در روز جمعه بر منبر اشعاری نوشته شده بر کاغذی یافت که در نسب وی تشکیک و تردید کرده و از او خواسته بود چهار جد خود را به صورت علنی نام ببرد. در نهایت فاطمیان را طامعانی خطاب کرده بود که دستشان از اصل و نسب بنی‌هاشم

۱. میان آنکه در جنگ پا به فرار گذاشته و کسی که چون کوه استوار و پابرجا در صحنه جنگ ایستاده است، چه تفاوت بسیاری است.

کوتاه است (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳: ۱۲۰/۴-۱۲۱).

می‌توان سرودن چنین اشعاری و رساندن آن به خلیفه در منبر جمعه را دسیسه‌ای از سوی عباسیان دانست که همواره در تلاش برای تضعیف فاطمیان بودند. چنان‌که القادر عباسی (۳۸۱-۴۲۲ق) تنی چند از علمای سنی و شیعی را در سال ۴۰۲ق. در بغداد گرد آورد و آنها را بر آن داشت تا بیانیه‌ای در ردّ نسب علوی خلیفه فاطمی وقت الحاکم بأمرا لله (۳۸۶-۴۱۱ق) و اسلاف وی صادر کنند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۸۲/۱۵؛ عظاملک جوینی، ۱۳۸۵: ۱۵۹/۳-۱۶۰؛ همدانی، ۱۳۸۷: ۲۵؛ مقریزی، ۱۴۱۸: ۱۸۲/۲). سپس این بیانیه بر منابر بغداد و دیگر سرزمین‌های عباسی خوانده شد (عظاملک جوینی، ۱۳۸۵: ۱۷۴/۳-۱۷۷). در سال ۴۴۴ق. نیز این اقدام توسط القائم عباسی تکرار شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵۹۱/۹؛ مقریزی، ۱۴۱۶: ۲۲۳/۲).

درواقع، این حمله‌های تبلیغاتی برای بطلان نسب فاطمیان، با هدف زیر سؤال بردن مشروعیت آنان بود؛ زیرا قرابت با پیامبر(ص) از مهم‌ترین عوامل مشروعیت‌بخش محسوب می‌شد که دو خلافت عباسی و فاطمی به عنوان مهم‌ترین معارضان یکدیگر، در تلاش برای کسب این امتیاز بودند. بر همین اساس، اخلال در انتساب فاطمیان به پیامبر(ص) می‌توانست ضربه جبران‌ناپذیری به شاکله این خلافت وارد کند؛ به همین دلیل خلفای عباسی تلاش کردند با تشکیل مجالسی با حضور عالمان برجسته شیعه اثنی عشری مانند شریف رضی و شریف مرتضی، این انتساب را دروغین جلوه دهند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی نوشته است: «... می‌دانیم ایشان قصد منصب عباسیان می‌کردند و عباسیان قصد استیصال ایشان. و چون با ایشان چیزی به دست نداشتند و از سطارت و خطارت رأی و تدبیر ایشان که منزعج و مضطرب گشتند، و چاره دیگر ندانستند مگر آن که در نسب ایشان طعن کنند تا مسلمانان در مجالس و محافل و انجمن‌ها بازگویند و بر زبان‌ها مقدوح و ملوم و مذموم باشند و بر چشم‌های مردم خوار و ذلیل گردند و رغبت به دعوت ایشان نکنند» (همدانی، ۱۳۸۷: ۲۴).

به دنبال این حرکات، شعرای فاطمی نیز علاوه بر سرودن اشعاری در تأکید بر حق وصایت و ولایت فرزندان فاطمه(س)، تلاش کردند با اشعاری متنوع و هدفمند بر نسب فاطمی خلفای اسماعیلی صحه بگذارند و آن را تبلیغ و ترویج کنند؛ زیرا این انتساب دارای ابعاد سیاسی بود؛ نخست آنکه تأکیدی بود بر حقانیت ذریه فاطمه(س) در ارث‌بری از جدشان. دوم اینکه تأکیدی بود بر این مسئله که این حق تنها مختص ذریه حضرت فاطمه(س) است نه دیگر هاشمیان (الیعلاوی، ۱۴۰۵: ۲۴۷). بر همین اساس، تأکید بر انتساب خلفای فاطمی به پیامبر(ص)، چه در اشعار خود خلفای فاطمی (ثعالبی، ۱۴۰۳: ۳۵۹/۱؛ ابن‌خلکان، [بی‌تا]: ۳۷۲/۵؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۳۰/۲۷؛ ابن‌تغری بردی، ۱۴۱۳: ۱۱۷/۴) و چه در اشعار دیگر شاعران به

فراوانی یافت می‌شود. شعرای فاطمی گاه برای اشاره به این انتساب، لفظاً نام حضرت فاطمه(س) و یا القاب وی را در اشعار خود بیان می‌کردند. برای نمونه، تمیم‌بن معز در دیوان خود و در مدح‌های فراوانی که از پدر و به‌ویژه برادرش عزیز بالله کرده، عبارات فراوانی را برای بیان نسب شریف خاندانش به کار برده است. از جمله این عبارات می‌توان به «آل محمد»، «اهل کساء»، «بنی‌علی»، «بنی‌زهراء»، «بنی‌فاطم»، «بنی‌نبی»، «بنی‌وصی» و غیره اشاره کرد (تمیم‌بن معز، ۱۹۷۰: ۱۲، ۱۸، ۱۸۷-۱۸۸). در بیت زیر که تمیم‌بن معز در مدح امام فاطمی سروده، تأکید بر این مسئله نمایان است:

فیابن الوصی و یابن البتول و یابن نبی الهدی المصطفی<sup>۱</sup>

(همان، ۱۲؛ مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۱۶۲)

علاوه بر این، وی در ابیات زیر که خطاب به عباسان سروده، نه تنها تلاش دارد با پدر خواندن پیامبر(ص) به نسب خاندان فاطمی اشاره کند، بلکه در پی آن است که عباسیان را به عنوان پسرعموهای آن حضرت، در جایگاهی بسیار دورتر قرار دهد و با وارث خواندن خود به عنوان فرزندان آن حضرت، نظریهٔ وراثت اعمام آنان را نیز بی‌اثر کند:

و کنتم بنی عم النبى محمد و کنا بنیه و هو کان لنا أبا<sup>۲</sup>

(تمیم‌بن معز، ۱۹۷۰: ۴۶۳)

و نحن بنوه و وراثه و اهل الوراثه أولى بها<sup>۳</sup>

(همان، ۸۱)

در اشعار دیگر شاعران فاطمی نیز به وفور اشاره به این نسب وجود دارد؛ از جمله در دیوان مؤید فی الدین شیرازی که در سروده‌هایش خلفای فاطمی را «آل مصطفی» (مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۲۰۵، ۲۰۹)، «آل طه» (همان، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۴۶)، «آل النبى» (همان، ۲۰۵، ۲۳۴) و غیره خطاب کرده است. همین‌طور ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ق) در اشعار خود آنان را «پسران علی و فاطمه» (ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۶۶۱)، «امام‌بن الامام‌بن الامام» (همان، ۳۶۴)، «بنی‌زهراء» (همان، ۱۶۲)، «فرزند شیر ایزد» (همان، ۵۴)، «فرزند نبی» (همان، ۴۸۶)، «آل حیدر و زهراء»، «آل مصطفی»، «آل پیغمبر» (همان، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵) و غیره خوانده است. وی حتی برای ملموس کردن این مسئله، فاطمیان را این‌گونه معرفی کرده است:

پسرت گر جگر است از تن تو، فاطمیان مر نبی را و علی را به حقیقت جگرند

(همان، ۶۷/۱)

۱. پس ای فرزند وصی و ای فرزند بتول و ای پسر پیامبر هدایت کننده و برگزیده.

۲. و شما پسرعموهای پیامبر(ص) هستید و ما فرزندان او و او پدر ماست.

۳. و ما فرزندان و وارثان پیامبریم و وارث اولی‌تر است.

شاعران فاطمی در سروده‌های خود با اشارات متعدد به این نسب، علاوه بر تلاش برای نهادینه کردن این مطلب که فاطمیان از نسل حضرت محمد(ص) می‌باشند، در پی آن بودند که آنان را به عنوان تنها وارثان بلامنازع و حقیقی پیامبر معرفی کنند (عمارة الیمنی، ۱۸۹۷: ۳۳۹؛ ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۴۸۶/۱). برای نمونه، ناصرخسرو در اشعار زیر علاوه بر اشاره به این عقیده اصلی در کلام و الهیات اسماعیلی که خلیفه - یعنی جانشین پیامبر(ص) - علی(ع) است که به فرمان خداوند به این مقام منصوب شده بود؛ بر این مسئله نیز تأکید کرد که خلیفه فاطمی، فرزند نسبی پیامبر(ص) از طریق دخترش فاطمه زهرا(س) و شوهرش علی(ع) است که تنها وارثان حقیقی آن حضرت محسوب می‌شوند (هانسبرگر، ۱۳۸۰: ۱۸۶-۱۸۷).

فرزند نبی جای جد خویش گرفته است      وز فخر رسانیده سر تاج به کیوان  
آنست گزیده که خدایش بگزیند      بیهوده چه گویی سخن بی سر و سامان  
آنجا که به فرمانش پیامبر بنشستی      فرزند وی امروز نشسته است به فرمان  
(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۴۸۶/۱)

### تحریک بر ضد دشمن

پیرو اهداف خلافت فاطمی، یکی از محورهای عمده سروده‌های شاعران آنان، تحریک و تهییج مردم به مبارزه با مخالفان عقیدتی و سیاسی این خلافت و در نتیجه زمینه‌سازی برای پیروزی خلافت فاطمی در به دست گیری سیادت بر کل جهان اسلام بود. شاعرانی همچون مؤید فی الدین و ناصرخسرو که در مقام داعی در ممالک تحت سیطره عباسیان مشغول فعالیت بودند، در این زمینه فعالیت گسترده‌ای داشتند. برای نمونه، می‌توان به سرودن اشعاری توسط مؤید فی الدین برای تهییج مردم در فتنه‌ای که در بغداد بین اهل سنت و شیعیان در سال ۴۴۳م. رخ داد، اشاره کرد. غارت بارگاه امام موسی بن جعفر(ع) و تربت دوستان همجواریش در این نزاع (مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: سیره، ۱۶۶-۱۶۷؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳۲۹/۱۵-۳۳۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵۷۶/۹-۵۷۷؛ ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶: ۱۹۱/۵-۱۹۲)، موقعیت مناسبی را برای شاعر فاطمی فراهم آورد تا با اشعار خود به بحرانی‌تر کردن شرایط پایتخت خلافت عباسی پردازد. می‌توان گفت اشعار زیر از مؤید فی الدین در واکنش به این واقعه، با کنار گذاشتن تعصبات مذهبی وی، با هدف دامن زدن به آشوب و هرج و مرج داخلی بغداد سروده شده است:

لقد کان یوم الحسین المنی      فتفدی نفوس و تشفی صدور  
فهذا لکم عاد یوم الحسین      فماذا القصور؟ و ماذا الفتور؟  
فمدوا الذراع و حدوا القراع      فیوم النواصب منکم عسیر

فقتلا بقتل و ثكلاً بثكل ذروه تجز علیه تدور<sup>۱</sup>

(مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۲۵۷)

این شاعر فاطمی با دست‌مایه قرار دادن واقعه عاشورا در اشعار خود و با لحنی قاطع و تأثیرگذار، تلاش می‌کرد تا میان قیام امام حسین(ع) و شرایط آن زمان تشابهی ایجاد کند و با تطبیق این دو حادثه با یکدیگر، قیام علیه عباسیان و اهل سنت را قیام علیه باطل معرفی کند و از این طریق مخاطبان خود را به سازش‌ناپذیری و مقابله بر ضد عباسیان فرا خواند.

از آنجا که به کارگیری اشعار حماسی با درون‌مایه عاشورایی، عامل مهم و اثرگذاری برای ترویج آرمان‌های انقلابی شیعیان به‌خصوص فاطمیان محسوب می‌شد، بهره‌گیری از آن به عنوان حربه‌ای تبلیغاتی به‌منظور ایجاد انگیزه و جسارت در مخاطب برای به میدان کشاندن وی در مقابله با دشمن، در میان دیگر شاعران فاطمی نیز رایج بود. برای نمونه، در بیت زیر ناصر خسرو با اشاره تلویحی به واقعه کربلا سعی داشته تا حس انتقام‌جویی خلیفه فاطمی را تحریک کند و وی را به تصرف قلمرو خلافت عباسی و سرنگونی آنان فرا خواند:

وقت آن آمد که روز کین چو خاک کربلا آب را در دجله از خون عدو احمر کنی

(ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۴۵۵/۱)

ناصر خسرو که از سال ۴۴۴ق. از جانب خلافت فاطمی به عنوان حجت در قلمرو عباسیان مشغول به فعالیت بود، از طریق مبارزه و مخالفت با جریان رسمی حکومت عباسی، در صدد سرنگونی آن و تغییر رژیم سیاسی بود. بر همین اساس، با بهره‌گیری از اوضاع نابسامان جامعه خود در عصر سلجوقیان و عباسیان، دلیل این نابسامانی را به بی‌تدبیری حاکمان نسبت داده بود و مردم را تحریک می‌کرد که در برابر این ستمگران بایستند و از آنان پیروی نکنند.

به بیداد و بیدادگر نگریم که ما بنده دادگر اکبریم

(همان، ۵۰۴/۱)

وی با هدف قرار دادن شرایط نابسامان سیاسی و مذهبی آن عصر، تغییر نظام را تحول مثبتی می‌دانست که موجب بهبود شرایط و رفع نابسامانی‌ها می‌شد و با اشعار خود مشوق مردم در شانه خالی کردن از زیر سلطه عباسیان و پذیرفتن فاطمیان به عنوان وارثان و ادامه‌دهندگان راه پیامبر(ص) می‌شد:

۱. شما که روز شهادت حسین(ع) را آرزو می‌کردید تا جان خود را فدا سازید و آتش سینه را خاموش گردانید.

اینک روز حسین(ع) تکرار شد، پس چرا کوتاهی می‌کنید و چرا سستی می‌ورزید.

بازو انتان را برکشید و شمشیرتان را تیز گردانید، جنگ شما با ناصیبان بر آنان بس دشوار است.

پس بکشید و به عزا بنشانید که کشت و به عزایتان نشاند.

چون شب دین سیه و تیره شود، فاطمیان صبح صادق، مه و پروین و ستاره سحرند  
سپس فاطمیان رو که به فرمان خدای امتان را سپس جد و پدر راه برند  
(همان، ۶۶/۱، ۶۷)

ناصر خسرو تیغ تیز هجوم خود را تنها متوجه نظام سیاسی خلافت عباسی نکرده بود، بلکه با حمله به سران مذهبی، فقها و علمای درباری خلافت عباسی و سلجوقی، آنان را متظاهر، حيله گر، رشوه خوار، حریص، علم فروش، ابلیس و غیره (همان، ۱۱۲/۱، ۲۴۸) می خواند و با وابسته نشان دادن آنان به دربار سلاطین، سعی می کرد پایه های معنوی آنان را نزد مردم ضعیف کند و از نفوذ آنان بکاهد. تلاش وی در متضاد و متناقض نشان دادن افعال و افکار آنان با اصول واقعی اسلام، برای تشویق مردم به دگرگونی و تغییر در ساختار مذهبی و سیاسی بود؛ زیرا در نهایت مردم را برای در امان ماندن از ظلم و ستم حکما و علمای سلجوقی و عباسی، به پیوستن و پناه بردن به اولاد علی (ع) و فاطمیان فرا می خواند:

گر از غارت دیو ترسی همی در آمدت باید به غار علی

(همان، ۱۸۵/۱)

درواقع، آگاهی دهی شعرای فاطمی نسبت به ظلم و انحراف خلافت عباسی و عمال آنان و انتقاد شدید و بی پرده از شرایط حاکم بر سرزمین های تحت سلطه آنان، به منظور جهت دهی فکری جامعه برای جایگزین کردن خلافت فاطمی به جای خلافت عباسی صورت می گرفت. بهره گیری فاطمیان از سلاح شعر در زمینه تحریک مردم در مقابله با جنگ های صلیبی نیز قابل توجه است. در آغاز جنگ های صلیبی (۴۹۱-۶۹۰ق/ ۱۰۹۶-۱۲۹۷م) کشمکش مدام میان دو خلافت عباسی و فاطمی، حرکت های استقلال طلبانه حکمرانان مختلف، همچنین منازعات فکری و کلامی بین فرق مختلف به ویژه شیعه و سنی، موجب ضعف جهان اسلام و در نتیجه بی توجهی به هجوم صلیبیان شده بود (عمران، ۱۹۹۹: ۱۷-۱۸). صلیبیان که به خوبی به وضعیت آشفته جهان اسلام و دشمنی میان حکمرانان آن پی برده بودند (ناصری طاهری، ۱۳۷۳: ۷۳-۷۴)، توانستند در آغاز جنگ پیروزی های زیادی به دست آورند و موفق به فتح مناطق مهمی چون بیت المقدس (۴۹۲ق/ ۱۰۹۹م) و قتل و غارت مسلمین در آنجا شوند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۰/۲۸۱-۲۸۴).

درواقع، تفرقه و شکاف میان حکومت های اسلامی یکی از مهم ترین دلایل شکست های نخستین آنان در مقابله با صلیبیان بود. حال آنکه در این زمان حیاتی ترین مسئله ایجاد همبستگی و اتحاد میان مسلمین و تشویق و تحریک آنها برای مقابله با دشمن مشترک بود. به این منظور شاعران بسیاری در اشعار خود درصدد تحقق بخشیدن به این هدف برآمدند که در

میان آنان شاعران فاطمی نیز سهم بسزایی داشتند. از جمله طلایع بن رزیک که خود از مبارزان این میدان بود، علاوه بر سرودن اشعاری برای ترغیب مسلمانان به جهاد علیه صلیبیان به عنوان امری واجب و برانگیختن غیرت و حریت آنان (طلایع بن رزیک، ۱۳۸۳: ۶۱)، تلاش می‌کرد تا دیگر حاکمان را نیز به اتحاد فرا خواند. بر همین اساس، وی با سرودن شعری برای اسامه بن منقذ (۴۸۸-۵۸۴ق) امیر و شاعر شامی، از وی خواست تا نورالدین زنگی را برای متحد شدن با وی علیه صلیبیان راضی کند (همان، ۶۱؛ ابن منقذ، ۱۹۵۳: ۱۶۶).

فانهض الآن مسرعا فبأمثا  
لک، ما زال یدرک المطلوب<sup>۱</sup>  
والق عنا رساله عند نورالـ  
دین ما فی إلقائها ما یریب<sup>۲</sup>

(طلایع بن رزیک، ۱۳۸۳: ۶۱؛ ابن منقذ، ۱۹۵۳: ۱۶۶)

خود اسامه بن منقذ که یکی از بارزترین شخصیت‌های قرن ششم در عرصه سیاست و ادب محسوب می‌شد (زغلول سلام، [بی‌تا]: ۳۱۸) و در این زمان در خدمت نورالدین زنگی به سر می‌برد، تلاش فراوانی برای ایجاد اتحاد میان این دو حکومت انجام داد؛ به طوری که برخی محققان علت خروج وی از دمشق در سال ۵۵۹ق. را اصرار وی بر این اتحاد و عدم پذیرش این پیشنهاد از جانب نورالدین زنگی می‌دانند (پاشا، ۱۴۰۹: ۲۷۷-۲۷۸). وی که پیش از این در زمان خلافت الحافظ لدین الله (۵۲۴-۵۴۴ق) و الظاهر بامر الله (۵۴۴-۵۴۹ق)، مدت ده سال (۵۳۹-۵۴۹ق) را در دربار فاطمیان گذرانده بود، برای تشجیع و تهییج مسلمانان بر ضد صلیبیان اشعار فراوانی سروده بود. اسامه بن منقذ که به مانند طلایع بن رزیک، هم شاعر و هم جنگجویی به نام در عرصه مبارزه با صلیبیان بود و در دربار حاکمان زنگی و فاطمی خدمت کرده بود، با سرودن اشعاری به ستایش و تشویق امرا و فرماندهان آنان همچون نورالدین زنگی (ابن منقذ، ۱۹۵۳: ۲۱۷) و طلایع بن رزیک (همان، ۲۲۰-۲۲۷) برای جهاد بر ضد صلیبیان می‌پرداخت و گاه آنان را به عنوان حامیان مسلمانان تشویق به اتحاد و همراهی در این میدان می‌کرد (همان، ۲۱۷). پس از آن نیز به خدمت صلاح‌الدین ایوبی درآمد و به مدح و تشویق او در این راه همت گماشت (همان، ۸). اسامه در مقابل با زبان شعر خود به طعن و ملامت افرادی چون «معین‌الدین اُتر» حاکم دمشق می‌پرداخت که با صلیبیان پیمان اتحاد بسته بود (همان، ۱۴۶-۱۴۸).

هلاً أنفت حياءً، أو محافظةً  
من فعل ما أنکرته العرب و العجم<sup>۳</sup>

(همان، ۱۴۷)

۱. الان به سرعت برخیز! چرا که توسط تو و امثال توست که هدف به دست می‌آید.

۲. نامه ما را به دست نورالدین برسان؛ آنچه که در رساندن آن ترس و تردید است.

۳. آیا واقعاً حیا نکردی از کاری که هم عرب و هم عجم از انجام آن اکراه دارند.



بیان سلحشوری‌ها و دلاوری‌های جنگجویان و فرماندهان و خلق تصاویری حماسی برای تحریک عواطف میهنی و دینی سربازان و همچنین تشویق سایر مردم به شرکت در نبرد با صلیبیان، در اشعار دیگر شاعران فاطمی نیز نمود داشت. مانند مدح‌های عماره یمنی از طلائع بن رزیک (عمارة الیمنی، ۱۸۹۷: ۱۷۴-۱۷۷)، شاور (همان، ۳۶۸-۳۷۰) و صلاح‌الدین ایوبی (همان، ۲۷۰-۲۷۱) در جنگ با صلیبیان. در واقع، شاعران فاطمی با تصویرسازی رویدادهای جنگ، علاوه بر ثبت تاریخی آنها، به ایجاد یک فضای حماسی سرشار از قهرمانی و دلاوری می‌پرداختند که موجب تقویت روحیه پایداری و ایثارگری در میان رزمندگان اسلام می‌شد و از این طریق عامل تبلیغاتی مهمی برای تحریک بر ضد صلیبیان می‌شدند. همچنین تلاش دولتمردان فاطمی همچون طلائع بن رزیک برای برقراری اتحاد و همبستگی بین دو قطب مخالف در جهان اسلام به منظور مقابله با صلیبیان، آن هم از طریق سلاح شعر قابل توجه است. به ویژه در شرایطی که خلفای عباسی و امرای سلجوقی نسبت به این شرایط بحرانی منفعل بودند (ر.ک: ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲۸۴/۱۰).

#### هجو و تحقیر دشمن

از دیگر اغراض شعرای فاطمی در اشعارشان، هجو، بدگویی و بیان زشتی‌های مخالفان خلافت فاطمی برای بی‌ارزش کردن و کاستن مقام و منزلت آنان بود. هجا و بدگویی چنان تأثیری داشت که همواره منتقدان جامعه سعی می‌کردند مطالبات شعرا را برآورده کنند تا از زبان تیز آنان در امان بمانند (نیکویخت، ۱۳۸۰: ۶۶)؛ زیرا یک شاعر می‌توانست با یک بیت شعر جایگاه قبیله‌ای را بین دیگر قبایل بالا ببرد، یا آن قبیله را خوار کند و شأن و مقام آن را به زیر کشد (معروف، ۱۴۱۸: ۲۵۳). چنان‌که یکی از عوامل به تأخیر انداختن دعوت پیامبر(ص) و اکراه از آن در صدر اسلام، همین هجای دشمن بر ضد او بود (باقرالحسینی، ۱۴۱۶: ۱۷۵) که این هجاها بعد از وفات پیامبر نسبت به خاندان او و پیروان آنان نیز ادامه داشت. در مقابل، شیعیان نیز با هجو بزرگان آنان مقابله به مثل می‌کردند. برای مثال، شعرای فاطمی با لحنی صریح و گزنده و با دادن صفات توهین‌آمیز به مخالفان خود حمله‌ور می‌شدند. آنان همواره به تحقیر مخالفان به خصوص عباسیان که به هاشمی بودن خود مباهات می‌کردند، می‌پرداختند و در اشعار خود چنان شأن و مقام آنان را به سخره می‌گرفتند که گویی هیچ جایگاهی در میان هاشمیان ندارند؛ زیرا به اعتقاد فاطمیان، عباسیان به نوبه خود با غضب خلافت خیانت کردند و آن را با کمک علویان از چنگ امویان درآوردند و به دست گرفتند (الیعلاوی، ۱۴۰۵: ۲۸۵). نمونه‌ای از این هجو و تحقیر، در ردیه شعرای فاطمی به قصیده ابن معتر عباسی - که پیش

از این به آن اشاره شد- دیده می شود. ابن معتر در قصیده خود به اصل و نسب عباسی اش در برابر نسب علویان افتخار می کرد و عباسیان را برتر از علویان می دانست و تمجید می کرد (ابن معتر، [بی تا]: ۳۲). عماره یمنی نیز در پاسخ به هجای این شاعر عباسی چنین سروده بود:

لئن كان يجمعنا هاشم فأين السنام من المنسم<sup>۱</sup>

(شریف زاده یزدی، ۱۴۳۴ق/ ۱۳۹۲ش: ۱۲۱)

عماره یمنی در این ابیات تلاش می کرد جایی که می تواند فضیلت هاشمی بودن را تا از عباسیان بگیرد و قدر و منزلت آنان را پایین آورد. وی در این بیت هاشمی بودن را همچون شتری دانسته است که جایگاه فاطمیان چون کوهان شتر در صدر است و عباسیان را در پست ترین جایگاه یعنی کف پای شتر توصیف کرده است. از این طریق علاوه بر نمایان کردن عظمت نسب فاطمیان، با ناچیز شمردن نسب عباسیان، شأن و منزلت آنان را زیر سؤال برده است. تمیم بن معز فاطمی نیز در پاسخ به ابن معتر عباسی، در قصیده ای که به مقایسه علی (ع) و عباس پرداخته، با برشمردن فضایل علی (ع)، تلاش کرد جایگاه عباس را در برابر علی (ع) خوار و کوچک جلوه دهد و از این طریق به تحقیر آنان بپردازد.

لیس عباسکم کمثل علی هل تقاس النجوم بالاقمار<sup>۲</sup>

(تمیم بن معز، ۱۹۷۰: ۱۸۶)

ناصرخسرو نیز هجوهای سیاسی و دینی بسیاری را برای مقابله با مخالفان خلافت فاطمی، از جمله امرا و حکام عباسی، غزنوی، سلجوقی و کارگزاران آنان و همین طور علما و مردم عامی پیرو آنان سروده است. در بیشتر قصاید وی، نواصب سخت مذمت شده اند و گاه عقاید و احکام بانیان مذاهب دیگر به تمسخر گرفته شده است (نیکویخت، ۱۳۸۰: ۲۴۵). ناصرخسرو در مقام یک مبلغ اسماعیلی، با طرح بعضی از احکام فقهی بانیان سه فرقه اهل سنت (حنفی، شافعی و مالکی)، از طریق طنز پیروان این مذاهب را به استهزا می گرفت. او خلیفه عباسی را دیو می خواند و امیر خراسان را به گرگ و شیطان و سپاه او را به سپاه غولان تشبیه می کرد (ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۶۰/۱، ۴۳۷؛ نیکویخت، ۱۳۸۰: ۱۳۵، ۱۳۷-۱۳۸). وی در موارد بسیاری مخالفان خود را خر (ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۵۴/۱، ۶۵، ۶۶، ۱۸۰، ۴۵۴)، گاو (همان، ۶۷، ۴۲۵)، گوساله، سگ، گول بیابانی (همان، ۴۳۶) و پیرو سامری خطاب می کرد (همان، ۱۳۶).

ناصری ای خر، سوی نار سقر چند روی بر اثر سامری؟

(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۵۴/۱)

۱. اگر هاشمی بودن ما را در یک جمع قرار دهد، کوهان شتر کجا و کف پای آن کجا.

۲. عباس شما مثل علی نیست، آیا ستارگان با ماه قابل مقایسه اند.

مؤید فی الدین نیز در اشعار خود به هجو و طعنه مخالفان این خلافت می‌پرداخت. وی در بیت زیر ناتوانی و بی‌تدبیری آنان در امور مملکت را به استهزا گرفته و با زن صفت خواندن آنان، شأن و منزلتشان را به زیر کشیده است:

ملکوا الدین کلّ أنثی و خُنثی و ضعيفٍ بغير بأسٍ یصول<sup>۱</sup>

(مؤید فی الدین، ۱۹۴۹: دیوان، ۲۱۶)

حتی بعد از فروپاشی خلافت فاطمی نیز حمایت از آنان و هجو دشمنان و مخالفانشان توسط شاعران مشاهده می‌شود، چنان‌که عماره یمنی برای پاسخ به ابن‌ابی‌حصیبه شاعر که بعد از وفات خلیفه عاضد قصبه‌ای برای شاد باش نجم‌الدین‌ایوب سروده و در آن خلفای فاطمی را تحقیر کرده بود، در شعری وی را مذمت و نکوهش کرد و او را پست تر از سگ دانست (عمارة الیمنی، ۱۸۹۷: ۲۹۲؛ مقریزی، ۱۴۱۸: ۲ / ۳۹۸-۳۹۹).

### نتیجه‌گیری

بیشتر شاعرانی که در خدمت یک ایدئولوژی و یا یک جریان سیاسی قرار می‌گیرند، شعر خود را همسو با اهداف آن می‌سرایند. اشعار شعرای فاطمی نیز به عنوان یک ابزار تبلیغاتی، به منظور دستیابی به اهداف و مطامع خلافت فاطمی و زدودن موانع پیش روی این خلافت در مقابله با مخالفان آن، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. هدف اصلی اشعار آنان جهت‌دهی به افکار عمومی و همچنین القای اندیشه‌ها و افکار اسماعیلی خلافت فاطمی نزد توده‌های مردم و افکار جهان اسلام بود. آنان برای تقویت خلافت فاطمی با اتکا به مرجعیت، اقتدار و محبوبیت پیامبر(ص) و با تأکید بر نسب‌بری فاطمیان از آن حضرت، از طریق حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س)، در مقام پاسخگویی به مدعیان خلافت و اثبات حق وصایت و ولایت برای علی(ع) و به تبع آن برای فرزندان او و خلفای فاطمی برآمدند. این شاعران با استناد به مفاهیم و مضامین قرآن و حدیث و همچنین مستندات تاریخی در سروده‌های خود، سعی در اثبات این مطلب داشتند. در مقابل، به منظور تضعیف دشمن، با سروده‌های خود به برانگیختن تعصب و نفرت افراد جامعه علیه آنان اقدام می‌کردند. شعرای فاطمی با اشاره به رفتارهای نادرست مخالفانشان در آغاز عصر اسلامی با حضرت رسول(ص)، بی‌تدبیری‌ها و بی‌کفایتی‌های که در اداره حکومت اسلامی داشتند و همچنین هجو و استهزای آنان، به تخریب پایه‌های حکومتی دشمنانشان می‌پرداختند. شعر برای فاطمیان به مثابه یک سلاح در میدان مبارزه عقیدتی-سیاسی با مخالفان خود بود و با کمک آن در این معرکه به پیشبرد اهداف

۱. زمام دین را به هر زن‌صفت و بی‌کفایت و ضعیفی سپردند که شجاعت و قدرت رهبری نداشت.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۲۷

حکومت فاطمی و طعن و رد عقاید مخالفان این خلافت همت گماشتند.

### منابع و مأخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۹ و ۱۰، بیروت: دار صادر- دار بیروت.
- ابن تغری بردی، یوسف (۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، به اهتمام و تعلیق محمدحسین شمس‌الدین، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادر و عطا عبدالقادر، ج ۱۵، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن خلکان، احمد بن محمد [بی تا]، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، تحقیق احسان عباس، ج ۴ و ۵، بیروت: دارالتقافیه.
- ابن رزیک، طلائع (۱۳۸۳ق/۱۹۶۴م). *دیوان*، تحقیق محمدهادی الامینی، نجف اشرف: المكتبة الأهلیه.
- ابن معتز، عبدالله [بی تا]، *دیوان ابن‌المعتز*، بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر.
- ابن منقذ، اسامة (۱۹۵۳)، *دیوان اسامة بن منقذ*، به اهتمام أحمد بدوی و حامد عبدالمجید، مصر: المطبعة الامیریة بالقاهرة.
- ابن هشام، عبدالملک [بی تا]، *السیرة النبویه*، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، ج ۲، بیروت: دارالمعرفه.
- أبوحنتم، نبیل خلیل (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م)، *الفرق الاسلامیه فکراً و شعراً*، بیروت: دار الثقافه.
- امینی، عبدالحسین (۱۴۲۲ق/۲۰۰۲م)، *الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب*، ج ۴، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه.
- باقر الحسینی، جعفر (۱۴۱۶)، *تاریخ الادب العربی، ادب صدر الاسلام*، [بی جا]: للطباعة و النشر، انتشارات دار الاعتصام.
- بدره‌ای، فریدون (خرداد و تیر ۱۳۸۳)، «ادبیات اسماعیلی»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره ۸۰-۸۱، صص ۳۶-۴۷.
- بوث، باربارا و میشل بلر (۱۳۸۲)، *اصطلاحنامه جامعه‌شناسی*، ترجمه و تدوین مهوش معترف، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- پاشا، عمر موسی (۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م)، *الادب فی بلاد الشام: عصور الزنکیین و الایوبیین و الممالیک*، بیروت: دار الفکر بدمشق.
- تمیم بن معز فاطمی (۱۹۷۰)، *دیوان*، به اهتمام محمد حسن الأعظمی، بیروت: دار الثقافیه.
- ثعالبی، عبدالملک (۱۴۰۳ق/۱۹۸۳)، *یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*، شرح و تحقیق مفید محمد قمیمه، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- جوینی، عطاملک بن محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، ج ۳، تهران: دنیای

- کتاب.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله (١٤٢٠ق/٢٠٠٠م)، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق حمدی الدمرداش محمد، ج ٥، بیروت: المكتبة العصرية.
- ابن عماد حنبلی، شهاب الدین عبدالحی (١٤٠٦ق/١٩٨٦م)، *شذرات الذهب*، تحقیق الأرناؤوط، ج ٥ و ٦، دمشق: دار ابن کثیر.
- دهخدا، علی اکبر (١٣٧٣)، *لغتنامه*، ج ١١، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ذهبی، محمد بن احمد (١٤١٣ق/١٩٩٣م)، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ٢٧، بیروت: دار الكتاب العربی.
- زغلول سلام، محمد [بی تا]، *الادب فی العصر الفاطمی: الکتابة و الکتاب*، مصر / اسکندریه: منشأة المعارف.
- زکار، سهیل (١٤١٠ق/١٩٨٩م)، *اخبار القرامطه فی الأحساء، الشام، العراق، الیمن، الریاض*: دار الکوثر.
- شریفزاده یزدی، فاطمه (١٤٣٤ق/١٣٩٢ش)، *ادب التشیع حتی نهاییه عصر الانحطاط*، قم: منشورات آل علی (ع).
- صفا، ذبیح الله (١٣٦٩)، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران: انتشارات فردوس.
- طبرسی، احمد بن علی (١٤١٣)، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی، ج ٢، قم: دار الاسوه.
- طه حمید، عبدالحسیب (١٣٨٨ق/١٩٦٨م)، *ادب الشیعه إلی نهاییه القرن الثانی الهجری*، مصر: مطبعة السعادة.
- عبدالجلیل، جان محمد (١٣٧٣)، *تاریخ ادبیات عرب*، ترجمه از فرانسه توسط دکتر آذرتاش آذرنوش، تهران: امیرکبیر.
- عمارة الیمنی، نجم الدین (١٨٩٧)، *النکت العصرية فی أخبار الوزراء المصریه*، تصحیح هرتونغ درنبرغ، پاریس: مطبعة مرسو بمدينة شالون.
- عمران، محمود سعید (١٩٩٩)، *تاریخ الحروب الصلیبیه*، بیروت: دار النهضة العربیه.
- فاخوری، حنا (١٣٧٤)، *تاریخ ادبیات زبان عربی (از عصر جاهلی تا قرن معاصر)*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: توس.
- قاضی نعمان، ابوحنیفه محمد (١٩٩٦)، *المجالس و المسایرات*، تحقیق الحیب الفقی، ابراهیم شبح و محمد الیعلوی، بیروت: دار المنتظر.
- ..... [بی تا]، *کتاب الهمة فی آداب اتباع الأئمة*، نشر و تحقیق محمد کامل حسین، دار الفكر العربی.
- قاضی، نعمان عبدالمتعال (١١١٩م)، *الفرق الاسلامیه فی الشعر الاموی*، قاهره: دارالمعارف مكتبة الدراسات الادبیه.
- کامل حسین، محمد (٢٠١٤)، *فی أدب مصر الفاطمیة*، قاهره: جمهوریة المصر العربیه.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۲۹

- کرمانی، حمیدالدین (۱۴۲۹)، *المصابیح فی اثبات الامامه*، بیروت: مؤسسة النور للمطبوعات.
- ماجد، عبدالمنعم (۱۴۱۷)، *تاریخ الحضارة الاسلامیه فی العصور الوسطی*، قاهره: مکتبه الانجلو المصریه.
- محمود العقاد، عباس (۲۰۱۲)، *فاطمه الزهراء و الفاطمیون*، القاهره، مؤسسة هنداوی للتعلیم و الثقافة.
- معروف، نایف (۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م)، *الادب الاسلامی فی عهد النبوة و خلافة الراشدين*، بیروت: دارالفنائس.
- مغنیه، محمدجواد (۱۳۴۳)، *شیعه و زمامداران خودسر*، ترجمه مصطفی زمانی، اصلاحات نعمت الله صالحی، [بی جا]: [بی نا]، ج ۲.
- مقریزی، احمد بن علی (۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م)، *اتعاظ الحنفا بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء*، تحقیق محمد حلمی محمد احمد، ج ۲، قاهره: لجنة احیاء التراث العربی.
- ..... (۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م)، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، تحشیة خلیل المنصور، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مؤید فی الدین، هبة الله بن موسی (۱۹۴۹)، *دیوان المؤید الدین داعی الدعاة*، تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: دار الکتب المصری.
- ..... (۱۹۴۹)، *سیره المؤید الدین داعی الدعاة*، تحقیق محمد کامل حسین، قاهره: دار الکتب المصری.
- ..... (۱۹۷۴)، *المجالس المؤیدیه*، تحقیق مصطفی غالب، ج ۱، بیروت: دار الاندلس.
- ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۵۷)، *دیوان اشعار*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل.
- ناصری طاهری، عبدالله (۱۳۷۳)، *علل و آثار جنگ های صلیبی*، به ضمیمه ترجمه اعلام التبیین فی خروج الفرنج الملاحین علی ديار المسلمین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۰)، *هجو در شعر فارسی: نقد و بررسی شعر هجوی از آغاز تا عصر عبید*، تهران: دانشگاه تهران.
- واکر، پل ارنست (۱۳۸۳)، *پژوهشی در یک امپراتوری اسلامی*، *تاریخ فاطمیان و منابع آن*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- هانسبرگر، آلیس (۱۳۸۰)، *ناصر خسرو، لعل بدخشان: تصویری از شاعر، جهانگرد، و فیلسوف ایرانی*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۸۷)، *جامع التواریخ (تاریخ اسماعیلیان)*، تصحیح محمد روشن، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- الیعلاوی، محمد (۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م)، *ابن هانی المغربی الاندلسی: شاعر الدولة الفاطمیة*، بیروت: دار الغرب السلامی.

**List of sources with English handwriting**

- Abū Ḥaltam, Nabīl kalīl (1410/1990), *al-Feraq al-Eslāmīa Fekran va Še'ran*, Beirut: Dār al-Ṭaqāfa.
- Al-Ya'alāwī, Moḥammad (1405/1985), *Ibn Hānī al-Maḡribī al-Andolosī: Šāir al-Dolata al-Fāṭimīa*, Beirut: Dār al-Ġarb al-Eslāmī.
- Amīnī, 'Abd al-Hosien (1422/2002), *al-Ġadīr fi al-Ketāb va al-Sana va al-Adab*, Qūm: Markaz al-Ġadīr l-Derāsāt al-Eslāmīa.
- Bāqer al-Hoseinī, Jafar (1416), *Tārīk al-Adab al-'Arabī, Adab Šadr al-Eslām*, Dār al-'Atišām.
- Badraī, Fereydūn (1383 Š.), "Adabīyāt-e Esmāīlī," *Ketāb-e Māh-e Adabīyāt va Falsafa*, Kordād va Tīr, No. 80-81. [In Persian]
- Dehḡodā, 'Alī Akbar (1373 Š.), *Loḡatnama Dehḡodā*, Tehran: Entesārāt va Čāp-e Dānešgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Fāḡūrī, Ḥanā (1374), *Tārīk-e Adabīyāt-e Zabān-e Arabī (az 'Ašr-e Jāhelī tā Qarn-e Mo'āšer*, Translated by 'Abd-el-Ḥamīd Āyatī, Tehran: Tūs.
- Ḥākim Neyšābūrī, Moḥammad b. 'Abd allāh (1420/2000), *al-Mostadrak 'Alā al-Šahīhīn*, ed. by Ḥamdī al-Damardāš Moḥammad, Vol. 5, Beirut: al-Maktafa al-'ašrīya.
- Ḥanbalī, Ibn 'īmād (1406/1986), *Šazarāt al-Zahab*, ed. by al-Arnā'ūt, Damsacus: Dār Ibn Kaṭīr.
- Ibn al-Atir (1385/1965), *al-Kāmel fi'l-ta'riḡ*, Beirut: Dār Šādir-Dār Beirut.
- Ibn Hishām, 'Abd al-Malik, *Sīrat al-Nabawīya*, ed. by Moštafa al-Saqqā va Ībrahīm al-Abyārī va 'abd al-Ḥafīz Šalbī, Beirut: Dār al-Marefa.
- Ibn al-Mo'taz, Abd allāh, *Dīwān-e Ibn al-Mo'taz*, Beirut: Dār Beyrut l-lṭabā'a va l-lnašr.
- Ibn Jozi, 'Abd al-Rahmān b. 'Alī (1412/1992), *al-Montaḡam fi al-Tārīk al-Omam va al-Molūk*, ed. by Moḥammad 'Abd al-Qādir va 'Atā 'Abd al-Qādir, Beirut: Dār al-Kotob al-'Ilmīa.
- Ibn Ḳallikān, Aḡmad b. Moḥammad, *Wafayāt al-a'yān va-abnā' al-Zamām*, ed. by Ehsān 'Abbas, Beirut: Dār al-Ṭadqāfa.
- Ibn Munqiz Usāmah (1953), *Diwān Usāmah Ibn Munqiz*, ed. by Aḡmad Aḡmad Badvī, Ḥamid 'Abd al-Majīd, Mšr: al-Maṭba'a al-Amīrīya blqāhara.
- Ibn Ruzzīk, Ṭalā'i' (1383/1964), *Diwān*, ed. by Moḥammad Hādī al-Amīnī, Najaf al-Ašraf: al-Maktaba al-Ahliya.
- Ibn Taḡrī Bardī, Yūsef (1413/1992), *Al-Nojūm al-Zāhara fi Molūk Mšr va al-Qāhera*, ed. by Moḥammad Hosein Šams al-Dīn, Beirut: Dār al-Kotob al-'Ilmīa.
- Jovainī, 'Aṭā Malek b. Moḥammad (1385 Š.), *Tārīk-e Jahāngošāi*, ed. by Moḥammad Qazvīnī, Vol. 3, Tehran: Donyāye Ketāb. [In Persian]
- Kāmil Hosein, Moḥammaad (2014), *Fi Adab Mišr al-Faṭimīya*, Cairo.
- Kermanī, Ḥamīd al-Dīn (1429), *Al-Mašābih fi Eṭbāt al-Aemma*, Beirut: Moasesa al-Nūr l-Maṭbū'āt.
- Pāšā 'Omar Mūsā (1409/1989), *al-Adab fi Bilād al-Šām: 'Ošūr al-Zankīeen va al-Ayūbīeen va al-Mamālīk*, Beirut: Dar al-Fikr.
- Rašīd al-Dīn Faẓl allāh (1378 Š.), *Jāmi' al-Tāvārīk (Tārīk-e Esmāīlīān)*, ed. by Moḥammad Rošan, Tehran: Markaz-e Pejūhešī-e Mīrāt-e Maktūb. [In Persian]
- Šarīfzada al-Yazīdī, Faṭama (1434/1392), *Adab al-Tašayo'hatā Nahāya Ašr al-Enḡetāt*, Qūm: Manšūrāt Āl 'Alī.
- Šams al-Dīn, Moḥammad Mahī (1426/2005), *Vaḡi'a Karbalā fi Vojdān al-Ša'bī*, Qūm: Dār al-Kotob Al-Eslāmī.

- Şafā, Zabīh allāh (1369 Ş.) *Tārīk-e Adabīyyāt dar Īrān*, Tehran: Ferdos.
- Ṭabarsī, Aḥmad b. ‘Alī (1413), *Al-Eḥtejāj Alā Ahl al-Lijāj*, ed. by Ebrāhīm Bahādorī va Moḥammad Hādī, Qūm: Dār al-Osva.
- Tāhā, Ḥamīd, ‘Abd al-Ḥasīb (1388/1968), *Adab al-Šī’a elā Nahāyat al-Qarn al-tānī al-Hijrī*, Mişr: Maṭba‘a al-Sa‘āda.
- ‘Abd el-Jalīl, Jān Moḥammad (1373 Ş.), *Tārīk-e Adabīyyāt-e Arab*, translated by Āzartāš Āzarnūš, Tehran: Amīr Kabīr.
- ‘Amara al-Yamīnī, Najm al-Dīn (1897), *Al-Nekata al-‘Aşrīya fi Aḳbār al-Wozarā al-Mişrīa*, Paris: Maṭba‘at Marsao.
- ‘Omrān Maḥmmūd Saīd (1999), *Tārīk al-Horūb al-Şalībīya*. Beirut: Dār al-Nehzat al-‘Arabīa.
- Maḥmūd al-‘Aqād, ‘Abbas (2012), *Fāṭima al-Zairā va al-Fātimīyyūn*, Cairo: Moasesa Hendāwī l-Ta‘līm va al-ṭīqāfa.
- Mājid, ‘Abd al-Mon‘im (1417), *Tārīk al-Ḥizara al-Eslāmīyya fi al-‘oşūr al-Wostā*, Cairo: Maktaba al-Anjlo al-Mişrīyya.
- Ma‘rūf, Nayif (1418/1998), *Al-Adab al-Eslāmī fi ‘Ahda al-Nobowa va klāfata al-Rāşidīn*, Beirut: Dār al-Nafāes.
- Maqrīzī, Aḥmad b. ‘Alī (1416/1996), *Et’āz al-ḳolaḳā b-aḳbār al-Aema al-Fātimīyyin al-ḳolaḳā*, ed. by Moḥammad Ḥilmī Moḥammad Aḥmad, Cairo.
- Maqrīzī, Aḥmad b. ‘Alī (1418/1998), *Al-Mawāiz wa al-‘itibar bi zīkr al-ḳitaṭ wa al-‘aṭār*, ed. by ḳalīl al-Manşūr, Beirut: Dār al-Kotob al-İlmīa.
- Mo‘ayid fi al-Dīn, Hiba allāh b. Mūsa (1949), *Dīwān al-Moayid al-Dīn Dāie al-Doā*, ed. by Moḥammad Kāmil Hosein, Cairo: Dār al-Kotāb al-Mişrīya.
- Mo‘ayid fi al-Dīn, Hiba allāh b. Mūsa (1974), *Al-Majālis al-Moayidīya*, ed. by. Moştafa Ġalīb, Beirut: Dār al-Andolos.
- Mo‘ayid fi al-Dīn, Hiba allāh b. Mūsa (1949), *Sīra al-Moayid al-Dīn Dāie al-Doā*, ed. by Moḥammad Kāmil hosein, Cairo: Dār al-Kotāb al-Mişrīya.
- Moġnīya, Moḥammad Javād (1343 Ş.), *Šī’a va Zimāmdārān-e ḳodsar*, translated by Moştafa Zmānī, ed. by Nimat allāh Şālehī.
- Nasir ḳosrow (1357), *Divān-e Aş‘ār*, ed. by Mojṭabā Mīnovī va Mahdī Moḥaqiq, Tehran: Mosesa-ye Moṭāle‘āt-e Eslāmī. [In Persian]
- Nāşirī Ṭāhirī, ‘Abd allāh (1373 Ş.), *‘Elal va Āṭār-e Janrhā-ye Şalībī, ba Žamīma Tarjoma-ye A‘alām al-Tabyyīn fi ḳorūj al-Faranj al-Malā‘īn Alā Diyār al-Moslemīn*, Tehran: Daftar-e Naşr-e Farhang-e Eslāmī. [In Persian]
- Nīkoobaḳt, Nāşir (1380 Ş.), *Hajv dar Şe‘ra Fārsī: Naqd va Barrasī-e Şe‘r-e Hajvī az Āġāz tā ‘aşr-e ‘Obayd*, Tehran: Dāneşgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Qāzī No‘mān, Abu Ḥanīfa Moḥammad (1996), *Al-Majālis va al-Masāyerāt*, ed. by al-Ḥabīb al-Faqī, Ebrāhīm Şbūh, Moḥammad al-Ya‘āvī, Beirut: Dār al-Montazir.
- Qāzī No‘mān, Abu Ḥanīfa Moḥammad, *Ketāb al-Hemma fi Ādāb Atbā‘ al-Aemma*, ed. by Moḥammad Kāmil Hosein, Dār al-Fikr al-‘Arabī.
- Qāzī No‘mān, ‘Abd al-Mota‘āl (1119), *Al-Feraq al-Eslāmī fi al-Şe‘r al-Omavī*, Mişr: Dār al-Ma‘ārif Maktaba al-Dirāsāt al-Adabīyya.
- Ṭa‘ālabī, ‘abd al-Mālik (1403/1983), *Yatīmata al-Dahr fii Maḥāsin Ahla al-‘Aşr*, ed. by Mofīd Moḥammad Qamīma, Beirut: Dār al-Kotob al-‘İlmīa.
- Tamīm b. Mo‘ez Fāṭemī (1970), *Dīwān*, ed. By Moḥammad Hasan al-A‘azīmī, Beirut: Dār al-Ṭaqāfa.
- Zāhabī, Moḥammad b. Aḥmad (1413/1993), *Tārīk al-Eslām va Vafīyāt al-Maşşūr va al-A‘alām*, ed. by Omar ‘Abd al-Salām Tadmorī, Beirut: Dār al-Ketāb al-‘Arabī.
- Zakār, Soheil (1410/1989), *Aḳbār al-Qarāmata fi al-‘Aşr al-Aḥsā- al-Şām- al-‘Arāq – al-Yaman*, Al-Rīāz: Dār al-Koṭar.



- Zoğlül Sālām, Moḥammad, *Al-Adab fi al-'Aşr al-Faţimī: al-Ketāba va al-Kottāb*, Menşā al-Ma'ārif bl-Eskandarīā.

References in English

- Booth, Barbara; Blair, Michael (1989), *Thesaurus of Sociological Indexing Terms*, San Diego.

- Hunsburger, Alice (2003), *Nasir Khusraw, the Ruby of Badakhshan: A Portrait of the Persian Poet, Traveller and Philosopher*, New York, United Kingdom: Bloomsbury Publishing.

- Jean Mohammed Abd-el-Jalil (1960), *Histoire de la littérature arabe*, Paris, G.P. Maisonneuve.

- Walker, Paul Ernest (2002), *Exploring an Islamic Empire: Fatimid History and its Sources*, I.B.Tauris.

**The political and religious function of poetry in the era of the Egyptian  
Fatimids (358-567 AH) in dealing with their foreign opponents<sup>1</sup>**

Raziyeh Ansari<sup>2</sup>  
Mohammad Ali Chelongar<sup>3</sup>  
Fereydoon Allahyari<sup>4</sup>

Receive: 29/4/2018  
Accept: 17/11/2018

**Abstract**

Poetry has always been an influential art and powerful medium in human societies. Hence, it has always played a significant role as an advertising tool for governments, sects, parties, tribes and even individuals. The Fatimid caliphate (358-567 AH) was using various strategies to advance their goals in opposition to his opponents, especially the Abbasid caliphate, by supporting poetry and poet.

This research has a descriptive approach concentrated on analyzing and evaluating the functions of the poetries of the Egyptian Fatimid poets (358-567 AH) in order to strengthen the Fatimid caliphates in opposition to their opponents. The results of this study reveals that in the Fatimid caliphate, in addition to the aesthetic and artistic approach of poetry, the poem is used as a means of the implementing of beliefs and the publishing the ideas, including: proof of the Imamate and the succession of Ali (AS) and their sons, and consequently, the legitimacy of Fatimid caliphs, emphasizing on the Fatimid parentage verity; encouragement and persuasion towards the Fatimid caliphate, provocation, and discipline against the enemies; libeling of the opponents, weakening of their legitimacy foundations.

**Keywords:** Ismailis, Poetry, Abbasids, Fatimids

---

1. DOI: 10.22051/hii.2020.20109.1636  
2. PhD Candidate in History of Islam, University of Isfahan; [Ansari\\_raziye@yahoo.com](mailto:Ansari_raziye@yahoo.com)  
3. Professor, Department of History, University of Isfahan; [M.chelongar@ltr.ui.ac.ir](mailto:M.chelongar@ltr.ui.ac.ir)  
4. Professor, Department of History, University of Isfahan; [F.allahyari@ltr.ui.ac.ir](mailto:F.allahyari@ltr.ui.ac.ir)  
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۵۴-۳۵

## بررسی جایگاه و اهمیت قلعه ساسانی شاه جُغَل (جِغَلَه) بروجرد در حفظ امنیت راه‌های منطقه زاگرس مرکزی<sup>۱</sup>

موسی سبزی<sup>۲</sup>

اسماعیل همتی ازندریانی<sup>۳</sup>

کاظم امیدی<sup>۴</sup>

تاریخ ارسال: ۹۷/۱۰/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۲۳

### چکیده

قلعه «شاه جُغَل» یا «جِغَلَه» یکی از قلعه‌های کوهستانی منطقه زاگرس مرکزی است. موقعیت مکان‌گزینی آن به گونه‌ای است که بر سر یکی از مسیرهای ارتباطی دشت بروجرد به خرم‌آباد قرار دارد و در کوه‌های غربی دشت «سیلاخور» در دهانه تنگه «دره بیداد» بر بالای محیطی صخره‌ای ساخته شده است. از این قلعه اتاقک‌ها، آب انبار و راه پله‌هایی جهت دسترسی به آن و برخی آثار سفالی باقی مانده است. نکته قابل تأمل در مورد این قلعه، مکان‌گزینی و قرارگیری آن در ارتفاعاتی مشرف به محیط پیرامونی است. بر این اساس، می‌توان سؤالات کلیدی را با در نظر گرفتن بقایای معماری موجود و یافته‌های سطحی چنین مطرح کرد که: این قلعه مربوط به کدام دوره تاریخی است و ماهیت کاربری آن چیست؟ نگارندگان این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش میدانی (بررسی، مستندنگاری و مطالعات باستان‌شناختی) و مطالعات کتابخانه‌ای، درصدد ارائه پاسخی منطقی و علمی به سؤال مورد نظر بودند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که این قلعه بیش از هر چیزی کاربری امنیتی در جهت تأمین امنیت راه‌های ارتباطی-تجاری منطقه شرقی زاگرس مرکزی را داشته است. همچنین می‌توان گفت با در نظر گرفتن شواهد باستان‌شناختی، این قطعه مربوط به دوره ساسانی است.

**واژه‌های کلیدی:** زاگرس مرکزی، شهرستان بروجرد، قلعه شاه‌جغل، کاربری امنیتی، ساسانی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.24087.1892

۲. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه لرستان؛ sabzi.m@lu.ac.ir

۳. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان (نویسنده مسئول)؛ e.hemati@basu.ac.ir

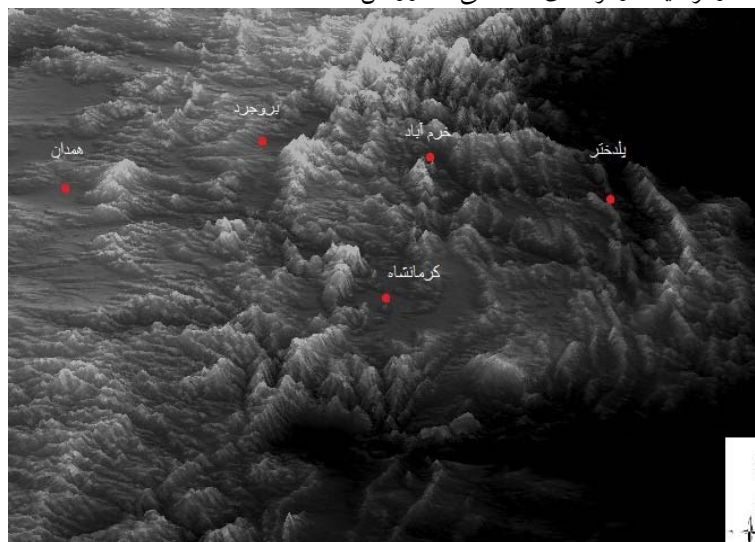
۴. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی دانشگاه تهران؛ kazemomidiut@gmail.com

#### مقدمه

زاگرس مرکزی بخش وسیعی از غرب کشور را در بر گرفته که شرایط طبیعی دره‌های آن مسیرهای ارتباطی ویژه‌ای را ایجاد کرده است. وضعیت خاص رشته‌کوه‌های این منطقه سبب شده تا شاهراه‌های ارتباطی آن از روزگاران باستان تا کنون چندان تغییر مسیر نیابد (پیرنیا و افسر، ۱۳۷۰: ۱۱۵). به عبارت دیگر، این راه‌ها از آغاز ارتباط تمدنی در دوره‌های تاریخی و از آن به بعد هیچ‌گاه اهمیت خود را از دست نداده‌اند. این منطقه که در اصطلاح برخی از محققان «دروازه فلات ایران» نامیده می‌شود، از نظر استراتژیکی و مواصلاتی در تمام حکومت‌ها قابل توجه بوده (محمدی‌فر، ۱۳۸۴: ۸۲) و رفت‌وآمد از مناطق بین‌النهرین و دشت خوزستان به فلات ایران، تنها با عبور از کوه‌های این منطقه میسر بوده است. وجود پل‌های تاریخی متعدد مانند «پل شکسته»، «کشکان»، «کلهر»، «پل دختر»، «گاومیشان» و غیره مؤید اهمیت راه‌های ارتباطی در ادوار تاریخی این منطقه است. با توجه به این موارد می‌توان این منطقه را از لحاظ ساختمان طبیعی برای عملیات نظامی بهترین و بی‌نظیرترین مناطق برشمرد؛ زیرا در اینجا چگونگی چیدمان رشته‌کوه‌های متعدد، بهترین دیوارها و سدهای غیرقابل عبور و در عین حال معابر محدودی را به وجود آورده است که با حداقل قوا می‌توان از آن حفاظت کرد (رزم‌آرا، ۱۳۳۰: ۱۷۹-۱۸۲). بر همین اساس، اهمیت به هنگام تهیه تصاویر هوایی محوطه‌های کهن ایران، ناهمواری‌های این منطقه را دشوارترین مرحله از کار خود بیان کرده است که ویژه‌ترین کشف هوایی در این منطقه، استحکامات کوهستانی می‌باشند (اشمیت، ۱۳۷۶: ۲۳۲). این شرایط موجب شد تا این منطقه از مناطق هم‌جوار مجزا و راه‌های ارتباطی به آن از طریق تنگه‌ها میسر شود. به موجب شرایطی که به‌طور خلاصه از منطقه بیان شد، تأمین امنیت مسیرهای ارتباطی زاگرس مرکزی، با ایجاد قلعه‌های متعدد توجیه می‌شود. در اینجا مسیرها در گذشته به‌طور عمده به صورت مالرو بوده‌اند و ساکنان این قلعه‌ها می‌توانستند تمام فعالیت‌های اطراف از قبیل نقل و انتقالات نظامی، اقتصادی، بازرگانی و غیره را زیر نظر داشته باشند.

از مهم‌ترین قلاع این منطقه می‌توان به قلعه «شاه‌جغل» یا «جِغَلَه» اشاره کرد. موقعیت این قلعه به گونه‌ای است که در بالای صخره‌ای در طرف راست دهانه تنگه دره بیداد قرار دارد. در راستا و همگام با بیان اهمیت راه‌های ناحیه زاگرس مرکزی، مکان‌گزینی این قلعه به عنوان یک پایگاه در مسیر ارتباطی که از این منطقه جریان داشته است، اهمیت آن را دوچندان می‌سازد. بر همین اساس، در ادامه تلاش شده است به بیان و تشریح این موضوع پرداخته شود که این قلعه چه نقشی را می‌توانست در این منطقه و به عنوان موردی چه نقشی را در این مسیر ارتباطی

ایفا کند؛ که البته تا حدودی با توجه به مطالعه و مقایسه‌های انجام گرفته درباره نقش مکانی این قلعه، کارکرد یا کارکردهای احتمالی آن روشن شده است.



تصویر ۱: نمای سه‌بعدی از رشته‌کوه زاگرس مرکزی و دشت‌های میان‌کوهی آن

با وجود این، آنچه که نگارندگان را بیش از هر چیزی به ترغیب پژوهشی در این راستا سوق داد، فعالیت‌های عمرانی و به‌ویژه ایجاد سد آب «سرده» در دهانه این تنگه است که به موجب آن، همان بخش ناچیزی که از بقایای این قلعه باقی مانده است، مورد تخریب فیزیکی قرار گرفته و پس از آن در عملیات آبرگیری - حداقل بخش‌های پایین آن - در زیر آب مدفون شده است.

#### اهمیت قلعه‌سازی در منطقه زاگرس مرکزی

زاگرس مرکزی از لحاظ تقسیمات سیاسی کشور، بخش وسیعی از نیمه غربی ایران (از جمله تمامیت ارضی استان لرستان) را در برمی‌گیرد. این منطقه را باید با کوه‌های سر به فلک کشیده، آب‌وهوای سخت کوهستانی، دره‌ها و دشت‌های میان‌کوهی به همراه رودخانه‌ها و راه‌های پر پیچ و خم آن شناخت. کوه‌های این منطقه از رشته‌های موازی تشکیل یافته است. قله و ارتفاعات بلند آن دارای دامنه‌های پرشیب و دره‌های عمیق و گلوگاه‌های تنگ‌اند و فرسایش شدید بریدگی‌ها، برجستگی‌های ناموزون در آن به وجود آورده است (بدیعی، ۱۳۷۸: ۴۹/۳). در بیشتر موارد، فرسایش آب‌های روان رودخانه‌ها، ساختمان‌ها و طاق‌دیس‌ها را در امتداد

شکاف‌ها و گسل‌های طولی شکافته و دره‌های باریک و عمیق در محل ایجاد کرده است که از مشخصات شکل ناهمواری در قلمرو زاگرس میانی محسوب می‌شود (علایی طالقانی، ۱۳۸۲: ۱۵۶). براساس تصویری که از توپوگرافی‌های سه‌بعدی این منطقه ارائه شده است، دشت‌های میان‌کوهی این منطقه بخش کوچکی از موقعیت منطقه را در برمی‌گیرند و این مسئله باعث شده است که بیشتر جاده‌ها و راه‌های ارتباطی با نواحی شمال، جنوب، غرب و شرق از طریق تنگه‌ها مرتبط شود (تصویر ۱). به موجب این امر اتصال و وابستگی این ناحیه به مناطق مرکزی ایران، به‌ویژه با دشت‌های کرمانشاه تا بروجرد بسیار زیاد است (گاف مید، ۱۳۵۰: ۱۴-۱۵). این شرایط جغرافیایی موجب شده است تا بیشتر قلعه‌های این منطقه، به‌طور معمول مشرف بر جلگه‌ها، راه‌های ارتباطی و نقاط مسکونی بنا شوند (کریمیان و امیدی، ۱۳۹۵: ۲۵).

آن‌گونه که پژوهشگران باور دارند، کوهستان‌های زاگرس مرکزی از گذشته‌های دور مکان سکونت مردمانی بوده است که تحت حکم هیچ پادشاهی نبوده‌اند (سرجان ملک‌خان، ۱۳۶۲: ۱۳۷)؛ به همین دلیل همیشه به این سرزمین به چشم یکی از پرتددترین ولایات ایران نگریسته شده است (دوئید، ۱۳۷۱: ۴۲۲). بر همین اساس، در سراسر کوه‌های زاگرس مرکزی، از خوزستان تا کرمانشاهان، بر بالای قله‌های مشرف بر دشت، آثار دژهایی برجاست که با عمومیت بیشتری به منظور دفاع در مقابل مهاجمان ساخته شده است. با استناد به منابع تاریخی، این دژها به هنگام بروز نهضت‌های ایرانیان علیه امویان و عباسیان همواره مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۷۵؛ کریمی، ۱۳۱۷: ۱۶۶-۱۶۷). در حقیقت، قلعه‌نشینی شکلی از سکونت و متفاوت از روستانشینی یا شهرنشینی بوده است (پارسی، ۱۳۸۳: ۱۳۶) و قلاع معمولاً در کوه‌های صعب‌العبور، کنار آب و چشمه‌سارها، پیرامون شهرها و مشرف بر آنها ساخته می‌شدند که در تحولات سیاسی گوناگون، مانند به قدرت رسیدن و سقوط حکومت‌ها و همچنین در بحران‌های داخلی و یورش اقوام بیگانه، به عنوان پناهگاهی برای مخالفان سیاسی و نیز به عنوان هسته شکل‌گیری شهرها در کنار آنها دارای نقش مهمی بوده‌اند (عریان، ۱۳۷۴: ۳۰۵). مکان‌گزینی قلعه‌های استحکاماتی در مناطقی با موقعیت استراتژیکی، از یک طرف با اهداف حفظ مالکیت خرد (درون‌منطقه‌ای) و از طرف دیگر، با حفظ امنیت راه‌های تجاری (با این نگاه که تجارت و رونق اقتصادی همیشه از مؤلفه‌های بادوام و موجب پایداری حکومت‌ها و دولت‌ها بوده است) در راستای منافع ملی و کلان (برون‌منطقه‌ای) در ارتباط بوده است (خانعلی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۹۳). این امر موجب شده است که علاوه بر اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و مباحث نظامی که در شکل‌گیری بیشتر قلعه‌ها نقش داشته‌اند، راه‌ها و تأمین امنیت جاده‌ها و همچنین تسلط بر منطقه به منظور کنترل و مدیریت آن، تأثیر بسزایی در

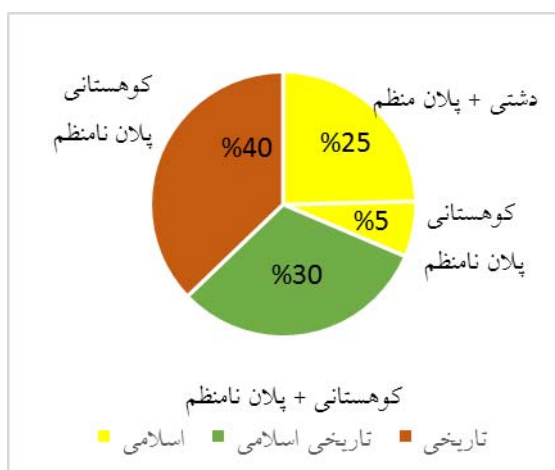
ساخت قلعه‌ها و بازسازی آنها داشته باشند که نقش و اهمیت قلعه «شاه‌جغل» نیز بیانگر این مسئله است. همچنین با توجه به ماهیت و موقعیت این قلعه، این‌گونه به نظر می‌رسد که هدف از ساخت این قلعه تسلط بر منطقه و جاده‌هایی که از این مسیر عبور می‌کرده‌اند، بوده است؛ زیرا این قلعه در یک نقطه استراتژیک ساخته شده و بدین طریق موارد گفته‌شده را کنترل می‌کردند. به عبارت دیگر، اهالی آن به راحتی می‌توانستند بر بخش وسیعی از این منطقه مسلط شوند و هر نوع رفت‌وآمد و مانند آن را در منطقه زیر نظر داشته باشند. از طرفی، به این نکته نیز باید اشاره کرد که وضعیت کوهی که این قلعه بر بالای آن ساخته شده، از نظر سوق‌الجیشی دارای اهمیت خاصی است و در واقع، در نقطه‌ای قرار دارد که این قسمت با کاهش ارتفاع، از دیگر بخش‌های مرتفع کوهستانی مجزا شده و این توپوگرافی و موقعیت خاص باعث شکل‌گیری این قلعه بر بالای آن شده است.

#### پیشینه پژوهشی قلاع استان لرستان و قلعه شاه‌جغل

تاکنون فعالیت منسجمی مربوط به مطالعه قلعه‌های استان لرستان انجام نشده و تنها به شناسایی و تاریخ‌گذاری تعدادی از آنها، آن هم در قالب بررسی‌های منطقه‌ای و یا شهرستانی، در سطح گسترده به منظور انجام فعالیت‌های باستان‌شناسی با هدف تهیه پرونده ثبتی بسنده شده است؛ به همین دلیل نمی‌توان نقشه و جدولی مبنی بر توزیع مکانی و زمانی آنها ارائه داد و نیاز است پژوهش‌های میدانی منسجم و جامعی با این هدف، در سطح گسترده‌تری انجام شود. همچنین درباره اطلاعات غیرباستان‌شناسانه که تنها با دید مطالعات تاریخی این منطقه گردآوری شده است، به برخی کتاب‌هایی مدیونیم که نام و مکان تعدادی از قلعه‌های این منطقه در آنها بیان شده است (مانند کتاب‌های آقای بهمن کریمی، محمد رزم‌آرا، احمد ایزدپناه، علی ساکی و غیره). در ادامه باید گفت تعدادی از این قلعه‌ها حتی در فهرست آثار ملی ایران نیز ثبت و ضبط قرار نشده‌اند. قلعه شاه‌جغل یا جِغَلَه نیز تاکنون به دلیل عدم بیان حوادث تاریخی آن در منابع و متون مکتوب و عدم انجام پژوهش‌ها و بررسی‌های باستان‌شناسی دقیق، در منطقه ناشناخته مانده و بر این اساس تاکنون در فهرست آثار میراث فرهنگی به ثبت نرسیده است. بقایای این قلعه در تابستان ۱۳۹۵ با راهنمایی آقای تیموری (کارمند یگان حفاظت میراث فرهنگی شهرستان بروجرد) مورد بررسی نگارندگان قرار گرفت که در ادامه به توضیح، تشریح و تحلیل آن خواهیم پرداخت.



### گونه‌شناسی قلاع از نظر طبیعی و کارکردی



نمودار ۱: تقسیم‌بندی موقعیتی قلعه‌های منطقه زاگرس مرکزی (کریمیان و امیدی، ۱۳۹۵: ۹۸)

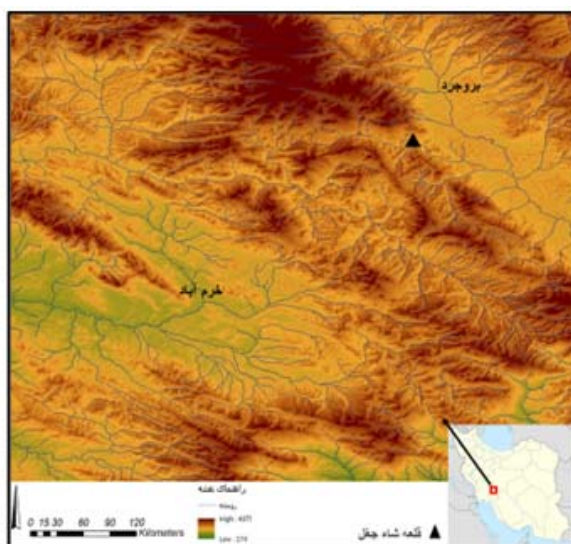
قلعه‌ها با توجه به وضع طبیعی محل ساخت، کاربری، پلان و مصالح مورد استفاده در آنها، به دسته‌های مختلف (کوهستانی و جلگه‌ای) تقسیم می‌شوند که منطقه زاگرس مرکزی نیز از تقسیم‌بندی این قاعده مستثنا نیست و آنچه‌ان که در نمودار زیر دیده می‌شود بیش از ۷۰ درصد قلعه‌های این منطقه در محیط‌های کوهستانی بنا شده‌اند که تنها تعداد کمی از

آنها در دشت احداث شده و البته به‌طور عمده در دوران اسلامی بنا شده‌اند. همین امر نسبتاً ساده در تقسیم‌بندی قلعه‌های این ناحیه، از نظر پلان و کارکرد آنها موجب ارائه نمودار و جدول شماره ۱ شده است.

نکته مهم در ساختن قلعه‌های کوهستانی از جمله قلعه شاه‌جغل - که از این قاعده مستثنی نیست - موضوع مربوط به مکان است. مکان مناسب را در شکل طبیعی پستی و بلندی‌های صخره‌ای که دسترسی به آن غیرممکن و یا بسیار دشوار بود، می‌یافتند و بنای مناسب آن بود که با حمله‌های سخت و محاصره‌های طولانی نابود نشود (خلعتبری و دلریش، ۱۳۸۲: ۱). بیشترین قلاع کوهستانی را دژهایی تشکیل می‌دهند که غالباً بر بالای کوه‌های منفرد بنا شده‌اند و معمولاً در طرح این قلعه‌ها هیچ الگو و نظم هندسی معینی وجود ندارد. به بیان دیگر، تنوع طرح این قلعه‌ها به تعداد آنهاست و معماری بناهای داخلی قلعه‌های کوهستانی فاقد طرح و نقشه خاصی است (پازوکی طرودی، ۱۳۷۶: ۱۶۱). فضاهای داخلی قلعه‌ها نیز از نظر تعداد، وسعت و ساخت بسیار متنوع بوده و معمولاً شامل محل استقرار سربازان و جنگجویان، فضاهای تدارکاتی و مقر حاکم قلعه می‌شد. مصالح مورد استفاده در قلعه‌های کوهستانی به سبب فراوانی مصالح سنگی در محل، به‌طور عمده از لاشه سنگ و قلوه‌سنگ تشکیل می‌شد و در مواردی به صورت خشکه‌چین به کار می‌رفت‌ه‌اند (راوندی، ۱۳۸۴: ۲۸۳/۵؛ ستوده،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(ع)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۴۱

۱۳۴۵: ۱۴-۱۷) و در ساخت و ساز این استحکامات، تمام پیش‌بینی‌های لازم برای متوقف کردن و یا دست‌کم کندتر کردن سرعت مهاجمان در خارج و داخل آن مورد توجه قرار می‌گرفته است (پازوکی، ۱۳۷۶: ۲۲۵-۲۲۶). به موجب این دسته‌بندی و انتخاب مصالح مورد نیاز در چینش معماری، موقعیت قلعه شاه‌جغل را می‌توان از جمله قلعه‌های کوهستانی قلمداد کرد و بر این اساس، می‌توان کاربری‌های متعدد مربوط به قلعه‌های کوهستانی را برای آن در نظر گرفت. عواملی نظیر صعب‌العبور بودن، دسترسی به منابع آب، امکان تسلط کافی بر محیط پیرامون و شبکه‌های ارتباطی، سبب شده تا سازندگان این قلعه آن را در موقعیتی ممتاز بنا کنند.



تصویر ۲: موقعیت جغرافیایی و محل قرارگیری قلعه شاه‌جغل (نگارندگان)

### موقعیت جغرافیایی و ویژگی‌های معماری قلعه شاه‌جغل

قلعه شاه‌جغل یا جِغَله در استان لرستان، شهرستان بروجرد، بخش مرکزی، دهستان همت‌آباد و در نزدیکی روستاهای دوران‌دره و بزَهَل قرار دارد و آنچنان‌که در نقشه بالا دیده می‌شود، این قلعه با مختصات  $E48,42,42N33,45,08$ ، در حاشیه غربی دشت سیلاخور (در فاصله حدود پنج کیلومتری به خط مستقیم) در ابتدای یکی از مسیرهای ارتباطی بروجرد که به منطقه خرم‌آباد و بیرانشهر (چغلوندی) منتهی می‌شود، ساخته شده است. مکانی که قلعه بر آن بنا شده، از جانب شرقی در طرف راست و بر بالای کوه منفردی در دهانه تنگه دره بیداد قرار گرفته است که مشرف و مسلط به دشت سیلاخور و راه‌های ارتباطی آن است (تصویر ۲ و ۳). درباره وجه تسمیه این قلعه باید گفت جغل یا جِغَله در زبان بومی مردم این منطقه عموماً به معنای «کوچک» است که به دلیل کوچک و محدود بودن این قلعه، بدان جِغَله گفته می‌شود. البته درباره پیشوند کلمه شاه بر این قلعه اطلاع مکتوب دقیقی در دست نیست و نگارندگان نیز در این باره اظهار نظری ندارند، اما به هر حال این پیشوند خود می‌تواند دلیلی بر اهمیت مکانی این محوطه باشد که در طول این مسیر ارتباطی جریان داشته است.



تصویر ۳: سمت راست: مسیر ارتباطی منتهی به دشت بروجرد. سمت چپ: مسیر ارتباطی منتهی به منطقه خرم‌آباد (نگارندگان)

براساس شواهد معماری، این قلعه در ارتفاع ۱۷۸۰ متری از سطح دریا ساخته شده و ارتفاع آن از سطح محیط اطراف نیز بیش از ۱۰۰ متر است. شکل طبیعی این کوه منفرد به گونه‌ای است که دارای ساختاری غیرمنظم و جهتی طولی است که از تمامی جهات با شیب تندی همراه است. همین عامل طبیعی موجب شده است که دسترسی به قلعه غیرممکن شود و نقاطی که دارای این ضعف بوده‌اند، همراه با دیوارهایی که بقایای آوار آن بر جای مانده است، مانع از دسترسی به داخل آن شوند. همچنین به موجب آن، ساختار معماری این قلعه شکل گرفته است (تصویر ۴).



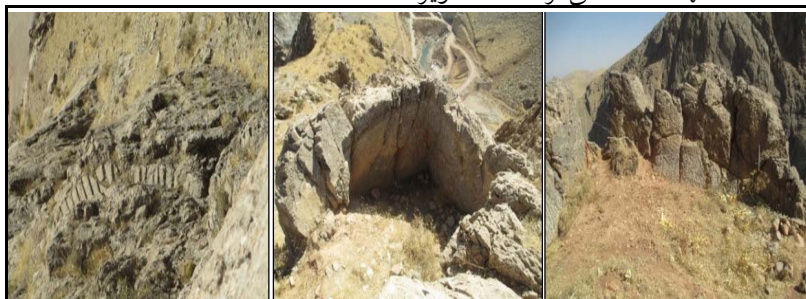
تصویر ۲: دورنمای کلی از موقعیت مکانی قلعه؛ دید از شمال شرقی (نگارندگان)

بر اساس مکان و موقعیت طبیعی قلعه شاه‌جغل، بقایای معماری و مصالح مشهود آن، در دو دسته قابل مطالعه می‌باشد: دسته اول مربوط به معماری «دست‌کند»<sup>۱</sup> شامل فضاهای دست‌کند جهت اتاقک‌ها، آب‌انبارها و پله‌های دسترسی و دسته دوم بقایای معماری است که با لاشه سنگ‌هایی از جنس خود کوه و ملات گچ ساخته شده است و از آن برای چینش مصالح و پوشش دیوارها نیز استفاده کرده‌اند.

قابل توجه‌ترین آثار معماری این قلعه، مربوط به فضاهای دست‌کند متعددی است که آثار آن در سطح گسترده‌ای برجای مانده است و این روش در نقاط مختلف ایران در قلعه‌هایی با گونه‌های متنوع نیز شناسایی شده است. در این قلعه، آثار معماری دست‌کند مربوط به فضاها در اطراف صخره ایجاد شده‌اند که عمدتاً به صورت فضاهای متعدد شامل اتاقک‌ها و آب‌انبارها و پله‌های ارتباطی بین بخش‌های مختلف ایجاد شده‌اند. حجم بخش‌های دست‌کند ایجاد شده، به بیش از چهارصد متر مربع می‌رسد که بیش از نیمی از این میزان برای ایجاد فضاها یا بخش‌های اصلی در نظر گرفته شده است. در اینجا بخش عمده و مسیر پله‌های دسترسی به بخش‌های فوقانی، در بخش غربی ایجاد شده است که طی چندین رشته پلکانی به قسمت فوقانی (مصطبه‌ای شکل) منتهی می‌شود (جالب توجه است که در بخش ابتدایی و

۱. دست‌کند (آثار معماری دست‌کند): گونه خاصی از معماری است که از طریق زدودن بستر صخره‌ای و سنگی، فضا تولید می‌شود. در این نوع معماری نیازی به مصالح به منظور تولید فضا وجود ندارد.

شروع رشه پلکانی، به دلیل نامشخصی بخش‌هایی از آن بریده شده و از ادامه پله‌ها خبری نیست که به نظر می‌رسد به دلایل امنیتی و عدم دسترسی، از پلکان چوبی استفاده می‌کرده‌اند و در مواقع ضروری آن را برمی‌داشتند تا دسترسی به بخش‌های فوقانی به راحتی امکانپذیر نباشد. بخش دیگری از فضاهای دست‌کند مربوط به آب‌انبارهای این قلعه است که می‌توانسته‌اند بیش از پنجاه متر مکعب آب (که در سه بخش جداگانه و منفرد در سطح قلعه قابل مشاهده است) را از طریق کنترل آب‌های سطحی حاصل از بارش برف و باران، به داخل آن هدایت کنند. گفتنی است آب‌انبارها از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مواردی‌اند که در حیات قلعه‌ها اهمیت ویژه‌ای داشتند و از آنها برای ذخیره‌سازی آب در زمستان و استفاده در تابستان، یا شرایط خاص به مانند جنگ و غیره استفاده می‌کرده‌اند؛ که با توجه به شرایط حاکم در هر قلعه، در ابعاد و اندازه و اشکال مختلفی ساخته می‌شدند. البته در بدنه برخی از آب‌انبارها حفره‌هایی وجود دارد که به نظر می‌رسد از تیرهای چوبی برای پوشش سقف آنها استفاده می‌شده است. همچنین به نظر می‌رسد از مصالح معمولی و متعارف با پوشش تخت، برای پوشاندن سقف آنها استفاده می‌کرده‌اند (تصویر ۵).



تصویر ۵: بخش‌های مختلف آثار دست‌کند و معماری قلعه (مصطبه؟، اتاقک، آب‌انبار، راه‌پله پلکان) (نگارندگان)

#### تجزیه و تحلیل یافته‌ها

در قلعه شاه‌جغل عوامل محیطی (شکل طبیعی صخره) نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به فضاهای معماری آن داشته است؛ زیرا تمام مواردی که درباره بقایای معماری بر جای مانده از این قلعه ارائه شد، مواردی می‌باشند که با اشکال و فرم‌های بدون ترتیب و نظم خاصی ایجاد شده است. این عمل بدین معناست که ایجاد فضاهای معماری به گونه‌ای بود که با توجه به شواهد بر جای مانده، تمامی سطح و اطراف صخره بدون نظم را در برمی‌گرفته است. بر همین اساس، با توجه به تنوع بسیار این نوع استحکامات از نظر ساخت، معماری، کاربری و مالکیت، کارکردهای متنوعی برای این قلعه‌ها در نظر گرفته شده و ممکن است یک قلعه به دلایلی در

طول حیات سیاسی خود دارای کاربری‌های مختلفی بوده است. در اینجا مسیرهای منتهی یا قابل عبور از این قلعه به سمت منطقه بروجرد و خرم‌آباد نشان داده شده است و همین موقعیت مکانی آن می‌تواند ما را در شناسایی عملکرد یا عملکردهای این قلعه یاری رساند. در ادامه، جدول مقایسه‌ای عملکردی قلعه شاه‌جغل با سایر قلاع آورده شده است تا از این جدول مقایسه‌ای - تطبیقی بتوان به عملکرد احتمالی آن پی برد. با توجه به داده‌های این جدول، کاربری‌های احتمالی که می‌توان برای قلعه شاه‌جغل در نظر گرفت، نشان داده شده است (جدول ۱).

جدول ۱: جدول مطالعه تطبیقی عملکرد قلعه‌ها و قلعه شاه‌جغل (نگارندگان)

قلعه شاه جغل	منابع						کارکردها (دشتی - کوهستانی)
	ملازاده	کلایس	بشیری	باچارچ	بازوکی	ستوده	
	•	•	•		•	•	ارگ داخل شهرها
	•	•		•			قلاع حاکم‌نشین محلی و منطقه‌ای
		•	•	•			قلعه قصر/ دارالاماره
		•			•		قلعه‌های کوهستانی به عنوان نیایشگاه (آتشکده)
			•				قلاع خصوصی
		•					قلعه کاروان‌سرا - قلعه پل
۱۷	•		•				قلاع و استحکامات

							مورد استفاده مخالفتان حکومتی/ اقلیت‌های مذهبی و سیاسی، متمردین و راهزنان
√		•	•	•	•	•	پادگان نظامی
				•		•	انبار ذخایر مهمات جنگی
			•			•	انبار حفظ اشیای گران‌قیمت
			•	•		•	استفاده از قلع برای نگهداری زندانیان
√			•				نظارت بر ورود و خروج افراد و کاروان‌ها به شهرها
√	•	•	•		•	•	قلعه‌های راهداری و ارتباطی
√	•					•	قلعه‌های نظامی سرحدی و سوق‌الجیشی

همان‌گونه که در جدول مربوط به مطالعات تطبیقی عملکرد قلعه‌ها و تطبیق آن با عملکرد یا عملکردهای احتمالی قلعه شاه‌جغل نشان داده شد، به احتمال زیاد می‌توان این قلعه را به عنوان قلعه راهداری ارتباطی و با هدف نظارت بر رفت‌وآمدها و به احتمال ضعیف‌تر به عنوان

قلعه حاکم‌نشین منطقه‌ای، مورد استفاده مخالفان حکومتی و اقلیت‌های مذهبی و سیاسی، مورد استفاده متمرّدین و راهزنان و یا قلعه‌ای به عنوان پادگان نظامی و سوق‌الجیشی در نظر گرفت. البته این قلعه می‌توانست در این منطقه عملکردهای دیگری به‌جز موارد گفته شده را داشته باشد. گفتنی است عملکردهای در نظر گرفته شده می‌توانست طی دوره‌های مختلف استفاده از این قلعه -که شواهد آن بر ما روشن نیست- تغییر یابند و بر همین اساس، تغییراتی در فرم و معماری آن ایجاد شود. براساس مجموعه عواملی که توضیح داده شد، شاید بتوان قلعه شاه‌جغل را به عنوان یکی از قلعه‌های مهم منطقه در نظر گرفت که با توجه به مطالعه یافته‌های سفالی، دست‌کم برای مدت زمان طولانی در اواخر دوران تاریخی (با استناد به یافته‌های سطحی که در ادامه توضیح داده می‌شود)، توانسته است نقش خود را در قالب عملکردهایی چون قلعه راهداری و ارتباطی و نظارت بر تمامی رفت‌وآمدهای قابل تردد در این منطقه ایفا کند. البته باید یادآوری کرد که از تاریخ ساخت بنای قلعه و نقش تاریخی و فعالیت‌های نظامی و سیاسی صورت گرفته در این قلعه، اطلاع دقیقی در دست نیست.

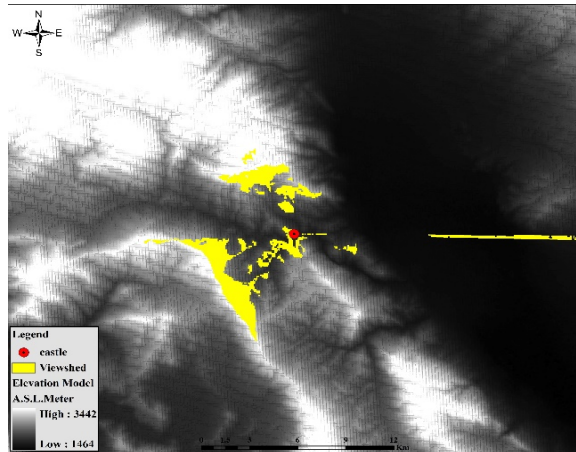
گفتنی است با استناد به جدول بالا و با استفاده از مقایسه مؤلفه‌های مربوط به معماری و دیگر داده‌های فرهنگی (سفالی)، قلعه شاه‌جغل با قلاع «کهزاد» درود و «بهرام» خرم‌آباد (پرویز، ۱۳۸۰-۱۳۸۳) که هر دو مربوط به اواخر دوران تاریخی‌اند، قابل مقایسه است.

برای قلعه‌ها متغیرهای مهمی وجود دارد که می‌توان از آنها برای شکل‌گیری، ادامه حیات و کاربری آنها استفاده کرد. متغیرهای اصلی که می‌توان برای مطالعه قلعه شاه‌جغل و همچنین مشخص کردن کاربری و اهمیت آن در نظر گرفت، عبارت است از: موقعیت کوهستانی، ارتفاع از محیط اطراف، میزان میدان دید و قلمرو استحفاظی، میزان شیب دسترسی، نزدیکی و دسترسی و کنترل شبکه‌های ارتباطی.

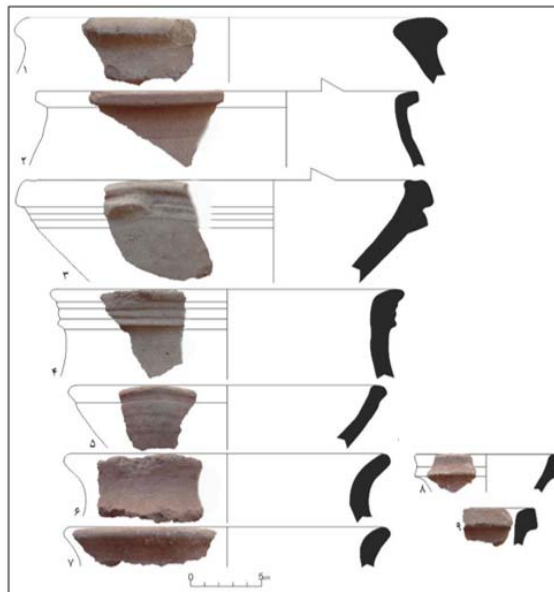
گفتنی است موقعیت کوهستانی و ارتفاع زیاد از محیط اطراف، موجب شده تا قلعه به سختی قابل تسخیر باشد و به موجب آن میدان دید و قلمرو استحفاظی آن بیشتر شود. بر همین اساس، با کمک برنامه «GIS» تلاش شده است تا تمامی محیطی که افراد ساکن این قلعه با قرار گرفتن در بالای دیواره‌های آن، می‌توانستند آن را در قلمرو دید خود داشته باشند، نشان داده شود؛ که این عامل، یعنی قرارگیری در یک منطقه ارتباطی و تسلط بر آن، اهمیت این قلعه را در گذشته بازگو می‌کند (تصویر ۶).



۴۸ / بررسی جایگاه و اهمیت قلعه ساسانی شاه جُغَل (جِغله) پروچرد ... / موسی سبزی و ...



تصویر ۶: میدان دید قلعه شاه جغل نسبت به محیط اطراف (نگارندگان)



تصویر ۷: سفال‌های سطحی یافت شده از قلعه جغل (نگارندگان)

از مهم‌ترین سؤالات مطرح در این پژوهش، زمان شکل‌گیری و چگونگی استفاده از این قلعه است. از آنجا که بقایای معماری به تنهایی مشخص‌کننده دوره و تاریخ خاصی نیست، این عمل (تاریخ‌گذاری) با کمک دیگر یافته‌های فرهنگی به دست آمده از این محوطه، امکان‌پذیر است. با توجه به شکل‌دهی فضاهای این مجموعه به صورت آثار دست‌کند، عملاً نمی‌توان به

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۴۹

زمان دقیق اولیه ساخت آن دست یافت، اما با استناد به یافته‌های سطحی و باستان‌شناختی موجود، می‌توان زمان احتمالی استفاده از این قلعه را مشخص کرد. تنها داده‌های مشخصی که برای مطالعه و تاریخ‌گذاری این قلعه وجود دارد، سفال‌های پراکنده و نسبتاً اندکی است که در سطح و اطراف محوطه وجود دارد. در نهایت با مطالعات تطبیقی و گونه‌شناسی این سفالینه‌ها با داده‌های فرهنگی مناطق هم‌جوار، می‌توان این سفالینه‌ها را به اواخر دوران تاریخی (دوره ساسانی) منتسب کرد (تصویر ۷ و جدول ۲).

جدول ۲: جدول مشخصات سفال‌های قلعه شاه‌جغل (نگارندگان)

جدول مشخصات سفال‌های قلعه شاه‌جغل بر وجود										
توصیف سفال‌ها										
قطعه	نوع قطعه	رنگ خمیره	پوشش درونی	پوشش بیرونی	شاهوت	تکنیک ساخت	کیفیت ساخت	میزان پخت	ترازین	منبع مقایسه
۱	لبه	کرم	نخودی	نخودی	خاک رس و ماسه	چرخ‌ساز	متوسط	کافی	-	محمّدی‌فر و طهماسبی، ۱۳۹۳، تصویر ۴۰ Keall&keall, 1981
۲	لبه	نخودی	نخودی	نخودی	خاک رس و ماسه	چرخ‌ساز	ظریف	کافی	نواری	محمّدی‌فر و طهماسبی، ۱۳۹۳، تصویر ۶
۳	لبه	نخودی	نخودی	نخودی	خاک رس و ماسه	چرخ‌ساز	متوسط	کافی	نواری	---
۴	لبه	نخودی/تیره	نخودی/تیره	نخودی	خاک رس و ماسه	چرخ‌ساز	متوسط	کافی	-	محمّدی‌فر و مترجم، ۱۳۹۰، ۸۱، تصویر ۶ Azarnoush 1994, p207, fig184:B
۵	لبه	قرمز	قرمز	نخودی	خاک رس و ماسه	چرخ‌ساز	ظریف	کافی	-	محمّدی‌فر و طهماسبی، ۱۳۹۳، تصویر ۳۹

۱	لبه	قرمز	قرمز	نخودی	خاک‌رُس و ماسه	چرخ‌ساز	متوسط	کافی	-	محمدی‌فر و طهماسبی، ۱۳۹۳: تصویر ۴
۷	لبه	نخودی	نخودی	نخودی	خاک‌رُس و ماسه	چرخ‌ساز	متوسط	کافی	-	محمدی‌فر و طهماسبی، ۱۳۹۳: تصویر ۱۹
۸	لبه	نخودی	نخودی	نخودی	خاک‌رُس و ماسه	چرخ‌ساز	ظریف	کافی	-	---
۹	لبه	نخودی	نخودی	نخودی	خاک‌رُس و ماسه	چرخ‌ساز	ظریف	کافی	-	محمدی‌فر و طهماسبی، ۱۳۹۳: تصویر ۱۲

### نتیجه‌گیری

با توجه به توضیحات مختصری که درباره شرایط طبیعی ناحیه زاگرس مرکزی و مسیرهای ارتباطی آن داده شد، در حالت غیرعادی (نبود امنیت متمرکز در منطقه) رفت‌وآمد از راه‌های قابل عبور آن اجتناب‌ناپذیر و تا حدی با مشکل همراه است و همان‌طور که می‌دانیم سبک بنای قلعه‌ها، با وضع امنیتی محل در زمان ساخت بنا ارتباط داشته است. در این حوزه، عمدتاً ارتباط با مناطق اطراف تنها از طریق دره‌ها امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، دسترسی به مسیرهای ارتباطی یکی از عوامل مؤثر بر مکان‌گزینی قلعه‌های این ناحیه به شمار می‌رفته است. به موجب این شرایط، صاحبان قلاع متعدد در این منطقه توانسته‌اند تمامی این مسیرها را کنترل کنند. با توجه به توضیحاتی که درباره شرایط طبیعی و موقعیت قلعه شاه‌جُغَل داده شد، این قلعه در مکانی بنا شده است که با دید حداکثری به سمت دشت سیلاخور (به سمت بروجرد) قرار دارد و مطالعه داده‌های فرهنگی یافت‌شده نیز موقعیت استراتژیک آن را تأیید می‌کند.

در ادامه باید گفت با توجه به موقعیت مکانی این قلعه در مسیر ارتباطی منتهی به دو منطقه بروجرد و خرم‌آباد و تأمین امنیت آن و همچنین مطالعه داده‌های فرهنگی، مشخص شد که این قلعه مربوط به اواخر دوران تاریخی (دوره ساسانی) می‌باشد که توانایی در اختیار گرفتن و تسلط و تأمین امنیت این مسیر ارتباطی در منطقه را تا زمان نامشخصی داشته است. بنابراین با

توجه به اهمیت منطقه‌ای و مکانی این قلعه، می‌توان گفت کارکرد اصلی آن در زمان مورد نظر در این منطقه، ارتباطی - تجاری بوده است. در دوره‌های مختلف تاریخی و اسلامی در نقاط مختلف ایران از جمله در شمال غرب و غرب نمونه‌های مختلفی از قلاع با سبک ایجاد در دل کوه و صخره‌ها (به اصطلاح دست‌کند) مشاهده شده است که بهترین نمونه این قلاع مربوط به اورارتوها می‌باشد، همچنین در دوره اسلامی نمونه‌های مشابهی با این آثار را می‌توان قلعه بابک خرم‌دین کلبی و قلعه الموت قزوین نام برد. همچنین با استناد به شواهد سطحی سفالی موجود، این محوطه را می‌توان به دوره ساسانی منسوب نمود. از آنجایی که می‌دانیم قلاع متعددی از دوره ساسانی جهت کنترل راه‌های ارتباطی در نقاط مختلف ایران وجود دارد با این تفاوت که قلعه شاه‌جغل از نوع آثار معماری دست‌کند بوده و تاکنون از دوره ساسانی قلعه‌ای دست‌کند مشابه قلعه شاه‌جغل شناسایی نشده است.

#### منابع و مأخذ

- اشمیت، اریک. اف (۱۳۷۶)، پرواز بر فراز شهرهای ایران، ترجمه آرمان شیشه‌گر، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ایزدیناه، حمید (۱۳۵۰)، آثار باستانی و تاریخی لرستان، تهران: انتشارات آگاه، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بدیعی، ربیع (۱۳۷۸)، جغرافیای مفصل ایران، ج ۳، تهران: نشر اقبال.
- پارسی، فرامرز (آذر و دی ۱۳۸۳)، «قلعه رودخان»، مجله معماری، شماره ۲۸، صص ۱۳۴-۱۳۹.
- پازوکی طرودی، ناصر (۱۳۷۶)، استحکامات دفاعی در ایران دوره اسلامی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- پرویز، احمد (۱۳۸۰-۱۳۸۳)، «پرونده ثبتی قلعه‌های بهرام خرم‌آباد (شماره ثبتی ۴۰۰۰) و کهزاد دورود (شماره ثبتی ۱۱۶۹۵)»، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی استان لرستان (منتشر نشده).
- پیرنیا، محمدکریم و کرامت‌الله افسر (۱۳۷۰)، راه و ریاض، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، چ ۲.
- خانعلی، حمید، رضا رضالو و اسماعیل همتی از ندریانی (۱۳۹۵)، «مطالعه تطبیقی راه‌های تجاری و نقش قلاع نظامی در پیشرفت تجارت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شمال غرب ایران در دوره اسلامی (با مطالعه موردی شهرستان کوثر در استان اردبیل)»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ششم، شماره ۱۰، صص ۱۹۳-۲۱۰.
- خلعتبری، اللهیار و بشری دلریش (۱۳۸۲)، کارکرد و نقش سیاسی و اجتماعی قلاع در تاریخ میانه ایران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- دوئد، بارون (۱۳۷۱)، سفرنامه لرستان و خوزستان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- راوندی، مرتضی (۱۳۸۴)، *تاریخ اجتماعی ایران، حیات اقتصادی مردم ایران از آغاز تا امروز*، ج ۵، تهران: چاپخانه گلشن.
- ..... (۱۳۳۰)، *جغرافیای نظامی ایران، پشت کوه، تهران: [بی‌نا]*.
- سرجان ملک‌خان (۱۳۶۲)، *تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: انتشارات دنیای کتاب*.
- ستوده، منوچهر (۱۳۴۵)، *قلع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران*.
- عریان، مرضیه (۱۳۷۴)، «قلع اسلامی»، *مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران*، ج ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- علایی طالقانی، محمود (۱۳۸۲)، *ژئومورفولوژی ایران، تهران: انتشارات قوم*.
- کریمیان، حسن و کاظم امیدی (۱۳۹۵)، *قلعه‌های حکمرانان زاگرس مرکزی، تهران: انتشارات امید* مجلد.
- کریمی، بهمن (۱۳۱۷)، *جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، طهران: شرکت چاپخانه فرهنگ*.
- گاف‌مید، کلر (۱۳۵۰)، «لرستان در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد»، *ترجمه فرخنده اعتصام، مجله بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم، شماره چهارم، صص ۱۲-۴۸*.
- محمدی‌فر، یعقوب (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، «جغرافیای تاریخی منطقه زاگرس مرکزی در دوران پیش از اسلام»، *مجله پیام باستان‌شناسی، سال دوم، شماره چهارم، صص ۸۱-۹۲*.
- ملازاده، کاظم و مریم محمدی (۱۳۸۵)، *قلعه و استحکامات نظامی، تهران: انتشارات سوره مهر*.

**List of sources with English handwriting**

- 'Alāee Tāleqānī, Mahmud (1382), *Žeomerfoložī-e Iran*, Tehran: Qoūm. [In Persian]
- Badi'ee, Rabi' (1378), *Joğrafiyaye Mūfasal-e Iran*, 3 Vol., Tehran: Ighbāl. [In Persian]
- İzadpanāh, Hamīd (1350), *Ātār-e bāstānī wa tārīhī-ye Luristān*, Tehran: Āgāh, Anjuman-e Ātār wa Mafākhir-e Millī. [In Persian]
- Kāl'atbarī, Allāhyār; Dilrīs, Bušrā (1382), *Kārkard'hā va naqš-e siyāsī va ijtimā'i-ye qilā' dar tārīkh-e miyānaye Irān*, Tehran: Danišgāh Šahīd Beheštī. [In Persian]
- Kan'alī, Hamīd; Rezālu, Rezā; Himmatī Azandriyani, Ismaīl (1395), *Motale'eye Taṭbīqī-ye Rāhhā-ye Tejarī wa Naqš-e Qela'a-e Nezamī bar Pīšraft-e Tejārat-e Mantanqe-ye Somaāl-e Ġarb-e Iran dar dore-ye Islāmī (ba Motale'ye Moredī-ye Šahrestan-e Koṭar dar Ustan-e Ardabīl)*, *Pejuhešhā-ye Bāstānšenāi-ye Iran*, 6, No. 10, 193-210. [In Persian]
- Karīmī, Bahman (1316), *Joğrāfiya-ye Moḡaṣal-e Tarīkī-ye Ġarb-e Iran*, Tehran: Čāpḡāneh Farhang. [In Persian]
- Karīmīyan, Hasan; Omīdī, Kazem (a1394), *Qal'ehā-ye Hokmrānān-e Zagros-e Markazī*, Tehran: Omīd-e Majd. [In Persian]
- Kliess, Wolfram (1366), "Qela'" in *Me'mārī-ye Iran dore-ye Islāmī*, ed. Moḡammad Yousef Kiyānī, Vol. I, Translated by Alī Rezā Mīhanī, Tehran: Jahā Dānešgāhī, Eršād Eslāmī, 105. [In Persian]
- Moḡammadifar, Ya'qūb (1384), "Joğrāfiya-ye Tārīkī-ye Mantaqe-ye Zāgrūs-e Markazī sar doran-e Pīš az Islām," *Payām-e Bāstānšenāsi*, No. 4, 2, 81-92. [In Persian]
- Mollāzādeh, Kāzem; Moḡammadī, Maryam (1385), *Qal'e wa Estehkāmāt-e Nezāmī*, Tehran: Sooreh Mehr, Pezuhešgāh-e Farhang wa Honar-e Eslami. [In Persian]
- Parvīz, Ahmad (1380-83), *Parvāndehye Sabtīye Qal'ahāye Bahrām-e Khurram Ābad wa Kahzād-e Dūrood*, Sāzmān-e Mīras-e Farhangī-ye Ustān-e Luristān. [In Persian]
- Pāzūkī Ṭarūdī, Našer (1367), *Istehkāmāt-e Defāee dar Iran-e dūriye Eslāmī*, Tehran: Sāzmān-e Mīras-e Farhangīye Kešvar. [In Persian]
- Pīrnīā, Muhammad Karīm; Afsar, Keramat Allāh (1370) *Rāh wa Rūbāt*, Tehran: Sāzmān-e Mīras-e Farhangī. [In Persian]
- Ravandī, Mortazā (1384), *Tarīk-e Ejtemaee-ye Iran, Hayāt-e Eqtesādī-ye Mardom-e Iran az Āgāz tā Emruz*, Vol. 5, Tehran: Golšan. [In Persian]
- Razmārā, Alī (1330), *Joğrāfiya-ye Nezāmī-ye Lurūtān*, Tehran. [In Persian]
- Razmārā, Alī (1330), *Joğrāfiya-ye Nezāmī-ye Iran, Pošt Kūh*, Tehran. [In Persian]
- Sotūda, Manūčeher (1345), *Qela'-e Esmāīlī-ye dar Rešteh Kūhhā-ye Alburz*, Tehran: Danešgāh-e Tehran. [In Persian]
- Bacharach, Jere L. (1383), *Qal'a-Qasr: Namādi az qudrat-e šahr-e Islāmī, Šahrnešīnī dar Islām*, Markaz-e Mūtali't-e Farhangīye Itoku Japan, Translated by Mahdī Afšār, Majmū'a Maqālāt-e Kongra-ye Tārīkh-i Mi'marī wa Šahrsāzi-ye Iran, Vol. I, Tehran: Sāzmān-e Mīras-e Farhangī-ye Kešvar, Dabīrkhāne-ye Kongera wa Modīriyat-e Entesārāt wa Tolīdāt-e Farhangī, Vol. 3, 201-208. [In Persian]

**References in English**

- de Bode, Clement Augustus Gregory Peter (2018), *Travels in Luristan and Arabistan*, UK: Sagwan Press.
- Goff, Cl. Meade, "Luristan in the first half of the first millenniumBC., a preliminary report on the first season's excavations at Baba Jan, and associated surveys in the Eastern Pish-i Kuh," *Iran* 6, 1968, pp. 105-34.
- Malcolm, John (2011), *The History of Persia from the Most Early Period to the Present Time*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Schmidt, Erich Friedrich (1940), *Flight over ancient cities of Iran*, Chicago: University of Chicago Press.

**A Survey on Importance of Sassanid Castel of Shah Joghhal (Jeqeḷ) in  
Borujard, for Conservation of Roads in the Central Zagros<sup>1</sup>**

Mousa Sabzi<sup>2</sup>  
Esmail Hemati Azandaryani<sup>3</sup>  
Kazem Omid<sup>4</sup>

Receive: 14/1/2019  
Accept: 14/12/2019

**Abstract**

Castle Shah Jaghl or Jeqeḷ can be considered one of the central Zagros mountain fortresses. The location of the castle is such that it has been settled on one of the communication routes of Boroujerd plain to Chqelvandi and Khorramabad region. From this castle remained little remnants of the architecture and the culture findings (such as the remains of the chambers, water storage, and stairs to access it and little remains of surface pottery on the floor and around the castle). The key questions are these cases: This castle belongs to which historical period? What is the nature of its use? The authors have used in this research from field activities (including survey, documentation and archaeological studies) as well as the library studies to provide scientific answers to the questions listed. The results of research, concerning the position of the castle, the location of the building and architectural remains indicates that the castle more than anything has provided security of communication – business roads and routes of region and also concerning the archaeological evidence (especially pottery), probably has been related to the Sassanid period.

**Keywords:** Central Zagros, The County of Boroujerd, Castle of Shah Joghhal, Security use, Sassanid.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.24087.1892

2. Assistant Professor, Department of Archeology, Lorestan University; [sabzi.m@lu.ac.ir](mailto:sabzi.m@lu.ac.ir)

3. Assistant Professor, Department of Archaeology, Bu-Ali Sina University, Hamedan (Corresponding Auothor); [e.hemati@basu.ac.ir](mailto:e.hemati@basu.ac.ir)

4. PhD Candidate in Archeology of the Islamic era, Department of Archaeology, University of Tehran; [kazemomidiut@gmail.com](mailto:kazemomidiut@gmail.com)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۷۰-۵۵

## چالش خلافت و حکومت در اندیشه سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی<sup>۱</sup>

مرتضی شیروودی<sup>۲</sup>

تاریخ ارسال: ۹۸/۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۳۰

### چکیده

پیشینه چالش مفاهیم مدرن سیاسی با مفاهیم سنتی، به عصر سید جمال‌الدین اسدآبادی و به او می‌رسد. پس از او نیز انسان ایرانی معاصر، متحیر از این واقعه، در دوراهی روی‌آوری به این «مفاهیم مدرن» یا آن «مفاهیم سنتی» قرار گرفت و به همین دلیل در حل دوگانگی حاکمیت مفاهیم مدرن و سنتی بر حیات سیاسی خود، به‌ویژه در عرصه دو مفهوم کلیدی «حکومت» و «خلافت» ناتوان مانده بود. این پژوهش در پی پاسخگویی به این سؤال است که در این میان، انسان این عصر چه باید می‌کرد؟ تلاش برای نشان دادن فرایند دستیابی به راه حلی در این زمینه، از جمله مسائلی است که در این پژوهش به آن پرداخته شده و چگونگی روش بومی‌سازی عالمی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی مورد بررسی قرار گرفته است.

تلاش برای یافتن پاسخ این سؤال، مقاله حاضر را به گزینش چند مفهوم مدرن و بررسی آن در دستگاه معنایی سید جمال، ذیل دو مفهوم کلیدی حکومت و خلافت کشانده است. دستاورد این بررسی نشان می‌دهد که روش بومی‌سازی سید جمال، بر تحمیل معانی سنتی بر مفاهیم مدرن سیاسی یا تحمیل سنت شرقی بر مدنیت غربی (سنت‌خواهی مقتدرانه) استوار است.

واژه‌های کلیدی: سید جمال‌الدین اسدآبادی، سنت، خلافت، حکومت

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.26247.2017

۲. دانشیار علوم سیاسی مرکز پژوهشی تمدن اسلامی و دین‌پژوهی پیامبر اعظم (ص)؛  
morteza.shiroodi@tamadonpajoochi.ir



#### مقدمه

گمان بر آن است که سید جمال در همه نوشته‌ها و گفته‌هایش کوشیده است محتوای مفاهیم جدید غربی را در قالب مفاهیم شرقی توضیح دهد. به بیان دیگر، او مفاهیم نو را در قالب مفاهیم کهنه درانداخت و نشان داد که مفاهیم به کار رفته در تفسیر واژه‌های نوین، می‌تواند ریشه در سنت بر جای مانده از دوره‌های گذشته ایران داشته باشد. گویا سید جمال گمان بر آن داشت که در درون مفاهیم سنتی، نیرویی است که می‌تواند سخنگوی مفاهیم غریبومی باشد؛ بر همین اساس با هرگونه اندیشه‌ای که مفاهیم بومی را فاقد قابلیت انعکاس محتوای مفاهیم جدید می‌دانست، مخالف بود. سید نشان داد که مفاهیم سنتی عقیم نیستند و می‌توانند همچنان پاسخ‌گوی معضلات اجتماعی و سیاسی باشند. به باور او، مفاهیم باقیمانده از سنت، می‌توانست آگاهی‌های قدیم را منتقل سازد و آگاهی‌های جدید را نیز به سنت عرضه کند؛ که این اقدام، در زمانه سید جمال که هنوز افکار مدرن و پیچیده غرب به ایران نیامده بود، امکانپذیر می‌نمود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که او چنین اقدامی را چگونه صورت داده است؟ سید جمال در این راه، با طرح مفاهیم مدرن، آن را با مفاهیم سنتی توضیح می‌داد تا حدی که گویی چیزی به نام مفاهیم مدرن وجود ندارد؛ درحالی‌که واقعیت وجود مفاهیم مدرن را نفی نمی‌کرد، ولی برای آن اصالتی قائل نبود. مؤلف مقاله حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که چرا وی بدان اصالت نمی‌داد؟ فرضیه نگارنده آن است که سید جمال برای مصون نگه داشتن آن از خطر فروپاشی یا آسیب دیدن مفاهیم سنت و شریعت، از چارچوب و قواره دفاع مقتدرانه از سنت پیروی می‌کرده است؛ چنان دفاعی که مجال برای رقیب برای عرض اندام باقی نماند. این فرضیه را در پهنه دو مفهوم حکومت (پارلمان، قانون، ملت و منفعت) و خلافت (شورا، شرع، امت و مصلحت) و دیگر مفاهیم، ذیل هر یک به آزمون می‌گذاریم.

#### پیشینه تحقیق

«مقالات جمالیه» از آثار قلمی سید جمال است که همگی به فارسی نوشته شده و توسط میرزا لطف‌الله‌خان اسدآبادی خواهرزاده سید جمال جمع‌آوری شده و از سوی میرزا صفات‌الله‌خان جمالی اسدآبادی و با کمک مالی نصرالله‌خان جمالی اسدآبادی برادر بزرگ آقای میرزا صفات‌الله‌خان، در سال ۱۳۱۲ق. نشر یافته است. میرزا لطف‌الله در دو سفری که سید جمال به ایران داشت، تعدادی از مقالات (نوزده مقاله) دایی خود را تحریر کرده است. برخی از این مقالات در کتاب‌های دیگری که به نام سید جمال چاپ شده، آمده است؛ نظیر کتاب‌هایی چون کتابنامه‌ها و اسناد سیاسی-تاریخی و مجموعه رسائل و مقالات که به کوشش و تحقیق

سید هادی خسروشاهی به چاپ رسیده است.

سید جمال درباره تاریخ افغانستان مقالات و کتاب‌هایی نوشته است که معروف‌ترین آن، دو کتاب مفصل و مهم به نام‌های *البيان في الانجليز و الافغان و تنمة البيان في تاريخ الافغان* است که ترجمه آنها امروزه در اختیار خوانندگان قرار دارد. این دو کتاب از جمله آثار مهمی است که از قلم آن نابغه بزرگ مشرق‌زمین به یادگار مانده است. کتاب *تنمة البيان في تاريخ الافغان* برای اولین بار در سال ۱۳۱۸ق. برابر با ۱۹۰۱م. در کشور مصر و با تصحیح و کوشش علی یوصف الکریدلی صاحب امتیاز روزنامه «العلم العثماني» به چاپ رسید. این کتاب به پادشاه وقت افغانستان یعنی امیر عبدالرحمن خان اهدا شده بود، اما کتاب دیگر تاکنون به فارسی ترجمه نشده، ولی متن عربی این دو کتاب به صورت یک مجموعه در ایران به ضمیمه مختصری از تاریخ ایران، توسط هادی خسروشاهی چاپ و منتشر شده است.

سید هادی خسروشاهی مجموعه آثار سید جمال را با نام «الأثار الکامله» در شش جلد و در سه هزار صفحه در سال ۲۰۰۲م. در «مکتبة الشروق الدوليه» قاهره به چاپ رساند. به استناد این مجموعه، دیگر آثار سید چنین معرفی شده است: «العروة الوثقى» نام انجمنی بود که سید جمال‌الدین آن را تأسیس کرد و این انجمن نشریه‌ای به همین نام منتشر می‌کرد. همچنین *مرآة العارفين* یا *آيينه عرفان* که به زبان عربی و در موضوع عرفان به قلم سید جمال نگاشته شده است. *الواردات في سرّ التجليات* رساله‌ای است شامل درس‌های سید که توسط محمد عبده جمع‌آوری شده است. *تاريخ اجمالی ايران* تقریری است که میرزا نصیر الحسینی شیرازی از زبان سید در بوشهر شنیده و به رشته تحریر درآورده است. *خاطرات الافغانی* خاطرات سید در ترکیه طی سال‌های ۱۸۹۲-۱۸۹۷ است.

در هیچ یک آثار اشاره شده، جدال مفاهیم مدرن و سنتی ذیل دو واژه حکومت و خلافت و واژه‌های مرتبط به آن آشکارا دیده نمی‌شود، اما با کنکاش اجتهادی می‌توان چنین چالشی را کشف کرد. این همان کاری است که مقاله حاضر در پی آن است.

### خلافت به جای حکومت

از برخی آثار سید، سلطنت مشروطه پارلمانی برمی‌آید و البته به ندرت، سلطنت در آثار او حذف شده<sup>۱</sup> و حکومت ملی پارلمانی را آرزو کرده است. بنا بر نوشته مخزومی پاشا، سید به

---

۱. گاه چنین برمی‌آید که سید فقط مخالف سلطنت ناصرالدین‌شاه بوده و با اصل سلطنت مخالف نبوده است. «هیچ علاج و چاره‌ای جز خلع [ناصرالدین‌شاه] وجود ندارد ... سپس ... یکی از فرزندان یا برادران او را که پاکدامن و متدین و در کارهای نیک، پیشگام است انتخاب کنند» (الحسینی اسدآبادی، ۱۳۷۹ الف: ۸۶).

خدیدو مصر سفارش می‌کرد که مردم را در حکومت خود شریک سازد و این کار را از طریق مشورت با مردم و تهیه قانون پس از برگزاری یک انتخابات عمومی، امکانپذیر می‌دانسته است (مخزومی، ۱۹۳۱: ۶۱). سخنرانی سید جمال در تاریخ ۲۴ مه ۱۸۷۹ که در یکی از مجلات مصر با عنوان «حکیم الشرق» چاپ شد، مؤید یک حکومت ملی پارلمانی است: «امیدوارم که شما آقایان یک حزب وطنی که حقوق و شکوه کشورتان را حفظ کند، تأسیس خواهید کرد... امیدوارم که شما از وطن پشتیبانی و یک حکومت پارلمانی را تقویت کنید تا بدان وسیله داد و انصاف برقرار گردد و دیگر به حمایت بیگانگان نیازی نباشد» (Keddie, 1972: 110). به نظر می‌رسد مدل حکومتی سید جمال از غرب تأثیر پذیرفته است: «امروز اروپاییان... حکومت‌هایی دارند که تابع شورایی است» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۴۳: ۱۲۸).

گفتنی است طرح نهایی سید درباره حکومت، از انجمن ام‌القرایی که بنا بود در مکه تشکیل شود، قابل درک است. در این انجمن، همه نمایندگان مسلمان‌ها گرد می‌آمدند. این مجلس برای تمام مسلمانان جهان، یک سلطان در استانبول (اسلامبول) یا کوفه تعیین می‌کرد. یک «اعلم» توسط مجلس نمایندگان انتخاب و در مکه مستقر می‌شد و تکالیف شرعی مردم را با کمک مجلس و پادشاه مشخص می‌کرد. سلطان کل یا خلیفه، کشور را با کمک امیرالامرهای اداره می‌کرد. غلامحسین زرگری‌نژاد با اعتماد به گزارش ناظم الاسلام کرمانی، ارکان این حکومت سید جمالی را نشان داده است. رکن اول شامل مجلس شورای عالی مسلمین جهان بود که از نمایندگان تمام مسلمانان در همه ممالک اسلامی تشکیل می‌شد. رکن دوم شامل قوه اجرایی عالی در سرزمین‌های اسلامی بود که وظیفه امضا و اجرای مصوبات مجلس قانونگذاری مسلمین را برعهده داشت. رکن سوم شامل مقام نظارت عالی مصوبات مجلس شورای عالی بود که همواره یک اعلم از دنیای اسلام در رأس آن قرار می‌گرفت و مصوبات مجلس قانونگذاری، با امضای او رسمیت می‌یافت. رکن چهارم شامل حکومت‌های محلی و ملی بود که تابع قوه اجرایی عالی بود. وظایف کلی مجلس شورای عالی مسلمین به قرار زیر بود: ۱. قانونگذاری و تعیین تکالیف قانونی مسلمین براساس قرآن و اصول دین اسلام؛ ۲. تعیین و انتخاب یک سلطان برای تصدی ریاست عالی قوه اجرائیه واحد اسلامی؛ ۳. تعیین و انتخاب یک اعلم به منظور نظارت علمی و دینی بر مصوبات مجلس قانونگذاری؛ ۴. تعیین پایتخت برای حکومت مرکزی دنیای اسلام، با ترجیح مکه بر سایر نقاط (اسدآبادی، ۱۳۱۲: ۱۰۵).

تصویر سید از حکومت، نه حکومت به معنای گذشته است و نه به معنای جدید، بلکه ترکیبی است از مفهوم جدید و قدیم، اما با رنگ و بوی خلافت (وزارت امور خارجه نگلیس، ۱۳۷۹: ۹۱). دکتر حمید عنایت در تأیید چنین ادعایی نوشته است: «سید جمال و عبده با تأکید

بر آزادی و اختیار انسان و نیز اجتهاد دینی و غیره، بنیان‌های فکری برای اقتباس از الگوی دموکراسی غربی را به دست داده‌اند» (عنایت، ۱۳۶۲: ۲۲۳). به هر روی، به نظر می‌رسد سید جمال بر شکل حکومت اصرار نمی‌ورزید، ولی آرزو می‌کرد قرآن برای همه آنها و دین جهت وحدت آنان باشد؛ به همین دلیل الگوی خلافت عباسی را برگزید و به تأسی از آن، امیرالامراهای دنیای اسلام را تابع خلیفه قرار داد. البته در این باره چند نکته را باید در نظر داشت: اولاً تمام قدرت را در مجلس شورای عالی مسلمین نهاد. این مجلس، مظهر اراده ملت اسلام بود. ثانیاً سلطان یا خلیفه تمام مسلمانان یا ریاست عالی قوه مجریه، انتخابی بود نه مانند خلفای عباسی و عثمانی، انتصابی یا موروثی. ثالثاً سلاطین و امرای محلی، با تأیید قوه قانونگذاری و امضای خلیفه تعیین می‌شدند و قدرت آنها نیز زائیده اراده عمومی بود؛ درحالی‌که حکومت تهی از آموزه‌های دینی است، در درون مرزهای سرزمینی تعریف می‌شود، اغلب از تمام وجوه دموکراتیک برخوردار است و کمتر سلطنتی است (اسدآبادی، [بی‌تا]: ۸۷/۱).

نتیجه به دست آمده از بررسی مفاهیم مذکور، آن است که سید در تلاش بود به پرسش‌های از خارج مرزها آمده، پاسخ‌های درونی بدهد. به بیانی دیگر، او می‌کوشید از راه درونی ساختن غیر، تناقضات و چالش‌های احتمالی بین آن دو را به نفع درون، فیصله دهد و از بروز بحران جلوگیری کند و یا به حل بحران بپردازد. او مایل بود اندیشه‌های وارد شده از غرب را در نظام بهم تافته‌ای از سنت مورد فهم قرار دهد که در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام و ایران و در سنت حیات عملی و علمی ایران و در چنبره‌های احکام شرع مقدس سابقه داشته باشد؛ یعنی هرگونه فهمی را در درون سنت و در دستگاه معنایی سنت صورت می‌داد. البته او تنها به بازکاوی مختصری در دستگاه معنایی سنت دست زد، ولی صبغه اصلی کار سید جمال، انطباق غیر با سنت از طریق تصرف و تسلط بر مفاهیم جدید بود. این روش او بر این نکته استوار بود که بدون معارف دیروز نمی‌توان معارف امروز را شناخت؛ زیرا آنچه که امروز به عنوان معارف وجود دارد، اوج تجلی تاریخی آن است و به همین دلیل قدرت رقابت دارد (اسدآبادی، ۱۳۰۴: ۱۵۱).

### شرح به جای قانون

آیا می‌توان گفت سید جمال قدرت و قانون را در یک سو و شرع را در سوی دیگر نهاده است؟ مراد او از کاربست واژه‌های سنتی، همان معنای سنتی است؟ گاه واژه‌هایی را مورد استفاده قرار داده است که سنتی و قدیمی‌اند، ولی معنای جدیدی را از آنها عرضه کرده است؟

پاسخ احتمالی به این سئوالات که نگاه یا ایستادن مطیعانه و تمام‌قد سید در برابر سنت و نیم‌نگاه و نیم‌خمیده ایستادن در برابر مدرنیته است، در مفاهیم به کار رفته در دستگاه معنایی وی، از قابلیت جست‌وجو برخوردار است.

لیبرالیسم<sup>۱</sup> کهن برای الغای خودکامگی، استقرار قانون را ضروری دید؛ به آن دلیل که قانون را محصول دو اندیشه تلقی می‌کرد. اولاً قانون، بازتاب و دستاورد خرد و عقل انسانی است و ثانیاً قانون بیان خواست همگانی و نشان اراده عمومی است. ترکیب این دو، هم به دموکراسی<sup>۲</sup> بیش از پیش شکل نوینی بخشید و هم خود در چارچوب دموکراسی امکان نمایش و تحقق مطلوب‌تری یافت (لیپست سیومن، ۱۳۸۳: ۶۷). البته لیبرالیسم قرن نوزده میلادی در مقایسه بین خرد و عقل آدمی و اراده و خواست انسانی، برتری را به اراده انسانی داده است؛ زیرا این اراده انسانی است که در فرایند انتخاب، نمایندگانی را بر می‌گزیند که به نمایندگی از ملت یا رأی دهندگان، قانون وضع و تصویب می‌کنند (همان، ۸۹). مراد از قانون دو چیز است: قانون اساسی و قانون موضوعه که بی‌شک قانون اساسی مهم‌تر از قوانین موضوعه است؛ زیرا مشروعیت قوانین موضوعه به انطباق آن با قانون اساسی است. البته هر دو از اراده عمومی ناشی می‌شوند، اما قانون اساسی تأمین‌کننده آزادی است و آزادی، هسته اصلی لیبرالیسم کلاسیک را تشکیل می‌دهد (اسدآبادی، ۱۳۴۹: ۱۶۸). سید جمال بارها واژه قانون را به کار برده است؛ از جمله: «موقعی که ستمکاران در ظلم و ستم به همه از حد گذشتند، عمل آنان موجب می‌شود که مردم ستم‌دیده اختلافات خویش را از حیث مسلک، جنسیت [و] عقیده کنار بگذارند و به هم نزدیک شوند؛ چون به نظر آنان اتحاد برای دفع خطر همگانی بیگانه و دشمن واجب‌تر از اختلاف در مسلک و مذهب داخلی می‌باشد. در این هنگام است که میل بشر برای دعوت به یگانگی و اتفاق خیلی شدیدتر از تمایل او برای شرکت در جلب منافع فردی و شخصی تجلی می‌کند. آیا با توجه به این قانون مسلم فطری باز هم باید متعجب باشیم از اینکه بینیم نهضت فکری در بیشتر مناطق شرق در این ایام شروع شده است؟» (اسدآبادی، [بی‌تا]: ۵۸/۱).

سید جمال در امر مهم و دشوار کشورداری، مردان سیاست را به تبعیت از قانون فطرت فرا می‌خواند و بر آن بود که پیروی از این قوانین ثابت آفرینش، فکر آدمی را از لغزش و اشتباه مصون نگاه می‌دارد. سید در جای دیگری به اراده حاکم مستبد اشاره کرده است که به قانون و یا به تعبیر دیگر او، نظام تبدیل شده است. چنین حاکمی «هرچه می‌خواهد فرمان می‌دهد و هرچه اراده کند، انجام» (همان، ۲۴۹).

---

1. Liberalism  
2. Democracy

بارقه‌هایی از مفهوم مدرن قانون در نوشته‌های سید دیده می‌شود. آن جا که پیوندی بین حاکم مستبد و قانون برقرار می‌کند، به دغدغه‌های لیبرالیسم به عنوان اندیشه جدید غرب در مهار استبداد نزدیک می‌شود. در واقع، سید جمال به دنبال آن بوده تا جلوی اجرای خواسته‌های حاکم مستبد و جایگزینی آن به جای قانون را بگیرد، اما این قانون قانونی نیست که از اراده مردم برخیزد و به آرای عمومی متکی باشد. در لیبرالیسم، اراده بیش از عقل در وضع قانون مؤثر است، ولی در نگاه دینی سید جمال، عقل البته به مفهوم غیرابزاری آن، بیش از اراده انسانی در مقوله قانون مؤثر است. در غرب مدرن و به تأثیر از آرای مونتسکیو،<sup>۱</sup> لاک،<sup>۲</sup> روسو<sup>۳</sup> و غیره قانون در پروسه انتخاب شکل می‌گیرد، ولی خدا تنها نمایندگانی (پیامبران) را برای ابلاغ قانون خویش برمی‌گزیند. مراد سید جمال از قانون، آن چیزی است که خدا برای نیک‌بخشی دنیوی و اخروی بشر اراده کرده است. به این معنا، قانون یک مقوله فطری است که دست بشر در تصویب و وضع آن کوتاه است؛ زیرا خداوند آن را در نهاد بشر قرار داده است و اگر خدا پیامبرانی را فرستاده، تنها برای یادآوری این فطرت خفته است. بار دیگر می‌توان بر این نکته تأکید کرد که قانون به مفهوم مدرن و قانون به معنای شرع، در تلاش برای مهار استبداد، هم‌رأی و هم‌نظراند، ولی از دو منبع مختلف دریافت شده‌اند (اسدآبادی، [بی‌تا]: ۱۲۳/۱).

دقت در مفاهیم به کار رفته در مقالات کتاب جمالیه، از یک سو بر نتایج حاصله از کتاب *عروة الوثقی صحه* می‌گذارد و از سوی دیگر، برخی از تردیدهای برآمده از *عروة الوثقی* را به مرزهای یقینی‌تری سوق می‌دهد. این مرزهای یقینی‌تر، آن است که بگوییم مواجهه سید جمال با واژه‌های مدرن و قدیم در چند گونه بروز یافته است: نخست آنکه یک یا چند واژه سنتی را به کار گرفته، اما مراد او از این واژه‌ها همان معنای سنتی است؛ واژه سنت، شرع و دین این‌گونه‌اند. علت چنین واقعه‌ای آن است که از سویی میل و دل به سنت داشته و از دیگر سو، ضرورتی برای معادل‌سازی قدیم به جای جدید نمی‌یافت. دوم، گاه واژه‌هایی را مورد استفاده قرار می‌داد که سنتی و قدیمی‌اند، ولی معنای جدیدی را از آنها عرضه می‌کرد؛ از جمله واژه‌های قانون و قدرت. البته این دو واژه بیش از آنکه مدرن باشند، سنتی‌اند. شاید بهتر است بگوییم قانون و قدرت، مفاهیم سنتی‌اند با کاربردهای مدرن.

---

1. Montesquieu  
2. Locke  
3. Rousseau

### امت به جای ملت

رابطه امت یا ملت با سیاست و وجوه مختلف آن، اگر با این سؤال مواجه شود که کدام یک برای دیگری است و یا کدام یک بر آن دیگری رجحان دارد؟ تأمل‌آفرین و تردیدآمیز است! سید جمال نیز همچون بسیاری دیگر که قبل و بعد او زندگی کرده‌اند، پاسخ روشنی به این سؤال نداده، اما به نظر می‌رسد او کوشیده است از ترجیح معنای مدرن مفاهیم بر سنت ایرانی - اسلامی پیشتر رود، ولی اگر اجازه می‌داد مفاهیم مدرن در بستر عرضه و تقاضای اقتصاد کینزی محمل خویش باز می‌یافت، نیازی به مواجهه شورانگیز او با مفاهیم مدرن و عرضه آن به سنت دینی، چه آنگونه که خود باور داشت و چه به آن صورتی که سنت‌گرایانی چون سید حسین نصر می‌گویند، نبوده است. آیا چنین فرضی در مواجهه سید با مفاهیم مدرن سیاسی، به دیده می‌آید؟

«Nation» به معنای ملی و ملت است که از ریشه لاتینی «Nasci» گرفته شده است. «Nasci» یا متولد شدن، در آغاز به گروهی اطلاق می‌شد که در یک سرزمین متولد می‌شدند. «ملت» با آگاهی جمعی و احساس تعلق به منطقه خاص جغرافیایی، معنا می‌یابد. علاقه پرشور به نژاد، زبان، سنت، ارزش و نمادهای سرزمینی، در ذات و سرشت ملت یا مردم قرار دارد. وفاداری به خاک، جان‌فشانی برای آن و تجلیل از آن، از عناصر سازنده هر ملتی است، اما ملت پدیده جدیدی هم به‌شمار می‌رود؛ از آن رو که محصول تحولات پس از رنسانس،<sup>۱</sup> حوادث عصر اصلاح دینی و سکولاریستی شدن زندگی مغرب‌زمین است. به این معنا که قبل از رنسانس، ملت و مردم هویتی قومی، قبیله‌ای و یا دینی داشتند، ولی پس از آن، هویت ملی جای آن را گرفت؛ یعنی قبل از عصر جدید، وفاداری به دولت ملی و منافع ملی وجود نداشت، بلکه وفاداری به فئودال‌ها،<sup>۲</sup> پادشاهان، مذاهب و منافع حاصل از این عناصر دیده می‌شد. در ملت، به معنای مدرن، حس مشترکی به نام «ملیت»<sup>۳</sup> جانشین حس مشترک قومی شد. در این شکل، هر ملتی یک کل و یک ارگانسیم<sup>۴</sup> است و همین ملت در تاریخ مأموریتی متفاوت از دیگر ملت‌ها برعهده می‌گیرد. البته چنین نگرشی در حالت افراطی خود به «شوونیسم»<sup>۵</sup> می‌انجامد (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۶۵).

سید جمال از واژه ملت بسیار بهره گرفته است؛ از جمله در مقاله «وضع ملت به هنگام تسلط حکمران مستبد» بر این سخن اصرار ورزیده است که اگر حاکم مستبد، دانا، خردمند،

---

1. Renaissance  
2. Feudalist  
3. Organism  
4. Chauvinisme

عادل، بلند همت، دارای هدف عالی، دادگر، مروج علم و دانش و غیره باشد «و از نظر اقتصادی راه ثروت و غنی شدن را برای آنان باز کند و درهای صنعت را به روی افراد ملت بگشاید و در همه مراحل زندگی اجتماعی ملت خود درست فکر کند و متانت به خرج بدهد و در افراد تحت فرمان خود، روح شرف را تولید و تقویت و آنها را وادار به کسب فضایل اخلاقی و شرافت واقعی از قبیل شهامت و شجاعت، نفرت از ستم و احتراز از تحمل خواری و مذلت کند و آنان را به مقام بالای عزت سوق دهد و راه رفاه و آسایش را برای افراد ملت هموار سازد و برای آنان وسایل خوبی و پیشرفت را فراهم سازد» (اسدآبادی، [بی تا]: ۲۴۸/۱)، ملت خود را به پیشرفت و ترقی می‌رساند.

سید در این مقاله علاوه بر کاربرست واژه ملت، از دو واژه امت و مردم هم بهره گرفته است. او بلافاصله پس از عنوان مقاله، این عبارت «بدانید که خداوند به چنین امت گرفتار، ستم روا نداشته» را به کار گرفته است. گرفتاری چنین امتی، به عدم دخالت دادن آنها در حل و عقد کارها و فقدان مشورت با آنها در مصالح سیاسی و اجتماعی کشور برمی‌گردد. امتی این‌گونه، امتی است تسلیم شده به حاکمی مستبد و از این رو تنها اراده آن حاکم مستبد را به عنوان قانون؟! پذیرفته است. به باور سید، این امت «گاهی عالم، گاهی جاهل، گاهی فقیر است و گاهی غنی، گاهی عزیز و گاهی ذلیل» است. او در ادامه همانند آغاز، کلمه مردم را در ترادف با ملت به کار گرفت و به این نکته اشاره کرده است که حاصل استمرار تسلط حکمران مستبد آن است که «اخلاق مردم فاسد می‌شود» و «نومیدی به روح مردم غلبه می‌کند». نتیجه اینکه در نوشته‌های سید، کاربرد واژه امت بیش از واژه ملت و مردم است؛ به گونه‌ای که تحلیل محتوای کمی مقاله «وضع ملت به هنگام تسلط حکمران مستبد» نشان از کاربرست هجده، پنج و چهار باره واژه‌های امت، ملت و مردم دارد. در واقع «ناسیونالیسم به معنای غربی آن، یکی از موالید و مظاهر [لیبرالیسم] و حتی یکی از مراتب و مراحل سکولاریسم است. قائل بودن به ناسیونالیسم به این مفهوم، با قائل بودن به ضرورت تکوین و تشکیل جامعه‌ای براساس وحدت دینی و حول محور یک امت (به جای ملت)، اساساً متناقض است». (الحسینی اسدآبادی، ۱۳۷۹ الف: ۲۰۵) به نظر می‌رسد سید جمال دست‌کم در برخی مواقع، واژه ملت و مردم را به مفهوم ناسیونالیسم دینی و نه غیردینی به کار برده است (اسدآبادی، ۱۳۱۲: ۱۵۸). برای نمونه، «من آنچه گفته‌ام و می‌گویم و کرده‌ام و می‌کنم، همه محض و صرف از برای امت محمدیه بوده است و خواهد بود» (الحسینی اسدآبادی، ۱۳۷۹ ب: ۴۸) و این روایت به روشنی گویای ترجیح مفهوم مذهبی و سنتی امت بر ملت و مردم است که می‌تواند مفهومی مدرن به خود بگیرد و یا ممکن است برداشت مدرنی از آن شکل بیابد. این بدان معناست که در آرای سید



جمال، احیای اسلام یا به تعبیر گل‌دیزهر و ژومیه و در دائرةالمعارف اسلام، احیای مسلمین و به باور الگار،<sup>۱</sup> پان اسلامیسیم، بر ناسیونالیسم، کشور و ملت می‌چربید و این بدان معناست که سید ثوری اتحاد اسلام و نظام خلافت واحد را با حفظ حکومت‌های ملی مورد توجه قرار می‌داد (اسدآبادی، ۱۳۰۴: ۵۹).

بررسی برآیند مواجهه و گاه انفعال سید با مفاهیم مدرنی چون امت و ملت، شکی باقی نمی‌گذارد که هدف او کنار گذاشتن سنت نیست، بلکه توانمندسازی آن است. در واقع، تلاش او به مشروعه نزدیک‌تر است تا مشروطه. به بیان دیگر، مدینه فاضله انسانی و صراط المستقیم او در قالب مفهوم امت، بر مدار قرآن قرار داشت (همان، ۲۸). البته نباید فراموش کرد که آرا و اندیشه‌های سید در مفاهیمی چون امت، گرچه سنتی است، اما سنت نه به معنای دیروز، بلکه سنتی است که متأثر از مدرنیته غرب یا در واکنش به غرب مدرن صورت گرفته و این امر از نقاط گره خوردن سنت‌گرایی قدیم سید جمال با سنت‌گرایی مدرن سید حسین نصر است. در هر حال، بر روی این نکته باید تأکید کرد که نقش غرب و مفاهیم مدرن سیاسی، چون ملت همان عینی است که برای سید اصالت ندارد، اما در شکل‌دهی به ذهن (سنت) و ساختن مصادیقی چون امت، نقش محوری دارد و این امر به معنای آن است که امت با همه فروعاتش بر ملت با همه مظاهر مدرنش، برتری دارد. حال آنکه می‌دانیم مفهوم امت سید جمالی با مفهوم امت در عصر پیامبر(ص) در عین شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز دارد. تفاوت عمده آن، این است که مفهوم امت سید جمال تلاشی است برای کنده شدن از تأثیرات مفهومی واژه مدرن ملت.

### مصالح دینی به جای منافع ملی

هرگاه سید جمال از صفات و اخلاق نکوهیده جوامع اسلامی به زبان مخالفان مسلمانان سخن می‌گفت، به منافع ملی یا مصالح عمومی اشاره می‌کرد. او باورهای دشمنان مسلمین درباره قضا و قدر را مرور می‌کرد و می‌گفت: «مسلمانان در فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند و از لحاظ نیروی جنگی و سیاسی نسبت به سایر ملل عقب‌مانده‌ترند. فساد اخلاق آنها را فرا گرفته، دروغ، نفاق، خیانت، کینه و حسدورزی در میان آنان شایع شده، با هم وحدت ندارند. آنها به اوضاع خود در زمان حاضر و آینده آگاه نیستند و از منافع و مضار خویش غفلت دارند». از گفته‌های بعدی سید که بلافاصله پس از عبارت‌های بالا بدان پرداخته، می‌توان دریافت که مراد سید از منافع همان منافع ملی است: «اموال خود را با کار و صرف وقت به دست می‌آورند

[اما] با اسراف و افراط خرج می‌کنند. هزینه آنها زیاد است ولی در صورت خرج... چیزی برای صرف در راه منافع ملی خود منظور نکرده‌اند. یکدیگر را خوار می‌کنند و از یکدیگر نفرت دارند. مصالح عمومی را فدای منافع شخصی می‌کنند» (اسدآبادی، [بی تا]: ۱/۱۴۷).

سید تعریفی از منافع ملی ارائه نمی‌کند، اما اشاره او به منافع ملی چیزی است که نفع همگانی در آن باشد و این موضوع از عبارت مصالح عمومی و در نقطه مقابل قرار دادن آن با منافع شخصی، مشهود است. هنگامی که سید جمال وضع مردم تحت سلطه حکمران مستبد را بررسی می‌کرد، حکومت مستبد را حکومتی می‌دانست که در آن: «اراده و خواست... [مردم] در منافع و مصالح عمومی اثر ندارد». همچنین کسی که در وجودش نیرویی نیست تا در رعایت مصلحت ملت یا در جلب منافع ملت بکوشد، عامل نابودی و تباهی ملک و مملکت می‌شود. با این وصف، باید توجه کرد که سید از مردم مسلمان سخن می‌گفت و بر این باور بود که مسلمانان نمی‌توانند بدون کاربست باورهای دینی، منافع و مصالح خود را تعریف کنند. یکی از این باورها آن است که دشمنان خدا را رهبر و یاور خود نگیرند؛ زیرا آنچه را که مسلمانان دشمن می‌دارند، آنها دوست می‌دارند. علاوه بر آن، اولاً مراد سید از مردم و ملت همان امت است که ارزش‌های مذهبی، خمیرمایه انسجام آنان به شمار می‌رود؛ ثانیاً به هر روی، کاربرد کلمه مصالح و مصلحت دارای بار دینی بیشتری است (همان، ۲۶۵).

دقت در مفاهیم به کار رفته در مقالات کتاب جمالیه، از یک سو بر نتایج حاصله از کتاب عروة الوثقی صحه می‌گذارد و از سوی دیگر، برخی از تردیدهای برآمده از عروة الوثقی را به سمت مرزهای یقینی تری سوق می‌دهد. این مرزهای یقینی تر، آن است که بگوییم مواجهه سید جمال با واژه‌های مدرن و قدیم، به چند گونه بروز یافته است: نخست آنکه یک یا چند واژه سنتی را به کار گرفته، اما مراد او از این واژه‌ها، همان معنای سنتی است. واژه سنت، شرع و دین این گونه‌اند. علت چنین واقعه‌ای آن است که از یک سو میل و دل به سنت دارد و از دیگر سو، ضرورتی برای معادل‌سازی قدیم به جای جدید نمی‌یابد. دوم، گاه واژه‌هایی را مورد استفاده قرار داده است که سنتی و قدیمی‌اند، ولی معنای جدیدی را از آنها عرضه کرده است. از جمله واژه‌های قانون و قدرت. البته این دو واژه پیش از آنکه مدرن باشند، سنتی‌اند. شاید بهتر باشد بگوییم که قانون و قدرت مفاهیم سنتی‌اند با کاربردهای مدرن.

سید جمال همین رویکرد را درباره قدرت دارد. قدرت یا ملی است یا دینی. مراد سید جمال از واژه قدرت ملی که تنها یک بار در کتاب عروة الوثقی آن را به کار برده، اعتلای کلمه حق و به دست آوری سعادت عمومی است و البته قرآن از همه مسلمان می‌خواهد که در تأمین قدرت ملی تلاش کنند و آنها را بر حذر می‌دارد از اینکه در نیل به قدرت ملی، کاهلی

کنند. به نظر می‌رسد کاربرد کلمه قدرت از سوی سید جمال در دیگر نوشته‌های او، گاه معنای قدرت ملی را در خود دارد: «این ملت‌ها [ی نیرومند] گمان کردند اگر قدرت مادی و وسایل برتری در دست عده کمی باشد، برای به دست آوردن قدرت جهت دفع بدبختی‌ها و مصائب موجود لازم است ملل شرق ... به اصولی متوسل شوند. کشورهای [مسلمانان] به تدریج کوچک‌تر می‌شود با اینکه دین آنان به آنها دستور داده که هیچ‌گاه قدرت را به دست مخالفان خود ندهند. همه این مصیبت‌هایی که به کشورهای اسلامی رو آورده، از قدرت و شوکت آنها کاسته، بازده همان افتراق [است]» (اسدآبادی، [بی‌تا]، ۵۵/۱، ۵۹، ۶۷، ۷۸، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۶).

از همه نوشته‌های سید درباره قدرت، قدرت ملی برداشت نمی‌شود، بلکه قدرت

- نیرویی است که قدرت طلبان از آن سود می‌جویند؛

- نافذترین عامل و کشنده‌ترین ابزار برای قدرت‌خواهان است؛

- هدف است؛ لذا برای نیل به آن، کاربست ابزارهایی لازم است؛

- سرمایه است که به صاحب و صاحبان آن توان می‌دهد؛

- بی‌نیازی از غیر است و این در جمله‌ای چون «شهریارانی بودند که با قدرت زندگی

کردند». هویداست. به معنای زور است، «در این صورت آن نیروی غلبه‌کننده نیازی به اعمال

زور و قدرت و یا کشت و کشتار ندارد».

البته بخش مهمی از معنای قدرت در نگاه سید را باید در پیوندی که او بین قدرت و

الهیات برقرار می‌کند، جست‌وجو کرد: «انسان گمان می‌کند اعمال و رفتارش مستقلاً از اراده و

قدرت شخصی‌اش ناشی می‌شود و تنها قدرت او بر اعمالش حکومت می‌کند. دستی بالای

دست او نیست تا از آن یاری طلبد... چنین آدمی وقتی که پشت سر هم با موانعی برخورد کند

و راه رسیدن به هدف را بسته ببیند، باید بداند که این جهان که ملک خداست با دست توانای

آن قدرت مطلق اداره می‌شود (همان، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۱۷۸، ۲۰۲، ۲۱۵).

### نتیجه‌گیری

بهره‌گیری سید جمال از واژه‌هایی چون محاربه دینیه، مجاهده ملیه، امت محمدیه، اراده الهیه،

وظیفه شرعیه، فرقه شیعه و دین محمدی، آموزه‌های دینی، وظایف مذهبی، نجات مسلمانی،

انتقام الهی، حباً لاسلامی، امت اسلامی، شرع مقدس، خلافت دینی و غیره نشانه‌های بارز

روشی است که در احیای اسلام به کار گرفته که بخشی از این احیا، افزایش قدرت هضم

دستگاه هاضمه اسلام در هضم واردات تمدنی از جمله واژگان وارداتی سیاسی است. به دیگر

بیان، سنت‌خواهی سید جمال گرایش به گذشته‌ای دارد که مترقی است. این گرایش، خواهان

بازتولید شکوه قبلی است. دال مرکزی سنت‌خواهی سید اسلام است، اما اسلام اصیل. اسلام اصیل همان اسلامی است که در صدر اسلام بوده و در دایره سلف صالح قرار می‌گیرد که ظرفیت پذیرش و استحاله غیر را داشته است. آنچه در روش بومی‌سازی سید جمال قابل توجه است آن است که او هیچ چیز را در خارج از اسلام نمی‌خواست. او در بومی‌سازی مفاهیم، ابتدا به سراغ توانمندسازی اسلام، شیعه و ایران می‌رفت.

به بیان دیگر، اگر بپرسیم روش سید جمال‌الدین برای به کارگیری واژه‌های مدرن در جامعه سنتی ایران دوره قاجار چگونه بود؟ پاسخ آن است که روش بومی‌سازی سید جمال‌الدین اسدآبادی با استدلال حفظ اصالت، متمرکز بر تحمیل معانی سنتی، بر مفاهیم مدرن سیاسی استوار است. سید از کلمات جدید و غربی بسیار بهره گرفته است؛ از جمله بانک، ترور، قزاق، ارتش، حقوق بشر و در سطح پایین‌تر، از کلمات استعمار، حکومت مطلقه، سرتیپ، رفورم، دموکراسی، ناسیونالیسم، آزادی، اکثریت، اقلیت، قانون، نظام سیاسی و کشور استفاده کرده است، ولی به اعتراف یکی از سفرای انگلیس سید جمال هرگز لباس اروپایی به تن نکرد و عمامه‌ای مانند علمای مسلمان بر سر می‌گذاشت.

#### منابع و مأخذ

- اسدآبادی، سید جمال‌الدین (۱۳۴۹)، *نامه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی*، گردآوری ابوالحسن اسدآبادی، تهران: کتاب‌های پرستو.
- ..... (۱۳۱۲)، *مقالات جمالیه*، گردآوری میرزا لطف‌الله‌خان اسدآبادی، تهران: انتشارات اسلامی.
- ..... [بی‌تا]، *عروة الوثقی*، ترجمه زین‌العابدین کاظمی، ج ۱، تهران: حجر.
- اسدآبادی، میرزا لطف‌الله‌خان (۱۳۰۴)، *شرح حال و آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی*، تهران: انتشارات ایرانشهر.
- الحسینی اسدآبادی، سید جمال‌الدین (۱۳۷۹ الف)، *نامه‌ها و اسناد سیاسی-تاریخی*، به کوشش و تحقیق سید هادی خسروشاهی، تهران: کلبه شروق.
- الحسینی اسدآبادی، سید جمال‌الدین (۱۳۷۹ ب)، *مجموعه رسائل و مقالات*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران: کلبه شروق.
- عنایت، حمید (۱۳۶۲)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.
- لپست سیومن، مارتین (۱۳۸۳)، *دائرة المعارف دموکراسی*، ترجمه کامران فانی و نورالله مرادی، تهران: وزارت امور خارجه.

۶۸ / چالش خلافت و حکومت در اندیشه سیاسی سید جمال‌الدین اسدآبادی / مرتضی شیرودی

- مخزومی، محمد (۱۹۳۱)، *خاطرات جمال‌الدین الافغانی الحسینی*، بیروت: [بی‌نا].
- مدرسی چهاردهی، مرتضی (۱۳۴۳)، *سید جمال‌الدین اسدآبادی*، تهران: انتشارات مجله ماه نو.
- وزارت امور خارجه انگلیس (۱۳۷۹)، *ترجمه گزیده‌ای از اسناد وزارت خارجه انگلیس در باره سید جمال‌الدین اسدآبادی*، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران: کلبه شروق.

**List of sources with English handwriting**

- Ābādeyān, Hossein (1388 Š.), *Maḡāhīm va Andīseh-ye Jadīd: Darāmadī bar Mašrūteh-ye Irān*, Tehran: Kavīr. [In Persian]
- Ājūdānī, Māšā allāh (1387 Š.), *Mašrūteh-ye Irānī*, Theran: Aḡtarān. [In Persian]
- Asadābādī, Mīrzā Lotṭf allāh Ḳān (1304 Š.) *Šarḡ-e Ḥāl va Āīār-e Sayed Jamāl al-Dīn Sasadābādī*, Tehran: Erānšahr. [In Persian]
- Asadābādī, Sayyid Jamāl al-Dīn (1379), *Majmū'a Rasālāt va Maqālāt*, ed. Sayed Hādī Ḳosrošāhī, Tehran: Kolbeh Šorūq. [In Persian]
- Asadābādī, Sayyid Jamāl al-Dīn (1312 Š.) *Maqālāt-e Jamālīyeh*, Gathered by Mīrzā Lotṭf allāh Ḳān Asadābādī, Tehran: Eslāmī. [In Persian]
- Asadābādī, Sayyid Jamāl al-Dīn (1349 Š.), *Nāmeḡā-ye Sayed Jamāl al-dīn Asadābādī*, Gathered by Abul Ḥassan Asadābādī, Tehran: Ketābhā-ye Parastū. [In Persian]
- Asadābādī, Sayyid Jamāl al-Dīn (1379 Š.), *Nāmeḡā va Asnād-e Sīyāsī-Tārīḡī*, ed. Sayed Hādī Ḳosrošāhī, Tehran: Kolbeh Šorūq. [In Persian]
- Asadābādī, Sayyid Jamāl al-Dīn, *Nīcerīya*, Qom: Dafrar-e Entesārāt-e Eslāmī. [In Persian]
- Asadābādī, Sayyid Jamāl al-Dīn, *Orvat al-voḡqā*, translated by Zeyn al-Ābedīn Kāzemī, Vol. 1, Tehran: Hajar. [In Persian]
- Aštāriyān, Keyūmart (1379 Š.), "Boomī kardan-e 'Olūm-e Sīyāsī dar Irān," *Majal-ye Dāneškadeh-ye Hoḡūq va 'Olūm-e Sīyāsī*, No. 47. [In Persian]
- 'Enāyat, Ḥamīd (1362 Š.), *Andīseh-ye Sīyāsī dar Eslām-e Mo'āšer*, Translated by Bahā al-Dīn Ḳorramšāhī, Tehran: Ḳārazmī. [In Persian]
- Fayrahī, Davood (1381 Š.), *Qodrat, Dāneš va Mašrū'eyyat dar Eslām*, Tehran: Našr-e Nay. [In Persian]
- Cottam, Richard (1371 Š.), *Nāsūnālīsm dar Irān*, Translated by Aḡmad Tadayyon, Tehran: Kavīr. [In Persian]
- Ḥaḡīqat, Šādeq (1382 Š.), "Āšoṭegī-ye Maḡāhīm-e Sīyāsī dar Irān," *Fašlnāmeḡ-ye 'Olūm-e Sīyāsī*, No. 24. [In Persian]
- Mīlānī, Abbās (1381), *Tajadod va Tajadodsetīzī dat Irān*, Tehran: Aḡtarān. [In Persian]
- Modaresī Čāḡarḡehī, Mortazā (1343), *Sayyid Jamāl al-Dīn Asadābādī*, Tehran: Majaleh-ye Māh-e No. [In Persian]
- Rajāee, Farhang (1380 Š.), "Raveš dar Andīše-ye Sīyāsī-ye Eslām," *Majaleh-ye 'Olūm-e Sīyāsī*, No. 16. [In Persian]
- Tabātabāee, Javād (1380 Š.), *Dībāčeḡee bar Naḡareyeh-ye Enḡeāt dar Irān*, Tehran: Negāh-e Mo'āšer. [In Persian]
- Vezārat-e 'Omūr-e Ḳārajah-ye Engalīs (1379 Š.), *Tarjoma-ye Gozīdeḡee az Asnād-e Vezārat-e Ḳārajah-ye Engalīs darbāra-ye Sayed Jamāl al-Dīn Asadābādī*, ed. Sayed Hādī Ḳosrošāhī, Tehran: Kolbeh Šorūq. [In Persian]

**References in English and Arabic**

- Cottam, Richard (1964), *Nationalism in Iran*, University of Pittsburg Press.
- Lipset, Seymour Martin (1995), *The Encyclopedia of Democracy*, Routledge.
- Maḡzūmī, Mohammad (1931), *Ḳāḡerāt Jamāl al-Dīn al-Aḡḡānī al-Hosseīnī*, Beirut.
- Nikki, R, Keddie (1972), *Sayyid Jamalad. Din, ūAl - Afḡhrnīy Berkeley*.
- Keddie, Nikki R. (1972), *Sayyid Jamal al-Dīn "al-Afḡhani": A Political Biography*, Berkeley University of California Press.

## Sayyid Jamal; Imposing the Traditional Meaning of Caliphate on the Modern Concept of Government<sup>1</sup>

Morteza Shirody<sup>2</sup>

Receive: 14/5/2019

Accept: 21/12/2019

### Abstract

The first conflict between modern political concepts and traditional concepts dates back to the time of Sayyid Jamal al-Din Asadabadi and to him. After him, the contemporary Iranian man has been confused in whether inclining towards modern concepts or traditional concepts and therefore, has been unable in resolving the duality of domination of modern and traditional concepts on his political life. But what must be done? The present article seeks to show the process of reaching a solution in this regard. This article investigates the method of localization of a scholar like Sayyid Jamal al-Din Asadabadi. In an attempt to find the answer to the research question, the present article had to choose some modern concepts and analyze them in Sayyid Jamal's semantic system. The results of this study show that the method of localization of Sayyid Jamal, with the argument of maintaining originality, is based on imposing the traditional meaning on modern political concepts or imposing the eastern tradition on western civilization (authoritarian tradition-seeking).

**Keywords:** Sayyid Jamal, Tradition, Caliphate, Government

---

1. DOI: 10.22051/hii.2020.26247.2017

2. Associate Professor of Political Science, Payambar Azam Research Center for Islamic Civilization and Religious Studies; [morteza.shiroodi@tamadonpajoohi.ir](mailto:morteza.shiroodi@tamadonpajoohi.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۹۳-۷۱

## جایگاه طرابوزان در محاصره بری آنتولی توسط ایلخانان مغول<sup>۱</sup>

احمد فضل‌نژاد<sup>۲</sup>  
عبدالرسول خیراندیش<sup>۳</sup>

تاریخ ارسال: ۹۸/۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۳۰

### چکیده

آنتولی (آسیای صغیر) در دوره پنجاه ساله کشورگشایی مغول، اهمیتی روزافزون برای مغولان داشت. تا استقرار دولت ایلخانان در ایران، آنها نواحی شرقی و مرکزی آنتولی را متصرف شدند، سپس تا پایان حیات آن دولت تا مرزهای بیزانس متصرفات خود را گسترش دادند. از این پس، بیش از هر چیز هدف ایلخانان قطع ارتباط میان دو دولت اردوی زرین یعنی مغولان روسیه و مملوکان مصر و شام بود. ایلخانان در عمل برای جلوگیری از ارتباط بیشتر این رقیبان، اقدام به نوعی محاصره بری آنتولی کردند که با بهره‌مندی از موقعیت بندر طرابوزان، موفقیت زیادی در این زمینه به دست آوردند. در میانه این رابطه، دولت بیزانس قرار گرفته بود که پایتخت آن قسطنطنیه اهمیت ارتباطی و تجاری مهمی داشت. بر همین اساس، دولت ایلخانان خود را ناچار به دوستی با بیزانس می‌دید، اما بیزانس برای حفظ حیات تجاری خود، ناچار به موازنه میان جمهوری‌های تجاری ونیز و جنوا بود که با بندرهای کافا در شمال دریای سیاه و اسکندریه در جنوب مدیترانه رابطه داشتند. این نیز امری نبود که دولت ایلخانان بتواند آن را نادیده بگیرد. در این حال، بندر طرابوزان که به صورت انحصاری در دسترس ایلخانان قرار داشت، به صورت کانون اصلی سیاست این دولت در قبال همه کشگرانی بود که در بالا به آن اشاره شد و طی قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی به صحنه تجارت و سیاست دریای سیاه وارد شد.

واژه‌های کلیدی: طرابوزان، محاصره بری، ایلخانان، اردوی زرین، ممالیک

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.25920.2000

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول) fazlinejad@shirazu.ac.ir

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه شیراز؛ akheirandish@roze.shirazu.ac.ir



#### مقدمه

«محاصرهٔ بحری» محاصره یک سرزمین از طریق دریا و با استفاده از کشتی است؛ به گونه‌ای که مسیرهای ارتباط دریایی آن به طور کامل و مؤثر بسته شود، اما «محاصرهٔ بری» با ممنوعیت هدفمند تمام یا قسمتی از فعالیت یک بندر خودی انجام می‌شود. برای بررسی نقشی که بندر طرابوزان در سیاست خارجی ایلخانان در مدیترانهٔ شرقی داشت، مدل محاصره بری آناتولی گویایی و کارایی جالب توجهی دارد. اصطلاح محاصرهٔ بری نخستین بار و به طور مشخص در اروپای عصر ناپلئون به وجود آمد. این اصطلاح که از آن به صورت «سیستم قاره‌ای»<sup>۱</sup> هم یاد می‌شود، اشاره به سیاست ناپلئون در محاصرهٔ تجاری بریتانیا از طریق منع بندرهای اروپایی از تجارت با آن کشور دارد. این امر نوعی محاصرهٔ دریایی (بحری) ناقص جزیره بریتانیا به شمار می‌آمد، اما واقعیت آن بود که کشورهای اروپایی به خواست ناپلئون و به دست خود، خویشتن را محاصره کرده بودند. از این رو، پس از گذشت چند سال، اعتراض و استنکاف دولت‌های اروپایی متحد یا تابع ناپلئون بدان پایان بخشید.

در این پژوهش، با توجه به محاصرهٔ بری بریتانیا در اوایل قرن نوزدهم، الگوی مشابه آن در آناتولی در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی مورد بررسی قرار گرفته است. در این باره، طرابوزان به عنوان کانون مرکزی توجه ایلخانان برای ممانعت از حضور تجاری دولت‌های رقیب، یعنی اردوی زرین و ممالیک مصر در آناتولی، اهمیت ویژه‌ای دارد.

هنگامی که مغولان به فرماندهی چنگیز پیشروی به سوی غرب یعنی قلمرو خوارزمشاهیان را در سال ۶۱۲ق/ ۱۲۱۵م. آغاز کردند، دو رشته تحول در نواحی غربی آسیا و بدون هیچ ارتباطی با مغولان در جریان بود. یکی، تحولات جنگ‌های صلیبی که از جملهٔ آنها تصرف قسطنطنیه در سال ۶۰۰ق/ ۱۲۰۴م. توسط صلیبیون بود. این امر موجب شکل‌گیری دولت مسیحی طرابوزان شد که در نظر داشت حیات سیاسی و تجاری قسطنطنیه را ادامه دهد. تحول دیگری که آن هم بی‌ارتباط با جنگ‌های صلیبی نبود، زوال تدریجی دولت ایوبیان و برآمدن دولت مملوکان از درون آن در مصر و شام (۶۴۷ق/ ۱۲۴۹م) بود. پنجاه سال بعد از گسترش قلمرو مغولان به طرف غرب، درحالی‌که آنها به سواحل مدیترانه نزدیک می‌شدند و این با درهم شکستن دولت سلجوقیان روم در سال ۶۳۹ق/ ۱۲۴۱م. و انقراض دولت عباسیان در سال ۶۵۶ق/ ۱۲۵۸م. صورت گرفته بود، دو تحول پیش‌گفته به سرانجام مشخصی رسیده بودند. دولت بیزانس پس از پنجاه سال احیا شد و بندر طرابوزان نیز دارای دولتی مسیحی و تجارت‌پیشهٔ خاص خود در ساحل دریای سیاه شده بود. این دولت از ابتدا سیاست نزدیکی به

ایلخانان را در پیش گرفت. همچنین دولت ایوبیان به پایان رسید و دولت مملوکان در مصر و شام به قدرت دست یافت و از همان ابتدا به صورت دشمن بزرگ ایلخانان درآمد. به خصوص آنکه خلافت منقرض شده عباسی در بغداد را در قاهره احیا کرد. در فاصله سال‌های ۶۱۶-۶۵۶ق/۱۲۱۹-۱۲۵۸م. که این تحولات صورت گرفت، آثار تجزیه در امپراتوری مغول نیز ظاهر شد. همان‌گونه که در ایران دولت ایلخانان از نسل تولوی پسر چنگیزخان صاحب قدرت و قلمرو شده بود، در روسیه نیز از نسل جوچی پسر چنگیز دولت بزرگی به وجود آمد که بیشتر به «اردوی زرین» مشهور شده است. البته در این هنگام فرزندان جغتای و اکتای دیگر پسران چنگیزخان نیز صاحب قسمت‌هایی از امپراتوری مغول شده بودند، اما در اصل شکاف در امپراتوری مغول میان فرزندان جوچی و تولوی بود. پایتخت آنها نیز چندان از هم دور نبود. پایتخت اردوی زرین در شهر «سرای» در شمال دریای مازندران و پایتخت ایلخانان در تبریز در غرب همین دریا قرار داشت. واقعیت آن است که ایلخانان که با اندکی تأخیر دولت خود را در ایران تأسیس کرده بودند، تا حدودی به ملاحظه رقابت و مقابله با اردوی زرین، تبریز را به پایتختی برگزیده بودند. مرز اصلی آنها نیز منطقه قفقاز بود، اما همچنان که دریای مازندران میان قلمرو آنها واقع شده بود، دریای سیاه نیز در دو سوی مرزهای آنها قرار داشت. جالب توجه آنکه دریای مازندران کمتر عرصه رقابت میان آنها شد و بیشتر دریای سیاه صحنه رقابت سیاسی و اقتصادی آنها به شمار می‌آمد. برخوردهای نظامی میان آنها نیز در امتداد مرزهای زمینی قفقاز صورت می‌گرفت. واقعیت آن بود که به جز دو باریکه ساحلی شرق و غرب دریای مازندران که عرصه کشمکش میان آنها بود، دریای مازندران موضوعیتی در میان آنها نداشت، اما در دریای سیاه هر دو طرف منافع اقتصادی و تجاری داشتند. اردوی زرین به بندر کافا<sup>۱</sup> در شمال و ایلخانان به طرابوزان در جنوب این دریا دسترسی داشتند. در همان حال، قسمتی از اهمیت این بندر مربوط به علائق تجاری دو جمهوری رقیب تاجریپیشه و نیز و جنوا نیز بود؛ امری که مورد توجه اردوی زرین و ایلخانان نیز بود. این زمینه از خصومت و رقابت میان دو دولت مغولی که به اختلافات ارضی و جنگ‌های مرزی نیز کشیده شده بود، از سال ۶۵۸ق/۱۲۵۹م. یعنی دو سال پس از تأسیس دولت ایلخانان و طی نبرد «عین جالوت» که به ناکامی ایلخانان در دسترسی به سواحل مدیترانه شرقی منتهی شد، ابعاد جدیدی به خود گرفت؛ زیرا دو دولت مملوکان و اردوی زرین به هم نزدیک شده بودند و با اسلام‌پذیری مغولان روسیه و استقرار مجدد خلافت در قاهره، این نزدیکی بیشتر نیز شد. این واقعیت نیز وجود داشت که نفرات ارتش مملوکان که مرکب از سربازانی با منشأ غلامی بود، از قلمرو

اردوی زرین تأمین می‌شد. از این رو یک خط تجاری برای انتقال این غلامان از دریای سیاه به مدیترانه و فروش به دولت مملوکان وجود داشت. در این مسیر تجاری، دولت بیزانس که به تازگی در قسطنطنیه تجدید حیات کرده بود، نقش مهمی داشت. پس هم مملوکان و هم اردوی زرین نیاز به حفظ دوستی با بیزانس داشتند. در این حال دولت ایلخانان نیز دریافته بود که از طریق دوستی با بیزانس، ممکن است بتواند این رابطه را قطع کند. در رقابتی که میان دو طرف برای جلب دوستی بیزانس به وجود آمد، دولت ایلخانان تأکید و توجه به طرابوزان را از یک سو عاملی برای گسترش نفوذ و آزادی عمل خود در قبال اردوی زرین می‌دانست و از سوی دیگر ابزاری برای تعامل با بیزانس می‌دید. از این رو، طرابوزان جایگاه مهمی در سیاست ایلخانان یافت. البته بیش و پیش از آن، طرابوزان موقعیت خود را از توجه دو دولت ونیز و جنوا یافته بود که تجارت توأم با رقابت در مدیترانه را به نام خود کرده بودند. بدین ترتیب، دولت ایلخانان در شرایط پیچیده‌ای از مناسبات سیاسی خارجی خود قرار گرفته بود و در شرایطی که نیرویی برای عمل در دریای سیاه نداشت، ملاحظه‌خواست و نظر دولت طرابوزان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. در همان حال، جلب همراهی بیزانس برای ممانعت از تعامل سیاسی و اقتصادی مملوکان با اردوی زرین ضروری بود و می‌بایست از میان دو دولت تاجرپیشه ونیز و جنوا جانب یکی را گرفت. بدون شک، این تصمیم بر مناسباتی که لازم بود جلب نظر پاپ پیشوای مسیحیان (اروپا) را در پی داشته باشد و همکاری با صلیبیون مستقر در ساحل شام را هم موجب شود، تأثیر می‌گذاشت. از این رو، پیچیدگی عمل سیاسی بین‌الدولی را در سراسر دوره ایلخانان به‌ویژه دوره ارغون‌خان، در قبال دریای سیاه از نوع محاصره بری به دنبال آورد که تاکنون در تاریخ آن دولت مورد توجه دقیق قرار نگرفته است.

#### پیشینه تحقیق

در مورد جایگاه طرابوزان در مناسبات ایلخانان در آناتولی، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است، اما بعضی از پژوهش‌ها در این باره دارای اهمیت‌اند. «وینفلد»<sup>۱</sup> مقاله‌ای در مورد مرزهای جنوب شرقی طرابوزان در قرن سیزدهم میلادی نوشته است. وی در این مقاله آورده است بیشتر درآمد امپراتوری طرابوزان از راه تجارت، به‌خصوص با مسلمانان به دست می‌آمد؛ به‌ویژه آنکه پس از تصرف بغداد در ۶۵۶ق / ۱۲۵۸م. توسط هلاکو، تغییر عمده‌ای در تجارت شرق ایجاد شد و طرابوزان جای بغداد را در مناسبات تجاری شرق و مدیترانه شرقی گرفته بود (Winfield, 1962: 170-171).

«رستم شکوروف»<sup>۱</sup> در اثر خود به حضور خارجی‌ها در امپراتوری طرابوزان طی قرن‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی پرداخته است. پژوهش وی از نظر بررسی آماری حضور اقوام مختلف در طرابوزان و تأثیر آنها بر زبان و فرهنگ ساکنان آن، دارای اهمیت است (Shukurov, 2012: 72).

پژوهش دیگر مربوط به «دی کوزمو»<sup>۲</sup> است که به نقش مغول‌ها در مناسبات تجاری قرن‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی در کرانه دریای سیاه پرداخته و از جهاتی به اهمیت طرابوزان در این زمینه اشاره کرده است (۲۰۰۵). همچنین بعضی مدخل‌های *The Encyclopaedia of Islam* در این مورد اهمیت زیادی دارند. از جمله مقاله «Tarabzun» نوشته فاروقی<sup>۳</sup> که روند تاریخ و شکل‌گیری امپراتوری و مناسبات آن با دیگر دولت‌ها را بیان کرده است.

«چارلز ملویل»<sup>۴</sup> در کتاب *The Cambridge History of Turkey* فصل مربوط به «آناتولی تحت سلطه مغولان» را نوشته است که در موضوع حاضر اطلاعات مفیدی ارائه می‌دهد. این تحقیق در نظر دارد با قرار دادن طرابوزان در کانون این معادله چندجانبه سیاسی، جایگاه دولت بندری طرابوزان را در ساحل جنوبی دریای سیاه در موازنه‌ای که پدید آمده بود، بازشناسی کند.

### اهمیت تجاری و سیاسی طرابوزان پیش از استقرار ایلخانان (از نبرد ملازگرد تا نبرد کوسه‌داغ)

تا قرن هفتم قمری جغرافی‌دانان و مورخان مسلمان از طرابوزان به عنوان یک مرکز بازرگانی مهم در آسیای صغیر یا به تعبیر آنها «بلاد روم» یاد کرده‌اند. اصطخری طرابوزان را سرحد روم خوانده است که بازرگانان همه در آنجا جمع می‌شدند و کالاها و اقلام تجاری را مبادله می‌کردند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۵۸). مسعودی به بازارهای سالانه آن و حضور تاجران مسلمان در طرابوزان اشاره کرده و نوشته است بسیاری از ساکنان آنجا در زمان انوشیروان و به فرمان او در آن سرزمین اقامت گزیدند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۷۴/۱). بیشتر جغرافی‌دانان و سفرنامه‌نویسان مسلمان از جمله ابن حوقل در آثار خود طرابوزان را در ذیل «ارمینیه و اران و آذربایجان» بیان کرده‌اند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۹۱).

در سال ۶۰۱ق / ۱۲۰۴م. که صلیبی‌ها به قسطنطنیه هجوم بردند و پس از غارت و نابودی

---

1. Rostam Shukurov  
2. Di Cosmo  
3. Faroqhi  
4. Charles Melville

آثار تمدن بیزانسی، دولت لاتینی قسطنطنیه را تأسیس کردند، تعدادی از شاهزادگان یونانی از آنجا گریختند و در طرابوزان دولت قدرتمندی تشکیل دادند. این دولت تا حدود ۸۶۴ق/ ۱۴۵۹م. که توسط سلطان محمد دوم عثمانی از بین رفت، دوام آورد و به دلیل موقعیت مهم جغرافیایی خود، تأثیر زیادی بر تحولات سیاسی و اقتصادی قرن هفتم تا نهم قمری/ سیزدهم تا پانزدهم میلادی در منطقه داشت. طی این دوران، مورخان مسلمان از شاهان طرابوزان و سایر سلاطین آسیای صغیر با لقب «تکفور» یاد می‌کردند؛ چنان‌که ابن‌بی‌بی در *تاریخ سلاجقه* روم بارها سلاطین طرابوزان را «تکور» نامیده است (ابن‌بی‌بی، ۱۹۰۲: ۵۴-۵۸). کلمه تکفور یا تکور از واژه ارمنی «تاگاور»<sup>۱</sup> گرفته شده که به معنی پادشاه است و اصل آن «تاج ور» فارسی دانسته می‌شود (ر.ک. به: جوینی، حواشی و اضافات از محمد قزوینی، ۱۳۹۱: ۹۶۳-۹۶۸).

مهم‌ترین رویداد مربوط به نقش و اهمیت طرابوزان در مناسبات سیاسی و بازرگانی ایران در دوره پیش از مغول، تصرف آناتولی توسط سلجوقیان و حکومت بیش از دو بیست ساله آنها پس از نبرد ملازگرد (۴۶۴ق/ ۱۰۷۱م) تا آغاز سلطه مغولان است. نفوذ سلجوقیان در آناتولی به پیش از نبرد ملازگرد برمی‌گردد؛ یعنی آن هنگام که در سال ۴۴۰ق/ ۱۰۴۸م. ارزروم را فتح کردند و تا طرابوزان و آناتولی مرکزی پیش رفتند و با غارت ملاطیه (۴۴۹ق/ ۱۰۵۷م)، سیواس (۴۵۷ق/ ۱۰۶۴م) و قیصریه و قونیه (۴۶۰ق/ ۱۰۶۷م)، راه ورود سپاه خود به سمت بوسفور را هموار کردند. نبرد ملازگرد میان آلبارسلان سلجوقی و رومانوس چهارم امپراتور بیزانس در سال ۴۶۴ق/ ۱۰۷۱م. پایانی بر فرمانروایی بیزانس بر آناتولی به شمار می‌رود. پیامدهای این نبرد بسیار گسترده بود و سرنوشت سیاسی و اجتماعی آسیای صغیر را دگرگون ساخت. ده سال پس از نبرد ملازگرد، آسیای صغیر از دست بیزانس خارج شد. مهم‌ترین مناطق آسیای صغیر یعنی شهرهای تجاری و اقتصادی جنوب دریای سیاه، در دست ترکان سلجوقی قرار گرفت. در دوره ملک‌شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ق/ ۱۰۷۲-۱۰۹۲م) سلیمان بن قتلمش شاهزاده سلجوقی، به فرمان سلطان در آسیای صغیر به ادامه فتوحات پرداخت و در سال ۴۷۰ق/ ۱۰۷۷م. به‌طور رسمی فرمانروای آسیای صغیر شد. او پس از تسلط بر آناتولی، تا غربی‌ترین مناطق آن پیش رفت و «نیقیه» را به عنوان پایتخت خود برگزید. با فتح انطاکیه در سال ۴۷۱ق/ ۱۰۷۸م، حدود دولت سلجوقی از طرف غرب به دریای مدیترانه رسید. از این زمان تا سال ۷۰۷ق/ ۱۳۰۷م. که مغولان بر آسیای صغیر و آناتولی مسلط شدند، دولت سلجوقی روم در رقابت با امپراتوری بیزانس، بر مناطقی از این سرزمین حکمروایی کرد (مجهول المؤلف، ۱۳۷۵: ۷۸ به بعد).

در حکومت علاءالدین کیقباد اول، دسترسی سلجوقیان به راه‌های بازرگانی شمال-جنوب آناتولی و برقراری روابط تجاری با ونیزی‌ها که از دشمنان بیزانس نیز بودند، هموار شد. همچنین راه مناسبات تجاری با اسکندریه مصر و بنادر دریای سیاه با شبه‌جزیره کریمه بر سلجوقیان گشوده شد (Darley-Doran, 1995: 8/949).

یکی از مهم‌ترین اقدامات کیقباد اول لشکرکشی به منطقه طرابوزان برای تثبیت موقعیت سلجوقیان در بندر سینوپ بود. او در این بندر ناوگانی ساخت که برای تجارت با بندر سوداق در کریمه به کار می‌رفت. ابن‌بی‌بی از انگیزه سلطان برای تسلط بر سوداق سخن گفته و دلیل آن را شکایت‌های متعدد بازرگانان در مورد ناامنی و راهزنی از آنها دانسته است (ابن‌بی‌بی، ۱۹۰۲: ۱۲۷-۱۲۸). همچنین سلجوقیان با تصرف سینوپ، منطقه طرابوزان را به یکی از خراج‌گزاران خود تبدیل کردند و بر راه‌های تجاری سوداق به طرابوزان و طرابوزان به سوریه و ایران مسلط شدند.

در دوره حاکمیت سلجوقیان بر آناتولی، طرابوزان مهم‌ترین مرکز بازرگانی منطقه و محل به هم رسیدن مسیرهای تجارت زمینی و دریایی شرق و غرب بود. تجارت دریایی طرابوزان با بنادر شمالی دریای سیاه و به‌ویژه «خرسون»<sup>۱</sup> و تجارت خشکی با سوریه و قفقاز تا آسیای مرکزی گسترده بود. انواع غلات و ادویه و سایر محصولات شرقی، از راه طرابوزان به قسطنطنیه ارسال می‌شد. ابریشم و پارچه‌های زربفت از طرابوزان که به بازار فروش بزرگ انواع اقالام و کالاها تبدیل شده بود، به سایر کشورها از جمله کشورهای اسلامی وارد می‌شد (Laiou, 2002: 1/748).

در سال ۶۲۹ق / ۱۲۳۱م. مغولان با شکست سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۱۷-۶۲۹ق / ۱۲۲۰-۱۲۳۱م)، آخرین بقایای دولت خوارزمشاهی را در ایران، عراق و آذربایجان از بین بردند و بدین ترتیب به مرزهای آناتولی نزدیک شدند. پس از آن فرماندهی آذربایجان و ارمنستان به جورماغون رسید و حاکمیت بر اراضی منتهی به محدوده قلمرو سلجوقیان روم را به دست گرفت. علاءالدین کیقباد اول (۶۱۶-۶۳۴ق / ۱۲۱۹-۱۲۳۶م) در سال ۶۳۴ق / ۱۲۳۶م. به اطاعت از مغولان موافقت کرد، اما قبل از انجام آن از دنیا رفت. جانشین وی، کیخسرو دوم (۶۳۵-۶۴۴ق / ۱۲۳۷-۱۲۴۶م) نیز اطاعت خود را نسبت به اکتای فرمانروای مغول اعلام کرد.

در سال ۶۳۹-۶۴۰ق / ۱۲۴۱-۱۲۴۲م. بایجو فرمانده مغولان، به قصد دستیابی به مراتع بیلاقی در ارمنستان، به لشکرکشی علیه دولت سلجوقیان روم اقدام کرد. کیخسرو دوم برای مقابله با مغولان، ارتش بزرگی از نیروهای خود و متحدانش که شامل امپراتوری‌های طرابوزان

و نیکیه<sup>۱</sup> (بیزانس) بود، گرد آورد. نبرد مغولان با سلجوقیان در سال ۶۴۱ق/ ۱۲۴۳م. در کوسه‌داغ در ارزنجان، به شکست کامل سلجوقیان انجامید. این نبرد آغاز سلطه مغولان بر آناتولی بود و از آن پس سلجوقیان روم دولت تابع مغولان شد. در واقع، پس از نبرد کوسه‌داغ هم قلمرو سلجوقیان روم، هم ارمنستان صغیر<sup>۲</sup> و هم طرابوزان بخشی از امپراتوری مغول شدند (ابن‌بی‌بی، ۱۹۰۲: ۲۴۰-۲۳۷). این تحولات تغییری در موقعیت تجاری طرابوزان به وجود نیاورد و بیست سال بعد که دولت ایلخانان بر سر کار آمد، اهمیتی روزافزون در سیاست خارجی آن دولت یافت.

#### سیاست نخستین ایلخانان در رابطه با طرابوزان (هلاکو و اباقا)

تا قبل از تأسیس دولت ایلخانان، رونق و شکوفایی طرابوزان بیشتر به دلیل میزان قابل توجه اقلام و کالاهایی بود که از این بندر به مراکز داخلی آناتولی و قسطنطنیه و از آنجا به مدیترانه ارسال می‌شد. کالاهایی نظیر نقره، آهن، زاج سفید، الوار، شراب، پارچه و فندق از آن جمله بودند، اما با استقرار دولت ایلخانان در آذربایجان و اتخاذ یک سیاست بازرگانی بین‌المللی توسط آنان، عامل دیگری نیز به رونق تجاری طرابوزان افزوده شد و آن گشایش راه تجاری شرق و گسترش ارتباطات تجاری این بندر با مناطق وسیع‌تری از جهان بود (Bryer, 1980: 3). از آن پس طرابوزان بخشی از راه بین‌المللی تجاری بود که انواع کالاها را از هند به ایران و از طریق تبریز به طرابوزان و سپس جهان مدیترانه‌ای انتقال می‌داد.

با فتح بغداد در سال ۶۵۶ق/ ۱۲۵۸م. توسط هلاکو و استقرار دولت ایلخانان در آذربایجان، مشرق و مرکز آناتولی بخشی از قلمرو این دولت شدند. هنگامی که این سیاست زمین‌گستری به شام کشیده شد، به شکست ارتش ایلخانان در برابر مملوکان در سال ۶۵۸ق/ ۱۲۵۹م طی نبرد عین جالوت منتهی شد که از نتایج پایدار آن عدم دسترسی به سواحل شام و مدیترانه و دشمنی شدید ایلخانان و مملوکان علیه یکدیگر بود. یکی از نخستین اقدامات هلاکو خلع عزالدین کیکائوس فرمانروای روم سلجوقی به خاطر اتحاد با سلطان مملوک الملک‌الظاهر بیبرس (۶۵۸-۶۷۶ق/ ۱۲۵۹-۱۲۷۷م) بود. این اقدام سلسله رویدادهایی را به دنبال داشت که به اتحاد مغول‌های اردوی زرین، مملوکان، سلجوقیان و بیزانسی‌ها علیه ایلخانان انجامید و

۱. این هنگام چون قسطنطنیه در اشغال صلیبیون بود، دولت بیزانس به حالت تبعید در نیکیه در غرب آناتولی مستقر شده بود.

۲. ارمنستان صغیر (Lesser Armenia) که بدان کیلیکیه هم می‌گویند. سرزمینی است در جنوب آناتولی و مشرف بر خلیج اسکندرون. نقطه مقابل آن ارمنستان کبیر (Great Armenia) است که در گوشه شمال شرقی آناتولی تا قسمتی از قفقاز گسترده است.

برای مدتی کوتاه دسترسی ایلخانان به دریای سیاه و مدیترانه از طریق آناتولی را قطع کرد. البته این اتحاد به دلیل هراس میخائیل هشتم پالولوگوس امپراتور بیزانس از انتقام جویی هلاکو فرو پاشید (Ciociltan, 2012: 242)، اما سیاست هلاکو از همان ابتدا کنترل راه‌های تجاری آناتولی و به عبارتی محاصره بری آناتولی برای جلوگیری از انتقال کالا و برده از قلمرو اردوی زرین به قلمرو ممالیک بود؛ به همین دلیل در سال ۶۶۲-۶۶۳ق/ ۱۲۶۳-۱۲۶۴م. میخائیل هشتم را زیر فشار قرار داد تا ارتباطات بین خاندان جوچی و ممالیک را از مسیر گذرگاه بوسفور قطع کند (Ibid: 243). پیش از آن در سال ۶۵۹ق/ ۱۲۶۱م. امپراتور بیزانس به کمک جنوایی‌ها موقعیت خود را دوباره به دست آورد و پایتخت خود را از نیکیه به قسطنطنیه منتقل کرد که این رویداد موجب اختلال و حتی قطع ارتباط ونیزی‌ها با طرابوزان از گذرگاه بوسفور شد (Faroqhi, 2000: 10/217). بنابراین مسیرهای تجاری آناتولی به‌ویژه طرابوزان به تبریز و از آنجا به هند و چین اهمیتی دوچندان یافت. از آن پس نوعی سیاست دریایی ایلخانان شکل گرفت که چند هدف را دنبال می‌کرد. نخست، جلوگیری از انتقال کالا و برده از سرزمین‌های اردوی زرین به قلمرو ممالیک مصر بود که تهدیدی جدی برای دولت ایلخانان به شمار می‌رفت. دوم، تحت کنترل قرار دادن دولت بیزانس و ممانعت از اتحاد آن با دولت‌های متخاصم. سوم، برقراری امنیت در راه‌های خشکی و دریایی مدیترانه منتهی به ایران. طی این سال‌ها مانوئل اول<sup>۱</sup> (۶۳۶-۶۶۲ق/ ۱۲۳۸-۱۲۶۳م) بر طرابوزان حکومت می‌کرد و با زیرکی توانست از فرصت به دست آمده برای افزایش درآمد کشور، از مناسبات تجاری با جهان اسلام بهره ببرد (Winfield, 1962: 169).

گشایش و گسترش راه تجاری شرق و غرب و اهمیت یافتن طرابوزان پس از استقرار ایلخانان بر ایران، موجب شد که در دهه ۶۷۹ق/ ۱۲۸۰م. دولت‌های ونیز و جنوا بار دیگر نفوذ خود را در منطقه افزایش دهند و مهاجرنشین‌های بازرگانی در آن بندر تأسیس کنند. از سوی دیگر، رونق راه تجاری طرابوزان به تبریز، نه تنها به وفور کالا در هر دو پایتخت کمک کرد، بلکه برقراری ارتباطات فرهنگی میان آنها را نیز موجب شد. به استناد شواهد تاریخی، از آن پس سکه‌های ضرب شده در طرابوزان کمتر با سکه‌های بیزانسی ضرب شده در قسطنطنیه شباهت داشت و بیشتر به سکه‌هایی شبیه بود که در آناتولی و ایران ضرب می‌شد. آن هنگام تعداد زیادی از این سکه‌ها در تبریز مبادله می‌شد (Eastmond, 2004: 93).

راه شمال-جنوب (از دریای سیاه به خلیج فارس) که طرابوزان را به تبریز و از آنجا به خلیج فارس و اقیانوس هند متصل می‌کرد، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای استقرار دولت



ایلخانان در ایران به شمار می‌آید. اهمیت این محور تجاری تا آن اندازه بود که «سیوسیلتن» معتقد است پس از تأسیس دولت ایلخانان، سیاست حاکمان اردوی زرین تصرف تبریز برای در اختیار گرفتن مسیر کلی تجارت شرق و غرب بود. به عقیده وی، از نظر باتو فرمانروای اردوی زرین، تسلط بر تبریز حتی از تسلط کامل بر دریای سیاه نیز مهم‌تر بود (Ciociltan, 2012: 147-148). می‌توان گفت از نظر حاکمان اردوی زرین، جلوگیری از محاصره بری آناتولی توسط ایلخانان فقط با تصرف قفقاز امکانپذیر بود؛ به همین دلیل سلسله‌جنگ‌های میان اردوی زرین و ایلخانان بر سر منطقه قفقاز، نوعی رقابت برای تسلط بر تجارت بین‌المللی آن زمان بود. بیشتر جنگ‌های هلاکو و جانشینان وی با حاکمان اردوی زرین، بر سر ادعاهای ارضی در منطقه قفقاز بود؛ چنان‌که مارکوپولو به جنگ میان هلاکو و برکای در این باره اشاره کرده است (Polo, 1871: 2/424-425). منطقه قفقاز علاوه بر دارا بودن دشت‌های وسیع و مراتع حاصلخیز، دروازه ورود به دریای سیاه و بنادر تجاری آن به شمار می‌رفت.

گشایش راه دریای سیاه به خلیج فارس به دوران ارغون‌خان باز می‌گردد، اما به دلیل رقابت‌ها و جنگ‌های میان ونیز و جنوا، رونق انتقال کالا از این مسیر برای چندین سال به تأخیر افتاد و این موضوع تأثیر عمیقی بر سیاست بین‌المللی ایلخانان و توجه به طرابوزان به عنوان یکی از مراکز اصلی راه شمال-جنوب بر جای گذاشت. در این باره، نخستین مدرکی که از حضور ونیزی‌ها در دربار ایران موجود است، به سال ۶۶۱ق/ ۱۲۶۳م، یعنی دوره هلاکوخان باز می‌گردد که حاوی وصیت‌نامه «پیتر و ویلیونه» است که در آن به جواهرات و اشیای بلوری وارد شده از ونیز به ایران اشاره شده است (اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز...، ۱۳۵۲: ۱۲).

با توجه به اینکه پس از جنگ چهارم صلیبی (۶۰۰ق/ ۱۲۰۴م) شهر مهم و تجاری «سولدایا» (سوداک) در شمال دریای سیاه به طرابوزان ملحق شد، طی دهه‌های بعد تجارت طرابوزان با ایران اهمیت بیشتری یافت. تأسیس دفتر تجاری توسط ونیزی‌ها در سولدایا همزمان با اوایل دوره ایلخانان و استقرار کنسول ونیز در آن شهر در ۶۸۶ق/ ۱۲۸۷م (Polo, 1871: 1/3) بیانگر اهمیت موضوع است. علاوه بر این، شهر «آنی»<sup>۱</sup> پایتخت باستانی ارمنستان نیز که در دوره دودمان «باگراتید»<sup>۲</sup> راه‌ها و پل‌های متعددی در آن ساخته شده بود، یکی از مسیرهای مهم تجارت طرابوزان با ایران شد (Barthold, 1986: 1/507). گویا این شهر در دوره ایلخانان از طرف حاکمان ایلخانی به عنوان «اینجو» یعنی ملک خاصه سلطنتی تعیین

1. Ani  
2. Bagratids

شده بود (Ibid: 508).

در مورد سلطه مستقیم ایلخانان بر طرابوزان، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است. فالمرایر<sup>۱</sup> معتقد است بعد از مرگ هلاکو (۶۶۴ق/ ۱۲۶۵م) حاکمیت ایلخانان بر طرابوزان پایان یافت، اما اشیپولر به تداوم این سلطه باور داشته است (Bryer, 1980:346). البته شواهد روشنی در این باره وجود ندارد، اما از آنجا که در دوره ایلخانی اباقا (۶۶۳-۶۸۰ق/ ۱۲۶۴-۱۲۸۱م) سلطه ایلخانان بر آناتولی قوی‌تر شد، می‌توان دریافت که طرابوزان همچنان در کنترل ایلخانان قرار داشته است (Ibid: 346-347).

اباقا در سال ۶۷۶ق/ ۱۲۷۷م. در پی بی‌اعتمادی به دولت سلجوقیان روم، به آناتولی هجوم برد و سلطه مستقیم ایلخانان را بر آن منطقه اعمال کرد. در اسناد «ماتناداران»<sup>۲</sup> به تهاجم اباقا به آناتولی و تعیین حاکم برای طرابوزان اشاره شده است (Ibid: 343-345). نام نهادن سرزمین روم توسط مورخان به «غرب وحشی مغول» و سرزمین فرصت‌ها برای آنها، ناشی از توجه به نقش این منطقه در سیاست تجاری بین‌المللی ایلخانان است (Melville, 2009: 1/52). با این حال، این نکته را نباید از نظر دور داشت که مدت‌ها طول کشید تا طرابوزان به عنوان راه اصلی تجاری دولت‌های پیرامون مدیترانه با ایران و از آنجا به هند و سپس چین تبدیل شود.

### سیاست ارغون در رابطه با طرابوزان

دوره کوتاه ایلخانی ارغون (۶۸۳-۶۹۰ق/ ۱۲۸۴-۱۲۹۱م) از نظر رشد مبادلات بازرگانی از طریق مسیر تجاری طرابوزان به تبریز و از آنجا به خلیج فارس، دوره مهمی است. ارغون به محاصره بری آناتولی پرداخت که اساس آن محروم نگه داشتن اردوی زرین و متحدانش از بهره‌گیری از بندر طرابوزان بود. او با ایجاد سیاست دریایی ایلخانان، به این برنامه شتاب بیشتری داد و با اعزام سفیرانی به اروپا، اجرای اقدامات عملی در دریای سیاه و تلاش برای قطع ارتباط دریایی ممالیک از طریق دریای سرخ به خلیج فارس، در این باره کوشش کرد. در دوره او جنوایی‌ها حضور گسترده‌ای در مسیر کاروانی طرابوزان به تبریز داشتند که البته یکی از دلایل آن سیاست خارجی امپراتور طرابوزان بود. در زمان ارغون، امپراتور طرابوزان جان دوم<sup>۳</sup> بود که از سال ۶۷۹-۶۸۹ق/ ۱۲۸۰-۱۲۹۰م. حکومت کرد. او سیاست خارجی خود را به سمت غرب متمایل کرد که یکی از نتایج آن ایجاد مهاجرنشین‌های جنوایی در طرابوزان بود. یکی از دلایل گسترش راه تجاری طرابوزان به خلیج فارس در دوره ارغون، افزایش تنش

1. Fallmerayer

۲. بنیاد و مجموعه اسناد و موزه تاریخی در ایروان، ارمنستان.

3. John II

میان ایلخانان و ممالیک بود. بخشی از این تحولات مربوط به ارمنستان صغیر بود که زیر ضربات مملوکان، مجبور شد از دولت ایلخانان فاصله بگیرد و خود را در پناه دولت مملوکان قرار دهد. همچنین مستحکم شدن سدّ دفاعی مملوکان در مدیترانه شرقی، به بسته شدن راه ابریشم و راه عراقی ادویه از اقیانوس هند از طریق دجله و فرات به سوریه و ارمنستان صغیر (کیلیکیه) انجامید. در سال ۶۸۴ق / ۱۲۸۵م. یعنی یک سال پس از روی کار آمدن ارغون، رقابت میان ایلخانان و مملوکان به اوج خود رسید؛ زیرا کیلیکیه از زیر سلطه ایلخانان خارج شده و تابع مملوکان مصر شده بود. جنوایی‌ها برای کمک به متحد خویش یعنی ایران تلاش‌هایی کردند، اما موفق نشدند. ضمن اینکه تلاش برای بازگرداندن مسیرهای پیشین تجارت به مدیترانه شرقی از راه ادویه عراقی نیز بی‌نتیجه ماند. بنابراین ارغون همکاری نزدیکی با تاجران جنوایی برای تغییر مسیر تجارت از راه‌های آبی عراقی به راه خشکی از طریق فلات مرکزی ایران کرد که خلیج فارس را به دریای سیاه متصل می‌کرد (Ciociltan, 2012: 35-36). جنوایی‌ها نیز براساس منافع تجاری خود در منطقه نقش آفرینی می‌کردند و کمتر در تنش‌های سیاسی وارد می‌شدند؛ چنان‌که در مناسبات تجاری خود با دو رقیب منطقه‌ای یعنی ایلخانان و اردوی زرین، به صورت یکسان عمل می‌کردند. در همین دوره است که جنوایی‌ها بزرگ‌ترین کشتی ساخته شده خود را در دریای سیاه به کار گرفتند تا بتوانند از ظرفیت آن برای حمل انواع کالاها استفاده کنند (Bryer, 1980: 6-7). حضور یک کلنی جنوایی در تبریز در سال ۷۰۴ق / ۱۳۰۴م. به سرپرستی کنسولی به نام «رافو پالاولیسی‌نی»<sup>۱</sup> نشان‌دهنده وجود ساختار قانونی برای تجارت بازرگانان جنوایی از طریق طرابوزان در قلمرو ایلخانان است (Ciociltan, 2012: 124).

ارغون نیز توجه ویژه‌ای به امنیت دریای سیاه برای انتقال کالاها از طرابوزان به تبریز داشت. مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد ارغون دریاوردان جنوایی را مجهز و مسلح کرد تا مانع از دستبرد راهزنان دریایی به مال‌التجاره بازرگانان در دریای سیاه شوند (Ibid: 158). همچنین نخستین مدرک روشنی که نشان می‌دهد تاجران جنوایی از راه طرابوزان-تبریز برای انتقال کالا استفاده کرده‌اند، به قرارداد بازرگانی امضا شده در کافا در آگوست ۶۸۸ق / ۱۲۸۹م. مربوط است (Ibid: 119). بدین ترتیب مسیر تجاری طرابوزان تا خلیج فارس به یکی از مهم‌ترین راه‌های کاروانی غرب به شرق و شبکه تجارت اوراسیا تبدیل شد و در دوره ارغون‌خان مرکزی مهم و حیاتی برای انتقال کالاها به ایران شد. راه طرابوزان به تبریز در حدود یک ماه مسافت داشت و بخش عمده داروها و ادویه آسیای مرکزی که در بازارهای

اروپایی به فروش می‌رفت، از این راه می‌گذشت. به نظر می‌رسد مقادیر و اوزان و سیستم پولی طرابوزان و تبریز هم یکسان شده بود تا امر تجارت تسهیل شود (Bryer,1980:339). برنامه محاصره بری آناتولی با محوریت طرابوزان و سیاست دریایی ارغون و ارتباط گسترده با جنوایی‌ها، موجب شد که در دهه ۷۰۰ق / ۱۳۰۰م. یعنی در دوره غازان و الجایتو، استفاده از محور بازرگانی دریای سیاه-خلیج فارس به اوج خود برسد و نمایندگان اصلی این فعالیت بازرگانی نیز جنوایی‌ها بودند.

علاوه بر جنوایی‌ها، سایر دولت‌های اروپایی آن زمان نیز در اندیشه استفاده از مسیر طرابوزان-تبریز برای تجارت و روابط سیاسی افتادند. در همین زمان است که شاه ادوارد اول پادشاه انگلستان (حک: ۶۷۱-۷۰۷ق / ۱۲۷۲-۱۳۰۷م)، هیئتی مرکب از بیست نفر به دربار ارغون فرستاد. اعضای این هیئت از مسیر طرابوزان-تبریز به ایران آمدند. البته قبل از رسیدن آنها به تبریز، ارغون‌خان از دنیا رفته بود (Ibid: 375). این هیئت در پاسخ به دعوت ارغون برای اتحاد علیه مملوکان مصر، به دربار ایلخانان اعزام شده بود. پیش از آن ارغون دو سفارت به دربارهای رم، پاریس و لندن فرستاده بود (Ciociltan,2012: 117). یکی از این هیئت‌های اعزامی به اروپا، به سرپرستی «ربان صوما» بود که از راه طرابوزان و دریای سیاه به قسطنطنیه رفت و از آنجا عازم ایتالیا و سپس مناطق دیگر اروپا شد (گروسه، ۱۳۶۵: ۶۱۰).

براساس گزارش‌های روزانه سفیر وقت انگلستان، اقلام و کالاهای متعددی از این مسیر حمل و نقل می‌شد. تجارت انواع پوست، لباس‌های خز و چرم، انواع کفش، بردگانی که توسط تاتارهای روسیه آورده شده بودند و اقلام دیگری که در بازار طرابوزان به وفور یافت می‌شد (Bryer,1980: 388).

اهمیت سیاسی و اقتصادی رونق یافتن مسیر طرابوزان-تبریز، علاوه بر افزایش ثروت دربار ایلخانان و بهره‌مندی اروپایی‌ها از امنیت راه‌های منتهی به اقیانوس هند و دریافت انواع ادویه و کالاها از شرق دور و آسیای مرکزی، کاهش قدرت سیاسی و اقتصادی بین‌النهرین به‌ویژه بغداد بود؛ موضوعی که برای دهه‌های آینده و حتی بعد از فروپاشی ایلخانان نیز همچنان ادامه یافت. گزارش «گیوم آدام»<sup>۱</sup> اسقف سلطانیه در دوره ارغون به پاپ نشان می‌دهد که ارغون از یک سو برنامه وسیعی برای توسعه راه طرابوزان به خلیج فارس و از آنجا به هند و چین و از سوی دیگر، به دریای سرخ در نظر گرفته بود (Hodgson,1910: 328). ادامه محاصره بری آناتولی و سیاست تجاری در مورد رونق راه شمال-جنوب (طرابوزان-هرموز)، موجب رونق شهرهای مهم ایران از تبریز و سلطانیه تا کاشان، اصفهان و یزد شد. گزارش‌هایی از ایجاد کارخانه

ابریشم در یزد برای صادرات وجود دارد (Ibid: 328).

### طرابوزان از دوره غازان تا پایان ایلخانان

سیاست‌های ایلخانان اولیه به‌ویژه از زمان ارغون، به رونق راه تجاری طرابوزان-تبریز-هرموز انجامید و همکاری‌های میان ایلخانان و دولت‌های ایتالیایی جنوا و ونیز را افزایش داد. از آن پس سیاست اصلی بازرگانی ایلخانان همچنان حفظ راه بازرگانی طرابوزان بود. به نظر می‌رسد برای تسهیل در امر تجارت و رونق مبادلات بازرگانی راه طرابوزان تا هرموز و نظارت دقیق‌تر بر صادرات و واردات کالاها بود که غازان‌خان تصمیم به یکسان‌سازی اوزان و مقادیر گرفت. رشیدالدین فضل‌الله در حکایات بیستم و بیست‌ویکم از داستان اقدامات غازان، به موضوع خالص کردن عیار زر و نقره و یکسان‌سازی اوزان و پیمان‌ها و مقادیر در سراسر مملکت پرداخته است. این حکایات نشان می‌دهند که دغدغه ایلخان بی‌نظمی در امر تجارت و عدم یکپارچگی قوانین تجاری در سراسر مملکت بود (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۴۵۷-۱۴۶۶).

ساخت مرکز تجاری در تبریز با ایجاد کاروان‌سراهای بزرگ، انواع مغازه‌ها و کارگاه‌های تولیدی که از زمان غازان شروع شد و در دوره اولجایتو ادامه یافت، در راستای همین سیاست رونق راه بازرگانی طرابوزان-تبریز-هرموز بود؛ چنان‌که جنوایی‌ها و ونیزی‌ها نیز از این شرایط بهره بسیار بردند. این سیاست‌ها موجب شکوفایی بازرگانی تبریز و فراوانی انواع کالاهایی شد که از چهار گوشه جهان به این شهر وارد می‌شد و در نتیجه انگیزه‌ای قوی برای تاجران و سفیران و مبلغان ونیزی و جنوایی در پیمودن راه‌های طولانی برای رسیدن به این شهر شد (Ciociltan, 2012: 136).

در دوره غازان علاوه بر توجه به نقش طرابوزان در تجارت شرق و غرب، اهمیت سیاسی آن نیز استمرار یافت. در زمان او طرابوزان به ثروت و قدرت بیشتری دست یافت و مورد توجه اقوام و دولت‌های همسایه قرار گرفت. این دوره مصادف با حکومت «آلکسیوس دوم»<sup>۱</sup> بر طرابوزان بود که از ۶۸۹-۷۳۱ق/ ۱۲۹۰-۱۳۳۰م، یعنی تا اواخر دوره ابوسعید ایلخانی حکومت کرد. رشیدالدین فضل‌الله از هجوم ترکمانان بیابانگرد به طرابوزان گزارش داده است (همدانی، ۱۳۶۴ق/ ۱۹۴۵م: ۲۶۳، ۲۷۵). از پیامدهای این یورش نزدیکی بیشتر دولت طرابوزان به ایلخانان برای حفظ امنیت خود در برابر مهاجمان بود. اتفاقی که در دوره هلاکو و امپراتوری میخائیل هشتم پالئولوگوس افتاده بود. از این زمان تا پایان دوره ایلخانان، عملیات نظامی مغول‌ها عامل اصلی ممانعت ورود بیابانگردان به ناحیه پونتوس در آناتولی مرکزی و از جمله

نواحی پیرامون طرابوزان بود (Shukurov, 2006: 34). براساس گزارش رشیدالدین فضل‌الله، در حدود سال ۷۰۱ق/۱۳۰۱م. مغولان عملیات نظامی گسترده‌ای در سرتاسر ناحیه پونتوس از سامسون تا ابخازیا به راه انداختند. این رویدادها که در منابع گرجی نیز بازتاب یافته است (Ibid: 34)، موجب توسعه همکاری‌های سیاسی و اقتصادی ایلخانان با طرابوزان شد و گامی مهم در موفقیت ایلخانان در محاصره بزرگ آناتولی به شمار می‌رفت.

بی‌جهت نیست که از آن پس مسیر طرابوزان تا تبریز و از آنجا به خلیج فارس اهمیتی بیش از پیش یافت. البته اختلافات و گاه جنگ‌های میان ونیز و جنوا هم بر میزان دسترسی هر یک از این دولت‌شهرهای ایتالیایی به این مسیر تجاری تأثیر می‌گذاشت. در سال ۷۰۴ق/۱۳۰۵م. هنگامی که اولجایتو به ونیزی‌ها پیشنهاد عالی اجازه تجارت در ایران را داد، ونیزی‌ها نتوانستند از آن استفاده کنند؛ زیرا مفاد قرارداد میلان (۶۹۹ق/۱۲۹۹م) که در پی جنگ ونیز و جنوا در سال‌های ۶۹۴-۶۹۹ق/۱۲۹۴-۱۲۹۹م. بسته شد، هرگونه دسترسی ونیزی‌ها به دریای سیاه را که منتهی به دولت مغولان می‌شد، ممنوع کرده بود (Ciociltan, 2012: 132). ضمن اینکه در سال ۷۰۶ق/۱۳۰۶م. جنوایی‌ها دژ «لئوناسترو»<sup>۱</sup> بالاترین نقطه شهر طرابوزان را از آن خود کردند و چند سال بعد (۷۱۴ق/۱۳۱۴م) بر اسلحه‌سازی و کشتی‌سازی آنجا نیز مسلط شدند (Grinevetsky and Others, 2015: 761). در سال ۷۱۵ق/۱۳۱۵م. نمایندگان بانک «ویوالدی»<sup>۲</sup> جنوا برای بررسی راه تجاری غرب به شرق، از تبریز تا هرموز و از آنجا تا هندوستان، اعزام شدند و چند سال بعد دفاتری در سواحل خلیج «کامبای»<sup>۳</sup> و ساحل «مالابار»<sup>۴</sup> تأسیس کردند (Prawdin, 1967: 353). طی آن سال‌ها سه نقطه استراتژیک در اطراف دریای سیاه در اختیار جنوایی‌ها قرار داشت: پرا،<sup>۵</sup> کافا و طرابوزان. محصولات از قبیل نمک، غلات، خز، ماهی، پنیر و شراب توسط جنوایی‌ها از این مسیر به ایران وارد می‌شد (Grinevetsky and Others, 2015: 761).

از اسناد ونیزی‌ها چنین استنباط می‌شود که ونیزی‌ها و جنوایی‌ها به مقامات محلی دستور می‌دادند که شرایط مبادله کالا با ایلخانان را تسهیل کنند و اصرار داشتند امپراتور طرابوزان امتیازات مالی برای تاجرانی که از قلمرو ایلخانان می‌آمدند، اعطا کند تا آنها نیز بتوانند از موقعیت به دست آمده استفاده کنند (Di Cosmo, 2005: 411). توصیف «القاشانی» مورخ عصر ایلخانی از ساخت شهر سلطانیه به دستور اولجایتو و رونق بازارهای آن که به قول وی «افزون

---

1. Leonastro  
2. Vivaldi  
3. Cambay  
4. Malabar  
5. Pera

بر ده هزار دکان معمور و پر از کالاها نظیر دیبای چینی، نفایس و ظروف جواهر و اهل حیرت و بزازان و تجار معتبر در آن حضور دارند» (القاشانی، ۱۳۸۴: ۴۶)، بیانگر شکوفایی راه‌های تجاری این دوره و ثروت حاصل از آن است. چند سال بعد سلطانیه به مرکز بزرگ تجارت بین هند و اروپا تبدیل شده بود. گزارش مورخان و مسافران از این شهر که بر سر راه طرابوزان به هرموز قرار داشت، حاکی از تعداد زیاد مسیحیان و تعدد کلیساهای موجود در آن است (Jordanus, 1839: 8, Introduction). «فریاری جوردانو»<sup>۱</sup> که در حدود ۷۳۱ق/ ۱۳۳۰م، در دوره ابوسعید ایلخانی به شرق سفر کرده بود، در سفرنامه خود با عنوان عجایب شرق<sup>۲</sup> از انتخاب سراسقف سلطانیه توسط پاپ سخن گفته است (Ibid: 7, Introduction). نکته مهم در سفرنامه او، درباره اهمیت طرابوزان برای ایلخانان آنجاست که نوشته است: «امپراتوری پارس از طرابوزان آغاز می‌شود که یک شهر یونانی است ..... این امپراتوری تا دوردست‌ها کشیده شده و شامل آسیای صغیر، کیلیکیه، ماد، کاپادوکیه، لیکیه، ارمنستان بزرگ، کلده، گرجستان، بخشی از بلندی‌های خزر و مغان و .... و همه ایران با بعضی قسمت‌های هند کوچک<sup>۳</sup> است و وسعت این امپراتوری از دریای سیاه تا دریای هند گسترده است» (Ibid: 53).

ابوالفداء ضمن اشاره به نام قدیم آن یعنی «طرابزنده»، از آن با نام طرابزون به عنوان قرضه‌ای مشهور یاد کرده است (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۵۳). حمدالله مستوفی (۶۸۰-۷۵۰ق/ ۱۲۸۱-۱۳۴۹م) نیز در کتاب *نزهة القلوب طرابوزان*، قبرس و سیس<sup>۴</sup> را در قلمرو ایران و خراج‌گزار ایلخانان دانسته است (مستوفی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که تا دوره آخرین ایلخان در ایران، محاصره بری آناتولی -که به محروم شدن ممالیک و اردوی زرین از مسیر زمینی منتهی می‌شد- به تداوم تسلط بر آن منطقه منجر شده بود.

اهمیت راه تجاری طرابوزان به عنوان نقطه اتصال تجارت شرق و غرب، در دوره ابوسعید ایلخانی بیش از پیش ادامه یافت و بر رونق شهرهای داخلی ایران به‌ویژه تبریز بسیار اثر گذاشت. اسناد و مکاتبات موجود ونیزی‌ها با دولت ایلخانان در این دوره حاکی از برتری این دولت‌شهر (ونیز) بر رقیب دیرینه‌اش جنوا، برای برقراری روابط تجاری با ایران است. در یکی از قرارداد‌های میان سفیر ونیز با ابوسعید ایلخانی، به اعطای امتیازاتی به تاجران ونیزی در ایران، گشودن کنسولگری ونیز در ایران و ساخت خانه‌هایی برای راهبان مسیحی اشاره شده است (اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز از دوره ایلخانان تا عصر صفوی،

1. Friar Jordanus
2. The Wonders of the East

۳. منظور از هند کوچک افغانستان امروزی است.

۴. سیس شهر و منطقه‌ای در آسیای صغیر است.

۱۳۵۲: ۱۳). این همه نیز با بهره‌گیری انحصاری از بندر طرابوزان امکانپذیر بود. «اودوریک» اهل «پوردنون» (۶۶۴-۷۳۲ق/ ۱۲۶۵-۱۳۳۱م) مبلغ فرقه فرانسویسن و از جمله مسافرانی است که در دوره ابوسعید از مسیر طرابوزان و تبریز وارد قلمرو ایلخانان شد و پس از گذشتن از سلطانیه، کاشان و یزد به هرموز رفت و از آنجا عازم شرق شد (Odoric, 1937: 215). توضیحات وی در مورد رونق بازارهای شهرهای ایران و فراوانی کالا در این بازارها گویای تجارتی است که طرابوزان در آن نقش مهمی میان ایران و اروپا داشت (Ibid: 214-215). همچنین «فرانچسکو بالدوجی پگولوتی» (۶۸۹-۷۴۸ق/ ۱۲۹۰-۱۳۴۷م) تاجر و نویسنده ایتالیایی که در سال ۷۳۶ق/ ۱۳۳۵م. در ارمنستان صغیر بوده، مسیرهای تجاری غرب و شرق را به صورت دقیق توصیف کرده و راه زمینی آسیای صغیر به تبریز و قوانین مربوط به تجارت در این مسیر و شهرها را به خوبی توضیح داده است (Di Cosmo, 2005: 399).

ابن فضل‌الله العمری (متوفای ۷۴۹ق/ ۱۳۴۹م) مورخ و نویسنده برجسته عرب، ضمن آنکه حدود قلمرو ایران را تا انتهای سرزمین سلجوقیان روم و حتی بندر «آلیا» در ساحل مدیترانه دانسته (العمری، ۲۰۱۰: ۱۵۹/۳)، از ثروت سرشار تبریزی‌ها نیز یاد کرده است (همان، ۱۶۱). همچنین قلقشندی (۷۵۶-۷۹۱ق/ ۱۳۵۵-۱۴۱۸م) ناحیه قفقاز و شهرهای متعدد پیرامون آن را با عنوان «مملکه ایران الشمالي» یاد کرده است (القلقشندی، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۷م: ۳۵۲/۴). بندرگاه اصلی و منحصر به فرد این قلمرو در ساحل دریای سیاه نیز طرابوزان بود.

در دوره ابوسعید قراردادهایی با ونیزی‌ها بسته شد که تعدادی از آنها حاوی تعهدات دو طرف در مورد قوانین، اوزان و امنیت راه‌های طرابوزان بود. از جمله در سال (۷۲۰ق/ ۱۳۲۰م) یک سفیر ونیزی به نام «میشل دلفینو»<sup>۱</sup> از راه طرابوزان به تبریز آمد و قراردادی به همین منظور با ابوسعید بست (Hodgson, 1910: 330-331). اسناد ایتالیایی نیز از فعالیت گسترده تاجران اهل طرابوزان در منطقه و راه‌های بین‌المللی آن خبر می‌دهند (Karpov, 2012: 79) که بیانگر رونق تجارت در این دوره است. ضمن اینکه مناسبات تجاری ایران با طرابوزان موجب حضور ایرانیان در طرابوزان شده بود. شکوروف در بررسی آماری خود از حضور خارجی‌ها در طرابوزان طی قرن‌های سیزده تا پانزده میلادی، نوشته است که از منابع مختلف در حدود ۱۵۰۰ نام خانوادگی و کنیه از ساکنان طرابوزان استخراج کرده که ۴۰ درصد آنها یونانی و حدود ۶۰ درصد ریشه شرقی از جمله ترکی و مغولی، ایرانی و عربی دارند. وی به نفوذ ویژه‌های فارسی در طرابوزان در این دوره اشاره کرده که مربوط به تجارت است. از جمله آنها

---

1. Michele Delfino



واژه‌های «میدان» (مکان تجمع و مبادلات) و «بازار» است (Shkurov, 2012: 72,77). با مرگ ابوسعید در ۷۳۶ق/۱۳۳۵م. و فروپاشی دولت مرکزی ایلخانان، دوره رقابت میان جنگ‌سالاران و حاکمان محلی در ایران آغاز شد که تا آمدن تیمور و برانداختن حکومت‌های محلی و منطقه‌ای در پایان همین قرن ادامه یافت. ناامنی راه‌ها و گسترش بیماری طاعون موسوم به «مرگ سیاه»<sup>۱</sup> موجب کاهش رفت‌وآمد تاجران شد و به تدریج طرابوزان اهمیت سابق خود را از دست داد. محاصره بری آسیای صغیر نیز بدین ترتیب پایان یافت. پس از این واقعه، بقایای دولت مغولی اردوی زرین، تجارت خود با مصر تحت فرمان مملوکان را آسان‌تر انجام می‌دادند.

### نتیجه‌گیری

در بررسی موقعیت طرابوزان برای دولت ایلخانان، الگوی محاصره بری قرن نوزدهم اروپا قابل تعمیم به آناتولی در قرون سیزدهم و چهاردهم، در برهه زمانی دولت ایلخانان دیده شد. بدین ترتیب که ایلخانان تلاش کردند تا شبه‌جزیره آناتولی را که سه سمت شمال، جنوب و غرب آن به وسیله دریا احاطه شده است، از درون (از خشکی) و نه از بیرون (دریا) از دسترس دولت‌های اردوی زرین در روسیه و مملوکان در مصر و شام دور نگه دارند. آن هنگام شرق آناتولی در قلمرو ایلخانان بود که تا نواحی مرکزی آن را هم در برمی‌گرفت؛ یعنی قلمروی که از دولت سلجوقیان روم دریافت کرده بودند. سمت غرب آناتولی به مرزهای زمینی بیزانس می‌رسید که در پیشروی‌های نظامی هرچند آرام اما مستمر ترکمانان، شرایط مناسبی برای عبور کاروان‌های تجاری وجود نداشت. جنوب این شبه‌جزیره در اطراف بندر اسکندرون نیز در اختیار دولت ارمنستان صغیر بود که تبعیت از مملوکان را گردن نهاد؛ هرچند که پیش از آن مدت‌ها متحد و تابع ایلخانان بود و در مرز شام جبهه دولت ایلخانان در قبال مملوکان را حمایت می‌کرد؛ مسیری که جنگ‌های دائمی در آن ضربه شدیدی به تجارت آناتولی با شام می‌زد. بعدها که دولت ارمنستان صغیر از ایلخانان روی برگرداند، این مرز به داخل آناتولی کشیده شد، اما همچنان تردد کاروان‌ها میان آناتولی و شام چندان رونقی نگرفت.

در سراسر مرز عراق با شام نیز که در امتداد رود فرات قرار داشت، تجارت چندانی در کار نبود. بدین ترتیب برای دولت ایلخانان که با هدف دسترسی به سواحل مدیترانه به شام لشکر می‌کشید، در عمل هیچ‌گاه این دسترسی ممکن نشد و آناتولی مرکزی محروم از دسترسی به دریا باقی ماند؛ مگر آنکه از تنها بندر شمالی آن یعنی طرابوزان استفاده می‌کرد. در واقع حتی

قبل از ایلخانان مغول، شهرهای آناتولی مرکزی دچار این محرومیت نسبی از دسترسی به دریا بودند. امری که می‌توان آن را به نوعی محاصره بری تعبیر کرد. طی این دوران نه تنها طرابوزان تنها بندر فعال و گشوده آناتولی به شمار می‌آمد، بلکه سیر تحولات چنان شد که در منازعه دولت ایلخانان با دولت‌های اردوی زرین و ممالیک، به صورت بندری انحصاری برای دولت ایلخانان درآمد. در عمل دو دولت اردوی زرین و ممالیک از دسترسی به این بندر محروم شده بودند و این نه با بستن راه آنها در دریای سیاه، بلکه عدم امکان دسترسی آنها از راه‌های زمینی که از شام و جنوب آناتولی به سمت شمال و بندر طرابوزان می‌رفت، صورت می‌گرفت. در عوض، راه طرابوزان به تبریز و از آنجا تا هرموز رونق یافت و شرکای تجاری ایلخانان چون ونیز و جنوا امکان استفاده از بندر طرابوزان را یافتند. نتیجه فوری این محاصره بری آناتولی، صرف نظر کردن مملوکان و اردوی زرین از مسیرهای تجاری آن سرزمین بود.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که انتخاب آذربایجان به عنوان مرکز حکومت ایلخانان، نه تنها در مقابله و رقابت آنها با اردوی زرین و جلوگیری از پیشروی آن دولت در مناطق جنوبی قفقاز دارای اهمیت اساسی بوده، بلکه در جهت‌گیری سیاسی و تجاری آینده ایلخانان و پیوند دادن راه‌های تجاری شرق و غرب از طریق آناتولی بسیار تعیین کننده بود. این نیز با منحصر کردن طرابوزان به عنوان یک بندر تجاری در آناتولی و انحصاری کردن آن برای دولت ایلخانان بود که با سیاست محاصره بری آن سرزمین صورت گرفت.

### منابع و مأخذ

- ابن بی‌بی، یحیی بن محمد بن علی (۱۹۰۲م)، *مختصر سلجوقنامه*، به اهتمام م. ه. هوتسما، از روی چاپ لیدن.
- ابن حوقل (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض)*، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز از دوره ایلخانان تا عصر صفوی (۱۳۵۲)، تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰)، *مسالک و ممالک*، ترجمه ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوینی، علاءالدین عطاملک محمد (۱۳۹۱)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی، تهران: نگاه.
- العمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی بن فضل الله (۲۰۱۰)، *مسالک الابصار فی ممالک الامصار*، تحقیق کامل سلمان الجبوری و مهدی النجم، ج ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى.

۹۰ / جایگاه طرابوزان در محاصره بری آناتولی توسط ایلخانان مغول / احمد فضل‌نژاد و...

- القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۸۴)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- القلقشندی، ابوالعباس احمد بن علی (۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م)، *صبح الاعشى فی کتابه الانشاء*، شرح و تعلیق محمدحسین شمس‌الدین، ج ۴، بیروت: الدار الکتب العلمیه، الطبعة الاولى.
- گروسه، رنه (۱۳۸۷)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجهول المؤلف (۱۳۷۵)، *تاریخ آل سلجوق در آناتولی*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهة القلوب*، تصحیح و تحشیه محمد دبیر سیاقی، بخش نخست، مقاله سوم، قزوین: حدیث امروز.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۴ق / ۱۹۴۵م)، *مکاتبات رشیدی*، به اهتمام و تصحیح محمد شفیع، لاهور: ایجوکیشنل پریس.
- ..... (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۲، تهران: البرز.

**List of sources with English handwriting**

- Abu'l-Fedā, 'Emād al-Dīn Esmā'īl (1349 Š.), *Taqvīm al-Boldān*, Translated by 'Abd al-Hamīd Āyatī, Tehran: Bonyād-e Farhang-e Irān. [In Persian]
- Al- 'Amrī, Šahāb al-Dīn Ahmad b. Yahyā b. Faẓl allah (2010), *Masālek al-Abšār fi Mamālek al-Amšār*, ed. Salmān al-Jabūrī va Mahdī al-Najm, Vol. 3, Beirut: Dār al-Kotob al-'Elmīyeh.
- Eṣṭakrī, Abu Eshāq Ebrāhīm (1349 Š.), *Masālek va Mamālek (tarjome-ye fārsī-ye masālik al-mamalālik)*, Translated by Iraj Afšār, Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb. [In Persian]
- Ibn bībī, Yahyā b. Mohammad b. 'Alī (1902), *Muḩṩaṩar-e Saljūqnāmeḩ*, ed. Martijn Theodoor Houtsma, based on Leiden Print.
- Ibn ḩowqal (1366 Š.), *Safarnāmeḩ Ibn ḩowqal (Iran dar Sūrat al-'Arṩ)*, Translated by Jafar Šuār, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Jovaynī, 'Alā al-Dīn 'Atāmalek Mohammad (1391 Š.), *Tārīḩ-e Jahāngošā*, ed. Mohammad Qazvīnī, Tehran: Negāḩ. [In Persian]
- Ketābkāneh Markazīva Markaz-e Asnād-e Dānešgāḩ-e Tehrān (1352 Š.), *Asnād-e Marbūṩ be Ravābeṩ-e Tārīḩī-ye Irān va Jomhūrī-ye Venīṩ az dorye Elkānān tā 'Asr-e Safavī*. [In Persian]
- Mas'udī, 'Alī b. Hossein (1374 Š.), *Morūj al-zahab va Ma'aden al-Javāher*, Translated by Abu al-Qasem Pāyandeh, Vol. 1, Tehran: 'Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Mostofi Qazvīnī, ḩamd allāḩ (1381 Š.), *Nozḩat al-Qolūb*, Part 1, 3th Article, ed. Moḩammad Dabīrsīyaqī, Qazvin: ḩadīṩ-e Emrūz. [In Persian]
- Al-Qāšānī, Abu'lqāsem 'Abd allāḩ b. Mohammad (1384 Š.), *Tārīḩ-e Uljāyṩu*, ed. Mahīn Habelī, Tehran: 'Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Al-Qalqašandī, Abu'l 'Abbas Aḩmad b. 'Alī (1407/ 1987), *Šobḩ al-'Ašā fi Ketābe al-Enšā*, ed. Moḩammad ḩossein Šams al-Dīn, Vol. 4, Beirut, Lebanon: Al-Dar al-Ketāb al-'Elmīyah.
- Rašīd al-dīn Faẓl allāḩ (1373 Š.), *Jāme' al-Tavārīḩ*, ed. Mohammad Roshan va Moṩṩafā Mūsavī, Vol. 2, Tehran: Alborz. [In Persian]
- Rašīd al-dīn Faẓl allāḩ (1364/ 1945), *Mokātebāt-e Rašīdī*, ed. Mohammad Šafī', Lahore: Educational Press.
- *Tārīḩ-e Āl-e Saljūq dar Ānātoli* (1375 Š.), Unknown Author, ed. Naereh Jalālī, Tehran: Mīrāt-e Maktūb. [In Persian]

**References in English**

- Barthold, W (1986). "Ani", in: *The Encyclopaedia of Islam*, Vol I, Edited by H. A. R. Gibb and others, Leiden: Brill.
- Bryer, Anthony A. M (1980). *The Empire of Trebizond and the Pontos*, London: Variorum Reprints.
- Ciociltan, Virgil (2012). *The Mongols and the Black Sea Trade in the Thirteenth and Fourteenth Centuries*, Translated by Samuel Willcocks, Leiden, Boston: Brill.
- Darley-Doran, (1995). "Saldjukids", in: *The Encyclopaedia of Islam*, Vol VIII, Edited by C.E. Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs and G. Lecomte, Leiden: Brill.
- Di Cosmo, Nicola (2005). "Mongols and Merchants on the Black Sea Frontier in the Thirteenth and Fourteenth Centuries: Convergences and Conflicts", in *Mongols, Turks and Others Eurasian Nomads and the Sedentary World*, edited by Reuven Amitai and Michal Biran, Brill, Leiden, Boston, pp 391-424.

- Eastmond, Antony (2004). *Art and Identity in Thirteenth-Century Byzantium, Hagia Sophia and the Empire of Trebizond*, England: Ashgate Publishing Limited.
- Faroqhi, Suraiya (2000). "Tarabzun", in: *The Encyclopaedia of Islam*, Vol X, Edited by P.J. Bearman, TH. Bianquis, Bosworth, E. van Donzel, W.P. Heinrichs, Leiden: Brill.
- Grinevetsky, Sergei R. and others (2015). *The Black Sea Encyclopedia*, Springer.
- Grousset René (1948), L'empire Des Steppes Attila, Gengis Khan, Tamerlan, Payot.
- Hodgson, F.C (1910). *Venice in the Thirteenth and Fourteenth Centuries a Sketch of Venetian History from the Conquest of Constantinople to the Accession of Michele Steno. A.D. 1204-1400*. London: George Allen and Sons.
- Jordanus, Friar (1839). *The Wonders of the East*, Translated from the Latin original, by Colonel Henry Yule, C. B, F.R.G.S, London: Printed for the Hakluyt Society.
- Karpov, Sergei (2012). "New Archival Discoveries Concerning the Empire of Trebizond", in *Gamer*, 1, 1. Pp. 73-85.
- Laiou, Angeliki E, Editor in Chief (2002). *The Economic History of Byzantium: From the Seventh through the Fifteenth Century*. Vol 1, USA: Dumbarton Oaks Studies.
- Melville, Charles (2009). "Anatolia under the Mongols", in: *The Cambridge history of Turkey*, Vol 1, Cambridge University Press.
- Odoric of Pordenone (1937). "The journal of Friar Odoric [1318-1330]" in *Contemporary of Marco polo (Consisting of the Travel records to the Eastern Parts of the World" William of Rubruck [1253-1255]; The Journey John of Pian de Carpini [1245-1247]; The journal of Friar Odoric [1318-1330] &' The Oriental Travels of Rabbi Benjamin Tudela [1160-1173]*, Edited by Manuel Komroff, Liveirght Publishing Corp., New York, pp 212-250.
- Polo, Marco (1871). *The Book of Ser Marco Polo the Venetian Concerning the Kingdoms and Marvels of the East*, In Two Volumes, Translated and Edited with Notes by Colonel Henry Yule, C.B. London, John Murray, Albemarle Street.
- Prawdin, Michael (1967). *The mongol Empire its Rise and Legacy*, Translated by Eden and Cedar Paul, London George Allen and Unwin, Ltd.
- Shukurov, Rustam (2006). "Two Waves of Nomadic Migration in the Pontos in the Thirteenth-Fourteenth Centuries", *International Journal of Black Sea Studies*, 1:29-44.
- Shukurov, Rostam (2012). "Foreigners in the Empire of Trebizond (the Case of Orientals and Italians)" in In: *At the crossroads of empires. 14th - 15th century Eastern Anatolia (Symposium)*, p. 71-86
- Winfield, David (1962). "A note on the south-eastern borders of the empire of Trebizond in the thirteenth century", in *Anatolian Studies*, published by British institute at Ankara, vol 12, pp. 163-172.

### Trebizonds' status in the Anatolian Blockade by Ilkhanids<sup>1</sup>

Ahmad Fazlinejad<sup>2</sup>  
Abdolrasool Kheirandish<sup>3</sup>

Receive 14/5/2019  
Accept: 21/12/2019

#### Abstract

During the fifty-years of the Mongol invasion, Anatolia (Asia Minor) became increasingly important for the Mongols. After the establishment of the Ilkhanids Mongol government in Iran, the eastern and central parts of Anatolia was seized by Ilkhanids. Until the end of their rule, they extended their domains to the borders of the Byzantine Empire. Henceforth, Ilkhanids important goal was to cut off the relationship between the Golden Horde, the Russian Mongol, and the Mamluks in Egypt and Syria. Practically, to prevent the development of the relations of these rivals, the Ilkhanids made some kind of Anatolian blockade, which enjoyed great success in using the port of Trebizond. In the middle of this relationship, the Byzantine Empire, whose capital was Constantinople, had a commercial significance. Therefore, the Ilkhanids government was forced to establish friendly relations with the Byzantine Empire. To maintain its commercial life, Byzantine Empire had to create a trade balance with the Venice and Genoa republics which had commercial relations with the ports of Kaffa in the north of the Black Sea and Alexandria in the southern Mediterranean. This was also not something the Ilkhanids government could ignore. At the same time, the port of Trebizond, which was exclusively available to the Ilkhanids, was the main focus of its policy towards all the activists mentioned above, and during the thirteenth and fourteenth centuries, this port entered into the stage of trade and politics of the Black Sea.

**Keywords:** Trebizonds, Blockade, Ilkhanids, Golden Horde, Mamluks

---

1. DOI: 10.22051/hii.2020.25920.2000

2. Associate Professor, Department of History, Shiraz University (Corresponding Author); [fazlinejad@shirazu.ac.ir](mailto:fazlinejad@shirazu.ac.ir)

3. Professor, Department of History, Shiraz University; [akheirandish@roze.shirazu.ac.ir](mailto:akheirandish@roze.shirazu.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۹۵-۱۱۶

## نگاهی به منصب امیرنظام در دوره قاجار<sup>۱</sup>

عباسی قدیمی قیداری<sup>۲</sup>

محدثه هاشمیلر<sup>۳</sup>

تاریخ ارسال: ۹۸/۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۵

### چکیده

القاب و عناوین یکی از مهم‌ترین شاخص‌های شناخت ساختار دیوانسالاری است. القاب و عناوین سیاسی، نظامی، اداری و مالی و درک و فهم آنها در تأثیرگذاری و تأثیرپذیری تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، جریانی دوسویه است که باید در بازکاوی تاریخ اجتماعی و اداری ایران به آن توجه داشت. دستگاه دیوانسالاری قاجار، یک دستگاه عریض و طویل بود که القاب و عناوین این دستگاه، وجه تسمیه و کارکردهای ویژه‌ای داشتند. یکی از عناوین و القاب خاص عصر قاجار، منصب «امیرنظام» بود. این عنوان از عناوین نظامی جدید در ساختار ارتش تازه پاگرفته صدر قاجار بود که با فراز و فرود و تغییراتی در عصر قاجار مواجه شد. ضرورت‌های خاص جامعه آن روز، به تغییر کارکرد امیرنظام از یک منصب نظامی به منصبی اداری منجر شد. تحولات دوره میانه قاجار نیز امیرنظام را از مقامی بلندپایه به یک لقب تشریفاتی صرف کاهش داد. در این مقاله به بررسی چرایی و ضرورت‌های ایجاد این منصب با نگاهی به شخصیت‌های دارنده این منصب، وظایف و کارکردهای آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: امیرنظام، قاجاریه، ارتش، ساختار اداری

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.22665.1813

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز؛ ghadimi@tabrizu.ac.ir

۳. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد تاریخ ایران دانشگاه تبریز؛ (نویسنده مسئول)؛  
Mohaddeseh\_hashemilar@yahoo.com



#### مقدمه

کالبد دیوانسالاری ایرانی در طول روزگاران همواره شکل یکسانی داشت. شاخصه‌های اصلی این نظام دیوانی عبارت بودند از وزارت، دیوان استیفا، دیوان انشا و دیوان عرض. به نسبت نوع حکومت‌ها و به فراخور شرایط جامعه، نهادهای چندی به این دستگاه دیوانی افزوده و یا کاسته می‌شدند. حکومت قاجار نیز وارث همین نوع دستگاه دیوانی بود که تا میانه دوران ناصری تداوم داشت. دیوانسالاری دوران ناصری را می‌توان به دو دوره پیش از عزل آقاخان نوری و بعد از عزل آقاخان که آمیخته با تفکر سنتی بود، تقسیم کرد. ناگفته نماند که در این دوره نمی‌توان اقدامات میرزا تقی‌خان را در قالب سنت نگریست. اصلاحات او بی‌بهره از جنبه نوگرایی نبود. از آنجا که مدت صدارت میرزا آقاخان نوری سال‌های بیشتری را نسبت به امیرکبیر در برمی‌گرفت، غلبه سنت بر مدرنیته پررنگ‌تر است. دستگاه دیوانسالاری در وزارتخانه‌های یاد شده و برخی دستگاه‌های کوچک خلاصه می‌شد. دوره بعد از عزل آقاخان نوری مصادف با رشد روزافزون آمدورفت مأموران و سیاحان خارجی، افزایش سطح آگاهی روشنفکران ایرانی از وضعیت جامعه اروپا، تلاش برای جاری ساختن قوانین اروپایی در ایران، آگاهی یافتن شاه از شرایط اروپا و چگونگی اداره امور آن دیار بود. دیوانسالاری از نهادهایی بود که نگاه روشنفکران بر آن متمرکز بود تا هر چه بیشتر در احیا و نوسازی آن سهیم باشند. از میان برداشتن مقام صدارت در برهه‌های مختلف این دوره، تشکیل هیئت دولت مرکب از کابینه‌های مختلف، راه‌اندازی تعدادی وزارتخانه جدید و به کارگیری لفظ وزارتخانه به جای دیوان، از جمله این نمونه‌ها بودند. تمام این اقدامات معنی تغییر داشت؛ تغییراتی کوتاه و موقتی در جهت رهایی ناصرالدین‌شاه از وضع موجود، نه تحول. به کار بستن این اقدامات جدید نمی‌توانست منجر به تحول در جامعه ایرانی شود. ابتکارات جدید در عرصه دیوانسالاری، مطابق با الگوهای جامعه تعریف نشده بود. وجود نظام استبدادی نیز نقش مهمی در عقب‌ماندگی و عقیم ماندن تحولات به معنای دقیق کلمه داشت. این مقطع آغازی برای چالش دو پدیده خاص عصر ناصری، یعنی سنت و مدرنیته بود. دستگاه دیوانسالاری نیز با مسائل جدیدی مواجه شد که تا مدت‌ها پس از آن ادامه داشت. در عرصه دیوانی برجسته‌ترین مشکل، فساد اداری دستگاه حاکم بود. این ویژگی در دوران قاجار به‌ویژه در عصر ناصری و مظفری به شدت گریبان‌گیر جامعه بود. فساد اداری معلول اقتصاد ناکارآمد و غیرفعال بود. بحران مالی، نبود پول در خزانه، ورشکستگی و بدهی به دولت‌های دیگر، ساختار دیوانسالاری را درگیر مشکلاتی کرد که پیش از آن سابقه نداشت. یکی از آن مشکلات فروش مناصب و القاب بود.

لقب و اعطای آن در ایران از دیرباز تا دوره معاصر پیوند عمیقی با سیاست‌های اقتصادی، مالی و فرهنگی داشت و بخشی از روزمرگی حکومت‌ها را به خود اختصاص داده بود. رسم اعطای لقب با فعالیت در زمینه‌ای خاص، تشویق و یا دربرداشتن شاخصه‌ای ویژه به افراد، همراه بود. این موضوع در این دوره از شکل معمول خود خارج شده بود و روند نزولی و سیر قهقرایی به خود گرفت. نیاز دولت به پول با فروش القاب و مناصب همراه شد. آفت‌ها و آسیب‌های ناشی از این اقدام منجر به تولید القاب فاقد معنی، از میان رفتن شأن و شکوه صاحبان اصلی لقب، به اوج رسیدن تقلب و رشوه در جامعه، فزونی یافتن لقب‌های تکراری و همسان، واگذاری برخی درجات نظامی به مردم عادی و در نهایت از بین رفتن شایستگی افراد برای احراز لقبی خاص شد.

پژوهش در مورد القاب، با وجود آثار ارزنده از سوی پژوهشگرانی چون ایرج افشار، عبدالحسین نوایی، احمد اشرف و کریم سلیمانی، همچنان نیازمند بررسی‌ها و بازکاوی‌ها از زوایای مختلف است. آنچه معمولاً در بررسی القاب مورد توجه پژوهشگران بوده، القاب شناخته شده و صرفاً معروفی چون مشیرالدوله، رکن الدوله و معتمدالدوله بودند. البته نکاتی که در این گونه پژوهش‌ها مطرح شدند، دربردارنده نام رجال و شرح حال آنها بوده است. نگارش این نظر به معنای فرو کاستن از ارزش و اهمیت چنین پژوهش‌هایی نیست. این نوع پژوهش‌ها در بازنمایی و شناساندن صاحبان لقب و رفع تناقض‌ها و اختلافات ناشی از داشتن چندین لقب در یک فرد خاص راهگشا می‌باشند. دلیل پرداختن به این مسئله، جلب نظر پژوهشگران در بررسی‌های خود به القاب گمنام و کمتر شناخته شده است؛ که امیرنظام یکی از این نوع القاب است.

امیرنظام بالاترین درجه نظامی ارتش آذربایجان بود. این نهاد در تبریز صدر قاجار منصب ظهور یافت. در گذر زمان کارکرد نظامی این عنوان به کارکرد اداری تغییر یافت. چندی بعد نیز دستخوش برخی تحولات جدید شد تا آنکه در سلک القاب جای گرفت. دارندگان این سمت همواره از چهره‌های برجسته در دوره قاجار بودند؛ افرادی چون محمدخان امیرنظام زنگنه، میرزا تقی خان امیرکبیر، امیرنظام حسنعلی خان گروسی و دیگران.

نگاهی به فهرست مقالات منتشر شده در مورد القاب و تاریخ قاجار، حاکی از آن است که تنها یک پژوهش به معرفی این عنوان پرداخته است. در این نوشتار، با تأکید بر منابع دست اول و تحقیقات جدید با رویکرد توصیفی و تبیینی به بررسی ساختار، کارکرد و فراز و فرود در وظایف منصب امیرنظام پرداخته شده است. به عبارت دیگر، شکل‌گیری عنوان، دارندگان و موقعیت آنها، تغییر مسیر مسئولیت این عنوان نظامی به منصب اداری و در نهایت تبدیل آن به لقب تشریفاتی، موضوع این نوشته است.

### نگاهی کلی به موضوع لقب در دوره قاجار

در دوره قاجار موضوع لقب مسئله جدی دربار حاکمه ایران بود. در این دوره، برخلاف گذشته واگذاری صرف یک لقب مطرح نیست، بلکه همراه با اعطای لقب پیامدهایی چون فروش القاب، پیشکش و به مزایده گذاشتن آنها نیز مطرح بوده است. واگذاری القاب، حاصل پیوند دوسویه بین تفکر حاکم بر جامعه، شرایط زندگی قدرتمندان و در برهه‌ای مردم عادی است که برای به دست آوردن لقب، آنها نیز به تلاش و رقابت برخاسته بودند.

چگونگی این پدیده را می‌توان در سه مقطع مورد بررسی قرار داد: نخست، صدر قاجار و دوران فتحعلی‌شاه که با صدور القاب مختلف همراه بود (مستوفی، ۱۳۷۷: ۲۴۰/۱)؛ مقطع دوم مربوط به دوران محمدشاه است که اعطای لقب تا حدودی رو به رشد گذارد (همان، همان‌جا)؛ مقطع سوم دوران ناصر و مظفری است که این مهم، سهم بیشتری را به خود اختصاص داده است. در نهایت، این پدیده نیز به مانند پدیده‌های دیگر سیر قهقرایی به خود گرفت. اگر در آغاز، القاب به افراد دیوانی و اشخاص مهم واگذار می‌شد، در میانه حکومت قاجار مردم عادی نیز به این جرگه پیوستند. فروش القاب و آشفته‌گی کلی در این امر، در دنیای آن روز به شاخصی مهم تبدیل شد؛ چنان‌که از این رهگذر القاب بی‌شماری تولید شدند که در بسیاری از موارد خالی از بار معنایی بودند. در برخی موارد اعضای بدن شاه نیز در قالب لقب به فروش گذاشته می‌شد (مجدالاسلام کرمانی، ۱۳۲۸: ۵۷۵؛ سرنا، ۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۲۵).

نمونه‌های فراوانی از تلاش اهل دیوان و رعیت برای کسب القاب در دوره ناصری گزارش شده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۷۱۵، ۸۰۲، ۹۷۶). این‌گونه برخورد با القاب، در برخی موارد ضمن منع واگذاری لقب از سوی ناصرالدین‌شاه، سبب شد او در اعلان‌های چندی اعطای القاب را ممنوع اعلام کند (همان، ۷۱۵). به گفته مستوفی در دوره ناصری با روی کار آمدن امین‌السلطان «... این کار هم از خرک در رفت. هر کس... از هر مضاف و مضاف‌الیهی لقب خواست، با مناسبت و بیمناسبت، تصویب کرد...» (مستوفی، همان، ۴۴۲). در دوران مظفری اعطای لقب به وضعیتی دچار شد که به هر دستخطی نیز لقب داده می‌شد (همان، ۴۴۰). این وضعیت رنج‌آور نشان‌دهنده ضعف اقتصادی دولت، عدم مدیریت دستگاه اداری و در کنار آن چاپلوسی افرادی بود که با تقدیم پیشکش به شاه، سعی داشتند از این خوان سلطنتی بهره‌ای را نصیب خود کنند.

احمد اشرف از نخستین پژوهندگان عرصه مطالعات عناوین و القاب، شماری از درجات و عنوان‌ها را در ردیف القاب جای داده است. به باور او، القاب به سان مشاغل «تا حدی» موروثی بودند (اشرف، ۱۳۶۸: ۲۷۷). در نقد این نگاه می‌بایست اشاره کرد که در دوران قاجار

عنوان‌هایی در جامعه جاری بود که نمی‌توان آنها را در ردیف القاب گنجانند. برخی از عناوین مانند منشی‌الممالک لقب نیستند، بلکه گویای شغل صاحب آن عنوان می‌باشند. برخی دیگر نیز القاب غیرشغلی و به تعبیری توصیفی بودند. گنجاندن عنوان‌های شغلی در ردیف القاب، چندان مطلوب نیست؛ هرچند که به عنوان لقب شناخته شوند. اشرف به عنوان آغازگر علمی این پژوهش، می‌بایست تفکیک بین لقب و عنوان را نیز از نظر دور نمی‌داشت. در این بین، برخی القاب و عناوین، مناصب و درجات نظامی جای دارند که به اشتباه از آنها در شکل لقب یاد شده است. اشرف در برخورد با این موضوع همین اشتباه را مرتکب شده و برخی پژوهشگران نیز به پیروی از او درجات نظامی را هم‌ردیف القاب معرفی کرده‌اند.<sup>۱</sup> عناوین و درجات نظامی از ابتدا به عنوان لقب مطرح نبودند، بلکه با گذشت زمان، شرایط و مقتضیات حاکم بر جامعه، از کارکرد و اختیارات اصلی جدا شدند و در نهایت شکل لقب یافته‌اند. ویژگی دیگر این عناوین نظامی، موروثی نبودن آنهاست.

#### پیدایش منصب امیرنظام

نبردهای درازمدت ایران و روس، موقعیت خاص جغرافیایی آذربایجان و رهبری نبردها از این ایالت، مناصب جدیدی را وارد عرصه نظامی کرد که پیش از آن نمی‌توان سابقه‌ای برای آن یافت. امیرنظام یکی از این مناصب بود. سلسله‌مراتب نظامی آذربایجان به ترتیب درجه عبارت بودند از: منشی نظام، مستوفی نظام، وزیر نظام و امیرنظام. این بدان معنی نبود شخصی که به عنوان امیرنظام منصوب شده بود، تمامی این درجات را یکی پس از دیگری طی کرده باشد. تنها کسی که موفق به طی یک یک این مراحل شده، میرزا تقی‌خان فراهانی بود. منصب امیرنظام از آذربایجان پا گرفت و با تحولات چندی به دارالخلافه رسید. امیرنظام فرمانده و رئیس قوای نیروهای ولیعهد در آذربایجان محسوب می‌شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۶۰۶/۲؛ آدمیت، ۱۳۷۸: ۲۰۶؛ Amanat, 2011: 965). امانت در نوشته‌ای ضمن تشریح این مقام به عنوان یک پست بلندمرتبه، بر آن بود که قاجارها همواره «تواناترین» و «مورد اعتمادترین» اشخاص را برای این سمت منصوب می‌کردند (Amanat, ibid).

به اذعان منابع صدر قاجاری، شناخته‌شده‌ترین و به تعبیری نخستین کسی که از او در مقام امیرنظامی یاد می‌شود، محمدخان امیرنظام زنگنه است. تنها تاریخ‌نویسی که پیش از نام زنگنه از یک شخص قاجاری به عنوان امیرنظام نام برده، جهانگیرمیرزا است. او در صفحات آغازین تاریخ خود، محمدباقرخان فرزند پیرقلی‌خان قاجار را به عنوان امیرنظام یاد کرده است

۱. سلیمانی از آن دست محققانی است که همین نگاه را در نوشته خود اعمال کرده است (سلیمانی، ۱۳۷۹: ۱۳).

(جهانگیرمیرزا، ۱۳۲۷: ۸) شواهد نشان می‌دهند که محمدباقرخان چندان فرد شناخته‌شده‌ای نبوده است. گمنامی محمدباقرخان در آثار آدمیت و امانت نیز انعکاس یافته است. صرف نظر از محمدباقرخان امیرنظام، محمدخان امیرنظام زنگنه نخستین شخصیت شناخته‌شده‌ای است که امیرنظامی با نام او عجین شده است. آدمیت بدون آنکه عنوان امیرنظامی را برای قائم‌مقام به کار گیرد، نخستین دارنده این منصب را میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دانسته است (آدمیت، همان، همان‌جا). این عقیده با واقعیت همخوانی ندارد؛ به‌ویژه آنکه چنین عنوانی برای میرزا ابوالقاسم در متون نیامده است. نقش محمدخان امیرنظام زنگنه در کسوت امیرنظامی، تنها به حوزه نبرد و نظامی‌گری محدود نبوده است. او پس از پایان نبردها، ایفاگر نقش‌های دولتی نیز شد که همین مقدمه‌ای برای دور شدن از نقش نظامی این منصب شد. از گذشته محمدخان زنگنه و چگونگی راهیابی او به دارالسلطنه و طی مراحل نظامی اطلاعاتی در دست نیست.

با ناآرامی اوضاع خراسان در واپسین سال‌های زندگانی عباس‌میرزا، نایب‌السلطنه مأموریت یافت تا همراه با قائم‌مقام به خراسان برود. نبود دو نیروی توانمند با توجه به ویژگی‌های خاص آذربایجان، به زیان این ناحیه بود. عباس‌میرزا پس از ترک آذربایجان، فرزندش فریدون‌میرزا را جانشین خود کرد و وزارت او را به میرزا اسحق برادرزاده قائم‌مقام سپرد. محمدخان زنگنه نیز به ایفای نقش نظامی خود مشغول بود (هدایت، ۱۳۸۰: ۷۹۵۴؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۸۹/۲؛ سپهر، همان، ۱۳۸۰/۱: ۴۵۳/۱). شخص میرزا اسحق با وجود دست یافتن به مقام وزارت، چندان دخیل در اوضاع نبود. به نظر می‌رسد عباس‌میرزا به سبب وجود میرزا ابوالقاسم مجبور به واگذاری چنین سمتی به او شده است. زیرا همه امور نه تحت‌الشعاع شخص وزیر، بلکه به نام امیرنظام بود. محمدخان زنگنه در این مدت گزارش امور آذربایجان و ادوات نظامی را به خراسان ارسال می‌کرد (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۲: ۱۷) و همین امر سبب جلوه‌گر شدن نام او بیش از دیگران شده است. اقبال «زمام واقعی کارها» را به امیرنظام نسبت داده است (همان، همان‌جا). به احتمال اگر امیرنظام همراه با عباس‌میرزا به خراسان سفر می‌کرد، کارکرد نظامی این سمت نیز محفوظ می‌ماند، اما این اتفاق رخ نداد. همه این نکات جرقه‌هایی است که در تبدیل اختیارات نظامی امیرنظام به کارکرد دیوانی و دولتی تأثیرگذار بوده است.

### دگرگونی در وظایف و کارکردها

با فوت فتحعلی‌شاه، محمدخان امیرنظام که برای مأموریت و مذاکره در خاک عثمانی به سر می‌برد، با درخواست قائم‌مقام خود را به آذربایجان رساند (سپهر، همان، همان‌جا؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۲۵؛ هدایت، ۱۳۸۵: ۸۱۴۵؛ اقبال، همان، همان‌جا). با ورود محمدشاه

و وزیرش میرزا ابوالقاسم به تهران، اداره آذربایجان کماکان در دست فریدون میرزا باقی ماند. در واقع، اداره اصلی تبریز با امیرنظام زنگنه بود (اقبال، همان، ۱۷). در این میان، اقبال بدون اشاره به نام محمدخان امیرنظام زنگنه، از شخصیت دیگری به نام میرزا تقی خان صحبت کرده است. در این برهه میرزا تقی خان هم‌رکاب محمدخان امیرنظام زنگنه در تبریز بود. در این موضوع که در همین زمان میرزا تقی خان در تبریز بود، شکی نیست؛ چنان‌که اقبال نیز در ادامه نوشته‌اش میرزا تقی خان را منشی، مستوفی و وزیر امیرنظام معرفی کرده است (همان، ۱۸). سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که نقش و کارایی امیرنظام زنگنه در این میان در کجا قرار می‌گیرد؟ چرا اقبال به جای محمدخان امیرنظام زنگنه از میرزا تقی خان یاد کرده است؟ به گفته اقبال، پس از حرکت قائم‌مقام به سمت تهران، میرزا تقی خان در دربار فریدون میرزا همان موقعیت و منصبی را نسبت به فریدون میرزا داشت که قائم‌مقام نسبت به عباس میرزا داشته است (همان، همان‌جا). آیا به نظر نمی‌رسد اقبال می‌بایست به جای میرزا تقی خان از امیرنظام یاد می‌کرد؟ اگر قائم‌مقام وزیر محمدشاه بود، امیرنظام زنگنه نیز وزیر فریدون میرزا محسوب می‌شد. می‌توان چنین توجیه کرد که اقبال آشتیانی امیرنظام زنگنه را به جای فریدون میرزا به نوعی حاکم تبریز می‌دانست و وزیر او را میرزا تقی خان. در پیوند با این موضوع یادآوری این نکته نیز ضروری است که دارنده عنوان امیرنظام گرچه در آذربایجان اقامت داشت، اما منحصر به آذربایجان نبوده است. کنت دوسرسی سفیر فرانسه در ایران، او را «سردار کل قوای مسلح ایران» می‌نامید که در کنار این نقش، حکومت آذربایجان را نیز برعهده داشت (کنت دوسرسی، ۱۳۶۲: ۹۷، ۳۱۲).<sup>۱</sup> نظر او با نوشته امانت که معتقد است امیرنظام فرماندهی نیروهای ولیعهد را برعهده داشت، در تناقض قرار می‌گیرد. می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که ارتش آذربایجان به فرماندهی ولیعهد، تأمین کننده قوای نظامی ایران بوده است. یعنی نیروی نظامی آذربایجان همواره پشتوانه نیروی نظامی ایران بوده است.

با انتخاب حاج میرزا آقاسی به صدارت، محمدشاه برادرش قهرمان میرزا را به حکومت آذربایجان منصوب کرد. وزارت قهرمان میرزا نیز همچنان در دست امیرنظام باقی ماند (سپهر، همان، ۶۵۷؛ اعتضادالسلطنه، همان، ۴۴۱-۴۴۲؛ هدایت، همان، ۸۱۷۰، ۸۱۷۲، ۸۱۷۸؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۹۱۶، ۹۱۸؛ نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۶-۲۴۷؛ بامداد، ۱۳۷۱: ۳/۱۳۱؛ اقبال، همان، همان‌جا). این همان نقشی است که امانت نیز او را از سال ۱۲۵۱ ق. به بعد به عنوان «پیشکار» و «معلم خصوصی» یاد می‌کند؛ یعنی همان‌کله. با این تفاوت که وظایف او از نوع

۱. فلاندن نیز در دیدار از تبریز امیرنظام را «افسر ارشد ایران» معرفی کرده و ضمن ریاست نظامیان، ارجاع درباریان در تمامی امور فوری را نیز به او نسبت داده است (فلاندن، ۱۳۲۴: ۷۶، ۱۳۱).

اتابک سلجوقی و لله دوران صفوی نبوده است (Amanat, ibid). بیان کردن لفظ پیشکار از این تاریخ برای امیرنظام درست نیست. امیرنظام پیش از این تاریخ پیشکار فریدون میرزا بود. خاستگاه نظامی او، تشکیل فوج قهرمانیه در روزگار وزارت در آذربایجان را به نمایش گذارد. از منابع چنین برمی آید که او با وجود عهده دار شدن امور اداری، امور نظامی را کماکان در دست داشت. پس از کشته شدن قائم مقام، تغییر چهره این سمت به سوی امور دولتی شتاب بیشتری گرفت. آدمیت در حالی بر این باور بود که امیرنظام در صدارت قائم مقام و حاج میرزا آقاسی، امور لشکری و کشوری را همزمان در دست داشته (آدمیت، همان، همان جا) که اعتضادالسلطنه نیز از او به عنوان ذوالریاستین نام برده است (اعتضادالسلطنه، همان، ۵۲۶).<sup>۱</sup> این دو نوشته تأیید همان نوشته کنت دوسرسی است.

امیرنظام زنگنه در این مدت «امر و ناهی امور» آذربایجان بود (اقبال، همان، ۱۹). پس از او تا چندی از واگذاری این سمت به دیگری به شکل رسمی صرف نظر شد. در این مدت میرزا تقی خان وزیرنظام، وظایف امیرنظامی را نیز انجام می داد (همان، ۱۹-۲۰، ۹۰، ۹۹؛ آدمیت، همان، ۳۷). پس از فوت محمدشاه، نوبت ناصرالدین میرزا ولیعهد بود که خود را به تهران برساند. این مهم و انتقال ولیعهد، هدایت و سرکوب مخالفان و فراهم کردن مقدمات سفر به تهران، همواره بر دوش پیشکار بود. میرزا فضل الله خان علی آبادی پیشکار ناصرالدین میرزا، چندان سررشته ای در این امر نداشت تا کمک حال شاه جوان در این انتقال باشد. این مهم از سوی میرزا تقی خان به اجرا درآمد که سالها در دستگاه آذربایجان حضور داشت. او به جای پیشکار پا پیش گذارده و به تکاپو افتاده بود تا شاه جوان را به تخت سلطنت بنشانند. میرزا تقی خان تمامی قدرت خود را به کار بست و توانست اداره تبریز را تا ورود به تهران از هر جهت، هم دیوانی و هم نظامی پیش براند.

میرزا تقی خان همه این اقدامات را در حالی انجام می داد که سمت وزیرنظامی داشت. او پس از تجهیز کردن مقدمات جلوس شاه، در مسیر سفر به عنوان امیرنظام دست یافت (اعتضادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۰۷؛ امانت، ۱۳۹۳: ۱۴۸؛ اقبال، همان، ۹۹؛ هدایت، همان، ۸۴۰۲؛ آدمیت، همان، ۱۹۳؛ مکی، ۱۳۶۶: ۷۰-۷۱؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۴۳، ۱۰۳؛ هدایت، ۱۳۶۳: ۶۸). به عبارت دیگر، از آنجا که میرزا تقی خان در آذربایجان درجات نظامی را سپری کرده بود، شاه نیز مصمم شد تا او را به بالاترین مراتب نظامی ارتقا دهد. با این عملکرد، واگذاری این عنوان از دایره قدرت ولیعهد و تبریز بیرون و به تهران رفت که در نوع خود بدعتی به حساب

۱. اعتضادالسلطنه در جایی دیگر بعد از کشته شدن قائم مقام و همزمان با صدارت حاج میرزا آقاسی، نقش وزارت را به او نسبت داده است (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۴۴۲)

می‌آمد. میرزا تقی‌خان اندک مدتی بعد از ورود به تهران، از سوی شاه «شخص اول ایران» مورد خطاب قرار گرفت (آدمیت، همان، ۱۹۷؛ نامه Farrant به Palmerston، به نقل از: امانت، همان، ۱۶۰). با اعطای عناوین جدید الفاظ و عناوین قبلی رنگ باختند و کمتر مورد توجه واقع شدند. اعطای عنوان شخص اول مملکت به میرزا تقی‌خان سبب نشد که امیرنظامی او به دست فراموشی سپرده شود. در نامه‌های نگاشته شده از سوی ناصرالدین‌شاه، میرزا تقی‌خان معمولاً به عنوان «امیرنظام» مورد خطاب واقع شده است (ر.ک: آل‌داود، ۱۳۹۰: ۱۹۹-۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴). او را به مانند محمدخان امیرنظام زنگنه ذوالریاستین نیز نامیده‌اند (اعتمادالسلطنه، همان، ۲۱۹). بخشی از این نگرش در مورد میرزا تقی‌خان درست است. در این مدت، عملکرد میرزا تقی‌خان تا اواخر عمر در شکل صدارت قابل بررسی است. حضور سه سال و اندی در کسوت «شخص اول ایران»، مقام امیرنظامی او را در مقایسه با دوره امیرنظام زنگنه در سایه قرار داد.

با تأمل می‌توان گفت امتیازی که سبب ارتقای امیرکبیر به امیرنظامی شد، عملکرد او در راه تهران و آماده‌سازی مقدمات جلوس شاه تازه‌کار بود. از جمله این عملکردها آن بود که جو حاکم بر محیط تهران را که پس از مرگ شاه دستخوش ناملایمات شده بود، آرام کرد و هنگام حرکت شاه به تهران «کسانی را که مضر و منافی سلطنت» می‌دانست، در تبریز نگه داشت و اجازه نداد که در رکاب شاه عازم تهران شوند (امانت، همان، ۱۵۱؛ آدمیت، همان، ۱۹۳؛ مکی، همان، همان‌جا؛ خورموجی، همان، ۴۵؛ نامه‌های امیرکبیر به انضمام نوادر الامیر، ۱۳۸۴: ۲۶۸).

تجهیز و آماده‌سازی لشکر و سپاهی به مانند دوران عباس‌میرزا، دیگر اقدامات مفید میرزا تقی‌خان در این راه بود. طبق رسوم گذشته با حرکت شاه، مردمان سر راه مجبور می‌شدند سیورسات ارتش را آماده سازند. میرزا تقی‌خان ضمن آنکه امور نظامی را در تسلط و قدرت خود داشت، اجازه نداد سربازان به أخذ غنیمت و گردآوری مواد غذایی از مردمان سر راه اقدام کنند (امانت، همان، ۱۵۲؛ آدمیت، همان، ۲۷۸).<sup>۱</sup> او چنان آرامشی برقرار کرد و نظم را به ارمغان آورد که نامش لرزه بر اندام سربازان می‌انداخت. اقدام به این فعالیت‌ها کافی بود تا میرزا تقی‌خان به مقام امیرنظامی منصوب شود. اعتمادالسلطنه برخلاف دیگران شخص میرزا تقی‌خان را عامل اصلی درخواست این عنوان از سوی شاه دانسته است (اعتمادالسلطنه، همان، ۲۰۷). اعطای این جایگاه به میرزا تقی‌خان آن هم در آغاز راه شاه جوان، گونه‌ای تشویق برای وزیر کاربرد بود تا به پاس فداکاری‌های او و تلاش برای آماده‌سازی مقدمات جلوس، میرزا تقی‌خان را به این مقام مفتخر سازد و همین نیز سبب انتقال مقام امیرنظامی از تبریز به تهران شد.

۱. نمونه‌ای از این موارد را اعتمادالسلطنه بیان کرده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۲۲۱).



تلاش‌ها و خدمات میرزا تقی‌خان چندان به درازا نکشید. شاه‌کشور در نوزدهم محرم ۱۲۶۸ق. فرمان عزل میرزا تقی‌خان را ابلاغ کرد، اما همچنان سمت امیرنظامی را برای او محفوظ داشت. ناصرالدین‌شاه به او نوشت: «چون صدارت عظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، ... شما را از آن کار معاف کردیم. باید بکمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید...» (امانت، همان، ۱۸۳؛ آدمیت، همان، ۶۸۹). میرزا تقی‌خان پیش از صدور این فرمان، از دلسردی و بی‌مهری شاه نسبت به خود آگاه شده بود. او نه روز پیش از برکناری خود، از به عهده گرفتن قشون به دست شاه این‌گونه نوشته است: «...ثانیاً منصب امیرنظامی بود آن هم رفته رفته به صورت دستخط‌هاست. پادشاه در میان قشون است،... البته جزای خدمت نظامی است که برای قشون پادشاهی کشیده...» (آدمیت، همان، ۶۸۶). سررشته‌داری میرزا تقی‌خان در امور نظامی، مانع از آن بود که شاه میرزا تقی‌خان را از پیشه جوانی‌اش جدا کند. شاید دلیل دیگری که بتوان اقامه کرد آن است که ناصرالدین‌شاه دل در هوای امیر را داشت، اما از ته دل راضی نبود میرزا تقی‌خان را به یکباره از صحنه سیاست برکنار کند و دل امیر را برنجانند. ناصرالدین‌شاه پس از عزل میرزا تقی‌خان در فرازی از نامه دیگرش که بیانگر محبت او به میرزاست، نوشته است: «... تمام فرامین نظامی و کشوری که سابقاً به مهر و امضای شما صادر می‌شد، از این به بعد هم به مهر شما خواهد بود. تنها فرقی که کرده است این است که... من شخصاً به امور غیرنظام رسیدگی می‌کنم. در کارهای نظام ابداً دخالتی نخواهم کرد مگر چیزی که شما مصلحت بدانید...» (همان، ۶۹۴؛ امانت، همان، ۲۱۳).<sup>۱</sup> چرا شاه دستور فرامین، نظامی و کشوری را به امیرکبیر سپرد و در ادامه تنها از امور نظامی سخن گفت؟ تناقض در این فرامین، نشانه‌ای از درماندگی شاه در میان فشار مخالفان و دل‌بستگی به امیرکبیر است. ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای دیگر در مورد پرداخت جیره و مواجب سربازان تحت نظارت میرزا تقی‌خان نوشته است: «... جیره و مواجب افواج باید به حکم و دستور خودتان صادر شود...» (نامه شیل به پالمرستون، به نقل از: امانت، همان، ۲۱۶).

یک روز پس از عزل امیر، ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای به میرزا محمدحسین صدر مصلحت‌گزار ایرانی در سن پترزبورگ، کناره‌گیری داوطلبانه شخص میرزا تقی‌خان را یاد کرده و دلیل این اقدام را «کثرت مشاغل» عنوان کرده بود و نوشت: «چون امیرنظام به واسطه کثرت مشاغلی که داشت... به ملاحظه اینکه مبدا اختلالی در امور نظام روی دهد، خود به طیب خاطر از سایر امورات دولتی و مملکتی که دخل به عمل نظام نداشت، استعفا نمود...» (آدمیت، همان، ۶۹۱).

۱. نثر نگارش دو نامه از سوی این دو نویسنده متفاوت است. به احتمال، مرجع مورد استفاده دو نویسنده دو منبع مختلف بوده است.

او در نامه‌ای دیگر به میرزا جعفر مشیرالدوله همین موارد را تأکید کرده و نوشته بود: «...چون کثرت مشاغل و توارد رجوعات عامه ملکیه برای جناب امیرنظام فرصت باقی نمی‌گذاشت که به لوازم شغل و منصب امیرنظامی عساکر منصوره که شغل اصلی و منصب حقیقی او بود برسد و از این جهت ترسید و احتیاط نمود که خلل و رخنه در امورات قشون حاصل نشود... او... از سایر مشاغلی که دخلی به امارت نظام نداشت استعفا نمود و من بعد از همین تاریخ به اموری که خارج از نظام است دخل و تصرف نخواهد...» (همان، ۶۹۲).

این فرامین چند نکته را روشن می‌سازد: نخست آنکه همه این مشاغل، چه نظامی و چه دیوانی را ناصرالدین‌شاه در آغاز کار به امیرکبیر داده بود. فرامینی که او را به عنوان شخص اول مملکت معرفی و اختیارات فراوانی نصیب او می‌کرد. واگذاری چنین اختیاراتی پیش از آن در حکومت قاجار سابقه نداشت. دوم آنکه مشغول شدن امیرکبیر به امور دیوانی، از توجه او به امور نظامی نکاست. نمونه برجسته آن، شورش سالار بود که توانست پس از مدت‌ها با موفقیت سرکوب کند. شیل نیز از فرمانبرداری لشکر نسبت به امیرنظام پس از صدارت میرزا آقاخان نوری یاد کرده است (نامه شیل به پالمرستون، به نقل از: آدمیت، همان، ۷۰۰-۷۰۱) چه انگیزه‌ای سبب بی‌توجهی امیرنظام به قدرت نظامی شده است؟ اگر چنین بود لزوماً می‌بایست این جایگاه را نیز به دیگری واگذار می‌کردند، یا سربازان سر به شورش می‌گذاشتند. سوم آنکه میرزا تقی‌خان هرگز خود استعفا نداد. شاه نامه عزل او از صدارت را در نوزدهم محرم ۱۲۶۸ ابلاغ کرده بود. در نامه‌ای که میرزا محمدعلی‌خان از سوی شاه به نمایندگان روس، انگلیس و عثمانی نوشت، از معاف شدن امیرنظام «... از مشاغلی که دخل به نظام... ندارد، سخن گفت (آدمیت، همان، ۷۰۱).

با عزل میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا آقاخان نوری به صدارت منصوب شد. در اعلان مربوط به صدراعظم جدید، امور نظامی نیز در زمره اختیارات او گنجانده شده بود. «در جمیع امور دولتی و دیوانی و ولایتی... و محاسبات ولایات و بیوتات و عمل قشون و نظام و خارج نظام و مواجب و بروات و فرامین آنها رسیدگی کند»، «احکام منصب و جیره و مواجب و مصارف قشون نظام و غیرنظام و توپخانه و قورخانه و جبه‌خانه را عالیجاهان آجودان‌باشی و امین لشکر و لشکرنویس‌باشی و لشکرنویسان موافق قسمی که دارند، بنویسند و مهر کنند. بعد جناب صدراعظم بنویسند و بعد از مهر و تصحیح معظم الیه به مهر برساند» (همان، ۷۰۲). این حکم در حالی صادر شد که (همان‌طور که در سطور قبل گفته شد) یک روز بعد شاه در یادداشتی به نمایندگان روس، انگلیس و عثمانی که توسط محمدعلی‌خان وزیرخارج فرستاده شد، اعلام کرد که: «... امیرنظام را از مشاغلی که دخل به نظام نداشت معاف و مسلم دارند...».

در توجیه این دو نامه که با اختلاف یک روز نوشته شده بودند، نکته آشکار آن است که شاید شاه بین صدراعظم سابق و صدراعظم جدید در تنگنا قرار گرفته بود. احتمالاً به دلیل پافشاری مادر و دیگر عوامل دخیل مجبور شده بود همان اختیاراتی را که به میرزا تقی خان داده بود، به میرزا آقاخان نیز بدهد؛ گرچه شاید در دل هواخواه ریاست امیر در قشون بوده است. با قول آدمیت نیز می توان همراه شد که ناصرالدین شاه کم کم به این باور دست یافته بود که امیر می بایست از بین برود، اما چاره ای نبود جز آنکه «... قدم به قدم آن تصمیم به اجرا درآید» (همان، همان جا).

وجود میرزا تقی خان در رأس امور قشون، جز شکل ظاهری چیزی در برندااشت. صدراعظم جدید در راستای یکه تازی در دستگاه دیوانسالاری، قصد داشت وزارت لشکر را به فرزندش داوودخان واگذار کند. پس طبیعی بود که قدرت و نفوذ میرزا تقی خان کاهش یابد. حضور میرزا تقی خان و زحماتی که برای سپاه و انتظام این قوه کشیده بود، با رشوه و انتصاب طرفداران میرزا آقاخان نوری سازگار نبوده است. میرزا تقی خان در اعتراض به این موضوع نوشت: «... اما منسوبان ایشان... مردمان بی سروپا را با رشوه می خواهند صاحب منصب کنند...» (خان ملک ساسانی، [بی تا]: ۳/۱).

تلاش مخالفان امیرکبیر به ثمر نشست. وقایع اتفاقیه اعلان شاه را در روز ۲۶ محرم ۱۲۶۸ نوشت که در آن میرزا تقی خان را «...از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیر ذلک و کل اشغال و مناصبی که باو محول بود...» عزل کرد (وقایع اتفاقیه، بیست و ششم محرم الحرام ۱۲۶۸، نمره ۴۲: ۲۱۷؛ اعتمادالسلطنه، همان، ۲۱۸). فردای همان روز فرمان برکناری امیر از تمام مناصب، توسط وزیر خارجه به سفارت های روس، انگلیس و عثمانی اعلام شد (امانت، همان، ۷۱۵-۷۱۶).

با برکناری میرزا تقی خان از منصب امیرنظامی، شاه طی دستوری امیرنظامی را منسوخ و اعلام کرد که کسی را به این سمت منصوب نکنند. «اعلیحضرت... مقرر فرمودند که منصب امیرنظامی در ایران متروک شود و کسی این اسم و منصب را نداشته باشد...» (وقایع اتفاقیه، دهم صفرالمظفر ۱۲۶۸، نمره ۴۴: ۲۳۰).

گفته شده است ناصرالدین شاه با وجود اعطای لقب، در بخشش عناوین نظامی سختگیر بوده و «کمال ملاحظه» را داشته است (مجدالاسلام کرمانی، همان، ۵۷۹). این نگاه باید چنین مورد بازخوانی قرار گیرد که شاه نه در اعطای تمام القاب نظامی، بلکه در بخشیدن برخی از آنها سخت گیری می کرد. شاهد دیگری نوشته است که شاه برای جبران کسری بودجه، درصدد اعطای لقب و مناصب و درجات نظامی «برآمده است (احتشام السلطنه، ۱۳۷۷: ۱۱۹). عنوان

امیرنظام نمونه دقیق و کاملی است که شاه آن را به راحتی در اختیار همگان قرار نمی‌داد. بررسی نام دارندگان عنوان امیرنظام، این واقعیت را مشخص می‌کند که امیرنظام به شکلی محدود و معمولاً در بین افراد طراز اول جامعه واگذار می‌شده است. عنوان امیرنظام تا مدت‌ها به دست فراموشی سپرده شده بود. در سال ۱۲۷۴ ق. ناصرالدین‌شاه در اقدامی عجیب، عنوان امیرنظام را با اعطا به فرزندش، به ساختار نظام اداری بازگرداند (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۹۴۵؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۷۵۷/۳). بخشیدن این عنوان به یک کودک، خبر از انعکاس روحیه احساسی شاه در این موضوع می‌دهد. این تنها مورد استثنائی بود. شیدایی شاه کشور به «جبران» همسر صیغه‌ای‌اش و فرزند او چنان بود که می‌خواست قاسم‌میرزا را به این لقب مفتخر سازد (امانت، همان، ۴۲۲-۴۲۳). پولاک حتی از قصد شاه برای کناره‌گیری از سلطنت به نفع قاسم‌میرزا در هفده سالگی او خبر داده است (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۹۰). این انتصاب به قول امانت در مقایسه با صاحبان این مقام در گذشته «طنزآمیز» بود (امانت، همان، ۴۲۵). عنوان امیرنظام برای یک کودک عنوانی بیش نبود. قاسم‌میرزای کودک نمی‌توانست فرماندهی اردوهای نظامی را عهده‌دار شود. به نظر امانت، قاجارها همواره افراد مورد اعتماد و در عین حال توانا را برای این سمت منصوب می‌کردند. گرچه صفت مورد اعتماد برای این افراد کاربرد داشت، اما شاه با این انتصاب نشان داد که صفت توانا همواره مصداقی برای برخی از دارندگان این عنوان نظامی نیست. این واگذاری سرآغازی برای خروج از کارکرد نظامی عنوان امیرنظام و تبدیل آن به لقبی صرف و ساده بود. از دیگر سو، میرزا آقاخان نوری وزارت لشکر را نیز به فرزندش داوودخان واگذار کرد (همان، ۴۳۰)؛ بنابراین عنوان امیرنظام در اصل برای داوودخان بود نه برای قاسم‌میرزا. با وجود تمام تلاش‌های شاه، قاسم‌میرزا عمرش به دنیا نبود و صدراعظم نیز سقوط کرد و خانواده‌اش از تمامی مناصب عزل شدند. لقب امیرنظام این بار نیز سال‌ها بدون استفاده باقی ماند. با وقفه‌ای چند ساله، در سال‌های پایانی دهه ۱۲۰۰ ق. محمدرحیم‌خان علاءالدوله به لقب امیرنظامی درآمد (اعتمادالسلطنه، همان، ۲۰۱۹-۲۰۲۰؛ بامداد، همان، ۴۰۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۸۰). پیش از اعطای این لقب به قاسم‌میرزا، دارندگان این عنوان معمولاً تجربه عملیات نظامی را داشتند. علاءالدوله نخستین کسی بود که تجربه چنین نقشی را نداشت. برخی اعطای این لقب را به جریان آشفته‌گی آن روزهای آذربایجان یعنی قیام شیخ عبیدالله گُرد منسوب می‌کنند و بر این باورند که شاه با فرستادن او به آذربایجان و اعطای این لقب به وی، او را هم مجری امور نظامی و هم اختیاردار امور اداری این ایالت کرد (احتشام‌السلطنه، همان، ۵۱). نقش علاءالدوله در پایان قیام شیخ عبیدالله کم‌رنگ‌تر از آن بود که شاه با دادن این لقب، او را مسئول سامان امور نظامی و جنگ با شیخ عبیدالله کند. پیش از

علاءالدوله، مشیرالدوله صدراعظم سال‌های میانی دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه، مأمور پایان دادن به غائله شیخ عبیدالله کرد شده بود. اگر شخصی به ملاحظه نقش آفرینی در این جریان می‌بایست به لقب امیرنظام درآید، او کسی جز مشیرالدوله نمی‌توانست بوده باشد. علاءالدوله کمترین سهم را در پایان دادن به این واقعه داشت؛ چنان‌که برخی در بیان این واقعه، حتی نامی از علاءالدوله به میان نیاورده‌اند (افشار، ۱۳۸۹: ۵۴۶). حضور علاءالدوله در ماه‌های پایانی این واقعه بود و نمی‌توان توفیق این جریان را به نام او نوشت. علاءالدوله نخستین شخص قاجاری و نخستین پیشکار آذربایجان بود که ملقب به امیرنظام شده بود. پیشکار آذربایجان همواره مجری اداری و مالی بود، نه اینکه مسئولیت نظامی نیز داشته باشد. چنین چیزی در گذشته سابقه نداشت. البته گفتنی است محمدخان زنگنه چنین عنوانی را همزمان با پیشکاری آذربایجان داشت، اما او نخست امیرنظام و پس از آن به عنوان پیشکار منصوب شده بود. احتمال می‌رود واگذاری اختیارات نظامی و اداری به یک شخص به دلیل وضعیت ویژه ایالت آذربایجان در آن سال‌های حساس و بی‌کفایتی مظفرالدین‌میرزا و اطرافیان در امور اداری بوده باشد که به اتخاذ چنین تصمیمی از سوی شاه منجر شده است. همراه شدن نام پیشکار آذربایجان با لقب امیرنظام، به رسمی تبدیل شد که تا مدتی پیشکارهای آذربایجان به لقب امیرنظام درمی‌آمدند.

با فوت علاءالدوله، حسنعلی‌خان گروسی دومین شخصی بود که با عنوان پیشکار، لقب امیرنظام نیز به نامش اضافه شد. حسنعلی‌خان از کارگزاران خوشنام و پرکار در عرصه‌های نظامی و اداری قاجار پیش از مشروطه بود. او در سال ۱۳۰۲ق. به پیشکاری آذربایجان منصوب شد که تا هفت سال بعد یعنی ۱۳۰۹ق. در این کسوت بود. گروسی اندک مدتی بعد به لقب امیرنظام درآمد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰؛ غفاری، ۱۳۶۱: ۲۰۹، ۲۲۵؛ بامداد، همان، ۳۶۲/۱). پیشکاری حسنعلی‌خان روحی تازه بر کالبد این ایالت دمید. مدت‌ها بود که آذربایجان از وجود افراد خوش‌فکر تهی و این ایالت برخلاف گذشته رنگ بی‌نظمی به خود گرفته بود. به تصریح غفاری «... به قسمی جناب معزی الیه رفتار و حرکت می‌نمود که تمام اهالی آذربایجان یاس کلی که حاصل کرده بودند، مبدل به امیدواری‌های بزرگ شد...» (غفاری، همان، ۲۳۳).<sup>۱</sup> نخستین موردی که حسنعلی‌خان در دوره پیشکاری خود در این ایالت برقرار کرد، تأمین امنیت، آرامش و رفاه نسبی برای آذربایجان و مردمانش بود. در راستای تحقق این امر، او عزل و نصب حاکمان برخی از ایالات را در دستور کار خود قرار داد (همان،

۱. غفاری در صفحاتی دیگر نوشت: «...آذربایجان را قسمی نگهداری نموده که از بدو دولت قاهره، این مملکت به این نظم نبوده...» (غفاری، ۱۳۶۱: ۲۵۷)

۲۳۱-۲۳۴). برخورد با بزهکاران و افراد شرور، دیگر گزینه‌ی او برای آذربایجان بود که این ایالات را دستخوش ناامنی قرار داده بودند. جمله «...در عهد من خلافتکار و شرارت‌کن جان به سلامت بیرون نمی‌برد» (همان، ۲۴۵)، گویای همین اخلاق امیرنظام است. صراحت و جسارت او در کار سبب شد برخی از این اشرار که توان رویارویی با مجازات‌های سنگین او را نداشتند، دست از شرارت بردارند (همان، ۲۳۲). شدت برخورد امیرنظام با موارد مختلف به‌ویژه نظارت بر عملکرد کارگزاران و افراد زیردستش چنان بود که کسی جرئت تخطی نداشت. او همچنین برخلاف دیگر پیشکارها به حساب مالی آنها نیز رسیدگی می‌کرد (همان، ۲۴۳).

امیرنظام نخستین دوره پیشکاری‌اش را در آذربایجان به مدت هفت سال (۱۳۰۲-۱۳۰۹ق) سپری کرد. در سال ۱۳۰۶ق. همزمان با سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا، مقدمات استعفا و برکناری‌اش از این ایالت فراهم شد. دومین سفر شاه به اروپا مصادف با واگذاری امتیاز انحصاری خرید و فروش توتون و تنباکو به تالبوت بود. همین موضوع موجبات شورش را در بیشتر شهرهای ایران فراهم ساخت. تبریز از کانون‌های مهم در مخالفت با عقد این قرارداد بود. مردم تبریز در واکنش به این موضوع اعلامیه‌هایی را به دیوارهای شهر چسباندند و آگهی‌های کمپانی را پاره کردند. آنها در اقدامی فراتر نماینده کمپانی را نیز به شهر راه ندادند (کسروی، ۱۳۸۵: ۲۵؛ تیموری، ۱۳۶۱: ۲۳-۲۴؛ کدی، ۱۳۵۸: ۹۶-۱۰۶؛ براون، ۱۳۷۶: ۶۳-۶۴). ولیعهد از امیرنظام خواست بر مردم سخت بگیرد. امیرنظام که خود را از بطن مردم می‌دید، تن به سخت‌گیری با مردم نداد و در نهایت مجبور به استعفا شد.

حسنعلی‌خان پس از برکناری، به حکومت کرمانشاهان، نهادند و کردستان منصوب شد. در این ایالات نیز به منظور تأمین آرامش و آسایش مردمان، اجرای مقرراتی را در دستور کار خود قرار داد (سندجی، ۱۳۷۵: ۴۰۱-۴۰۲). با جلوس مظفرالدین‌شاه، امیرنظام گروسی برای دومین بار به پیشکاری آذربایجان با این لقب درآمد. پیشکاری او در آذربایجان، با دور اول متفاوت بود. وجود اطرافیان نالایق و سودجو با روحیه امیرنظام سازگار نبود. مخبرالسلطنه با اشاره به اختلاف آنها در همان ماه‌های نخست، نوشته است: «... ولیعهد بر ضد امیرنظام تحریکات می‌کرد... امیرنظام... از پیشکاری استعفا کرد...» (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۰۹).

اوج اختلافات ولیعهد و پیشکار، در مسئله نان به وقوع پیوست. با قحطی و کمبود نان که مردم در تنگنا قرار گرفته بودند، برخی از متمولان شهر با پشتیبانی ولیعهد اقدام به احتکار گندم و غله کردند. امیرنظام در مکاتبه‌ای خواهان گشودن انبارهای غله شد که کاری از پیش نبرد. در اقدامی دیگر مردم به خانه محترکان حمله کردند. گفته شده امیرنظام در تحریک مردم نقش داشته است. ولیعهد که امیرنظام را سد راه خود می‌دید، اقداماتش را برنمی‌تافت. امیرنظام

این بار نیز استعفا کرد و با دستور صدراعظم به کرمان رفت (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۶۸، ۸۵، ۳۵۴؛ بامداد، همان، ۳۶۵-۳۶۶؛ سپهر، ۱۳۶۸، کتاب اول، ۳۰۶-۳۰۷؛ نظام السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۲۵۶-۲۵۷؛ هدایت، همان، ۹۹، ۱۰۹).

در مدتی که حسنعلی خان گروسی در تبریز اقامت داشت، نقش او بیشتر در قالب پیشکار و امور اداری جلوه‌گری می‌کرد تا امیرنظامی در معنای نظامی آن. او پیش از آن هم‌رکاب مشیرالدوله در فتنه شیخ عبیدالله بود و حمزه‌آقای منگور را مجبور به فرار کرد و لقب سالار لشکر را نیز داشت، اما از حیث نظامی چندان دخالتی نداشت. این موضوع نشان دهنده آن است که عنوان امیرنظام دیگر کارکردی به مانند گذشته نداشت، بلکه تنها به صورت یک لقب درآمده بود و بس.

بعد از امیرنظام گروسی، محمدباقرخان سردار اکرم به پیشکاری ولیعهد با لقب امیرنظام منصوب شد. او نیز صاحب پیشینه و تجارب مختلف نظامی بود.<sup>۱</sup> آخرین دریافت کننده لقب امیرنظام بعد از انقلاب مشروطه، عبدالله‌خان قراگوزلو بود که فاقد تجارب نظامی و پیشکاری آذربایجان بود (بامداد، همان، ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ اذکائی، ۱۳۶۷: ۶۱۲؛ دنسترویل، [بی تا]: ۸۳).

### نتیجه‌گیری

در پریشانی فساد اداری قاجار، فروش القاب و مناصب یکی از راه‌های مقابله با مشکل پیش رو بود. این پدیده در عصر ناصری وارد رقابتی تنگاتنگ و همه‌گیر شد. این بار همه اقشار جامعه خواستار احراز لقب بودند. در میان خیل بی‌شمار القاب، القابی مانند امیرنظام به بستری برای رقابت تبدیل نشد. گویی می‌بایست همچنان شأن و بزرگی این عنوان حتی با وجود مشکلات مالی فراوان رعایت می‌شد. لقب امیرنظام به‌طور هم‌زمان بین چندین نفر و در شهرهای مختلف دست به دست نشد. دقت در نام دارندگان و شهرها نشان می‌دهد که این لقب تنها در دو ایالت مهم آن زمان یعنی تبریز و تهران دست به دست شده است؛ جز یک مقطع کوتاه که امیرنظام گروسی با این لقب به کردستان و کرمانشاه رفت. لقب امیرنظام از القابی بود که جایگاه خود را حفظ کرد؛ چنان‌که نه مردم تقاضای داشتن آن را کردند، نه حکومت اجازه واگذاری آن را به مردم داد. همچنین لقب امیرنظام از شاخصه موروثی سایر القاب نیز دور شد.

به‌طور کلی منصب امیرنظام را می‌توان در سه جنبه و مقطع تاریخی بررسی کرد. نخست،

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک: سپهر، *یادداشت‌های ملوک‌المورخین و مرآت‌الوقایع مظفری*، کتاب دوم، صص ۹، ۱۴۰، ۱۵۶؛ روزنامه شرف، رمضان المبارک ۱۳۰۳، نمره ۴۳، صص ۱۷۴-۱۷۵.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۱۱

جنبه نظامی این سمت که از زمان واگذاری این عنوان به محمدخان امیرنظام زنگنه تا عزل میرزا تقی خان امیرکبیر را در برمی گیرد. در این مقطع عنوان امیرنظام رنگ نظامی داشت. پس از نبردهای ایران و روس، کارکرد امیرنظام به امور اداری تغییر شتابانی به خود گرفت. با وجود این تغییر، همچنان ایفای نقش نظامی را همراه با امور اداری برعهده داشت. مقطع دوم، مقطع کوتاه تشریفاتی شدن این سمت همزمان با انتصاب محمدقاسم میرزا بود. این روند آغازی برای تغییر امیرنظام از عنوان نظامی به لقب بود. مقطع سوم با تغییراتی گسترده در کارکرد، حوزه وظایف و اختیارات این منصب همراه شد که با محوریت پیشکارهای آذربایجان قابل بررسی است.

### منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون (۱۳۷۸)، *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- آل داود، علی (۱۳۹۰)، *اسناد و نامه های امیرکبیر*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- احتشام السلطنه (۱۳۷۷) *خاطرات احتشام السلطنه*، به کوشش سید مهدی موسوی، تهران: زوار.
- اذکائی، پرویز (آذر و اسفند ۱۳۶۷)، «قراگوزلوهای همدان»، *مجله آئینه*، سال چهاردهم، شماره ۹-۱۲، صص ۶۰۰-۶۱۷.
- اشرف، احمد (۱۳۶۸)، «لقب و عنوان»، در *زمینه ایران شناسی*، به کوشش چنگیز پهلوان، تهران: انتشارات میهن.
- افشار، ایرج (فروردین و تیر ۱۳۸۹)، «شش مشیرالدوله»، *مجله بخارا*، سال دوازدهم، شماره دوازدهم (پی در پی ۷۵)، صص ۴۵۱-۵۵۴.
- افضل الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل التواریخ*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- امانت، عباس (۱۳۹۳)، *قبله عالم: ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۲۴۷-۱۳۱۳)*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیر التواریخ: تاریخ قاجار از آغاز تا ۱۲۵۹ق*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: ویسمن.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۷)، *صدرالتواریخ یا تاریخ صدور: شرح حال یازده نفر از صدراعظم های پادشاهان قاجار*، تصحیح، تحشیه، توضیح و فهرست ها: محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- ..... (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳،



تهران: دنیای کتاب.

- ..... (۱۳۶۷)، *مرآة البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
- ..... (۱۳۸۹)، *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*، مقدمه و فهرس از ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۹۲)، *میرزا تقی خان امیرکبیر*، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۱-۳، تهران: زوار.
- براون، ادوارد (۱۳۷۶)، *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه مهری قزوینی، تهران: کویر.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۶۱)، *تحریم تنباکو: اولین مقاومت منفی در ایران*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- جهانگیر میرزا (۱۳۲۷)، *تاریخ نو: شامل حوادث دوره قاجاریه از سال ۱۲۶۷ تا ۱۲۴۰ قمری*، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکا.
- خان‌ملک ساسانی، احمد [بی‌تا]، *سیاستگران دوره قاجار*، ج ۱، تهران: هدایت و بابک.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳)، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نی.
- دنسترویل، لایونل چارلز [بی‌تا]، *خاطرات ژنرال دنسترویل: سرکوبگر جنگل*، ترجمه حسین انصاری، با مقدمه تحلیلی و فهرس علی دهباشی، تهران: کتاب فرزاد.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۲)، *تاریخ خوی*، تهران: توس.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۶۸)، *یادداشت‌های ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری*، با تصحیحات و توضیحات و مقدمه عبدالحسین نوائی، تهران: زرین.
- سپهر، محمدتقی خان (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه*، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۱ و ۲، تهران: اساطیر.
- سرنا، کارلا (۱۳۶۳)، *مردم و دیدنی‌های ایران: سفرنامه کارلا سرنا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- سلیمانی، کریم (۱۳۷۹)، *القاب رجال دوره قاجاریه*، تهران: نشر نی.
- سندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵)، *تحفه ناصری: در تاریخ و جغرافیای کردستان*، مقابله، تصحیح، حواشی و تعلیقات حشمت‌الله طبیبی، تهران: امیرکبیر.
- غفاری، محمدعلی (۱۳۶۱)، *خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری: نائب اول پیشخدمت باشی (تاریخ غفاری)*، به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- فلاندن، اوژن (۱۳۲۴)، *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۱*، ترجمه حسین نورصادقی، [بی‌جا]: [بی‌نا].

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۱۳

- کدی، نیکی (۱۳۵۸)، *تحریم تنباکو در ایران*، ترجمه شاهرخ قائم مقامی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵)، *تاریخ مشروطه ایران*، تبریز: اختر.
- کنت دوسرسی (۱۳۶۲)، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مجدالاسلام کرمانی، احمد (اسفند ۱۳۲۸)، «مناصب و القاب»، *یغما*، سال دوم، شماره ۱۲، صص ۵۷۴-۵۷۹.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۱، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۶۶)، *زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر*، تهران: علمی.
- نادر میرزا (۱۳۷۳)، *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، مقدمه، تصحیح و تحشیه غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: ستوده.
- *نامه‌های امیرکبیر به انضمام نوادر الامیر* (۱۳۸۴)، تصحیح و تدوین سید علی آل‌داود، تهران: نشر تاریخ ایران.
- نظام‌السلطنه مافی، حسینقلی خان (۱۳۶۲)، *خاطرات و اسناد حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی*، به کوشش معصومه مافی و دیگران، باب اول، تهران: نشر تاریخ ایران.
- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه الصفای ناصری*، به تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر، ج ۹، بخش دوم (۱۴)، تهران: اساطیر.
- ..... (۱۳۸۵)، *تاریخ روضه الصفای ناصری*، ج ۱۰ (۱۵)، تصحیح و تحشیه جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴)، *خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*، تهران: کتابفروشی زوار.
- ..... (۱۳۶۳)، *گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت*، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نقره.

روزنامه‌ها

- شرف، نمره ۴۳، رمضان المبارک ۱۳۰۳.
- وقایع اتفاقیه، نمره ۴۲، بیست و ششم محرم الحرام ۱۲۶۸.
- وقایع اتفاقیه، نمره ۴۴، دهم صفر المظفر ۱۲۶۸.

**List of sources with English handwriting**

**A) Newspapers**

- *Šaraf*, No. 43, Ramazān 1303.
- *Waqāye'-e Ettefāqīye*, No. 42, 26 Mūharram 1268.
- *Waqāye'-e Ettefāqīye*, No. 44, 10 Šafar 1268.

**B) Books**

- Ādamīyat, Fereydūn (1378 Š.), Amīr Kabīr va Irān, Tehran: Kārazmī.
- Afzal al-Molk, Gōlām Hosin (1361 Š.), Afzal al-Tavārīk, Edited by Mansūreh Eteḥādīyeh (Nezām Māfi) va Sīrūs Sa'dvandīyān, Tehran: Našr- Tārīk-e Irān.
- Āl Davūd, 'Alī (1390 Š.), Asnād va Nāmeḥā-ye Amīr Kabīr, Tehran: Sāzmān-e Asnād va Ketābkāneh Mellī Iran.
- Amānat, 'Abbās (1393 Š.), Qebleh 'Ālam: Nāser al-Dīn Šāh-e Qājār va Pādešāhī-e Irān (1247-1313), Translated by Hasan Kāmšād, Tehran: Kārnāmeḥ.
- Amanat, Abbas (2011), "AMIR NEZAM", Encyclopaedia Iranica, Vol I, Fasc 9, pp. 965-966.
- Afšār, Īraj (1389 Š.), "Šeš Mošīr al-Dola 1," Boḡarā, 12, No. 12, Farvardīn, Tīr, pp. 451-554.
- Ašraf, Aḡmad (1368 Š.), "Laqab va 'Onvān," in Zamīneh-ye Irānšenāsī, Edited by Čangīz Pahlavān, Tehran.
- Azkāei, Parvīz (1367 Š.), "Qarāgozlūhā-ye Hamadān," Āyanda, 14, No. 9-12, Āzar – Esfand, pp. 600-617.
- Bāmdād, Mahdī (1371 Š.), Šarḥ-e Hāl-e Rejal-e Irān dar Qarn-e 12 va 13 va 14 Hejrī, Vol. 1-3, Tehran: Zavvār.
- Brown, Edward (1376 Š.) Enqelāb-e Mašrūḡīat-e Irān, Translated by Mehrī Qazvīnī, Tehran: Kavīr.
- Eḡtešām al-Saltāneh (1377 Š.), Kāterāt-e Eḡtešām al-Saltāneh, Edited by Sayyid Mahdī Mūsāvī, Tehran: Zavvār.
- E'temād-al-Saltāna, Moḡammad Hasan Khān (1367 Š.), Merāt al-Boldān, ed. 'A. H. Navā'i va Mīr Hāšem Moḡadeḡ, Vol. 2, Tehran: Danešgāh-e Tehrān.
- E'temād-al-Saltāna, Moḡammad Hasan Khān (1389 Š.), *Ruz-nāma-ye kāterāt*, ed. I. Afšār, Tehran: Amīr Kabīr.
- E'temād-al-Saltāna, Moḡammad Hasan Khān (1357 Š.), Šadr al-Tavārīk yā Tārīk-e Šodūr: Šarḥ-e Hāl-e Yāzdah Nafar az Šadr-e Azamhā-ye Pādešāhān-e Qājār. Ed. by Moḡammad Mošīrī, Tehran: Rūzbehān.
- E'temād-al-Saltāna, Moḡammad Hasan Khān (1363 Š.), *Tārīk-e montazam-e Nāšeri*, ed. M. I. Rezvānī, Vol. III, Tehran: Doyāye Ketāb.
- 'Eteżād al-Saltāneh, 'Alī Qolī Mīrzā (1370 Š.), Eksīr al-Tavārīk: Tārīk-e Qājār az Āgāz tā 1259 AH, ed. Jamšīd Kīānfar, Tehran: Vīsmān.
- Eqbāl Āštīānī, 'Abbās (1392), Mīrzā Taqī Kān Amīr Kabīr, ed. I. Afšār, Tehran: Danešgāh-e Tehrān.
- Ġafārī, Moḡammad 'Alī (1361 Š.), Kāterāt va Asnād-e Moḡammad 'alī Ġafārī: Nāyeb Avval-e Pīškematbāšī (Tārīk-e Ġafārī), ed. Mansūreh Eteḥādīya va Sīrūs Sa'dvandīyān, Tehran: Našr- Tārīk-e Irān.
- Hedayat, Mehdiqolī kān (1344 Š.), Kāterāt o katarāt: tuša-i az tārīk-e šeš pādšāh wa guša-i az tārīk zendagi-e man, Tehran: Zavvār.
- Hedayat, Mehdiqolī kān (1363 Š.) Gozāreš-e Irān: Qājāriya wa mašrūḡīyat, ed. by Moḡammad-'Alī Sawtī, Tehran: Noqra.
- Hedayat, Rezā Qolī kān (1380 Š.), Tārīk-e Rozāt al-Šafā Nāšeri, ed. Jamšīd Kiyānfar, Vol.

- 9, Part 2 (14) Tehran: Asāṭīr.
- Hedāyat, Rezā Qolī k̄ān (1385 Š.), *Tārīk-e Rożat al-Şafā Nāşerī*, ed. Jamşīd Kiyānfar, Vol. 10, (15) Tehran: Asāṭīr.
  - Jahāngīr Mīrzā (1327 Š.), *Tārīk-e No: Şāmel-e Havādeţ-e dore-ye Qājārīye az Sāl-e 1240 tā 1267 Qamarī*, ed. Abbas Eqbāl, Tehran: Ketābkāneh ‘Alī Akbar ‘Elmī va Şorakā.
  - K̄ān-Malek Sāsānī, Aḥmad (1338 Š.), *Sīāsatgarān-e dawra-ye Qājār*, Vol. 1, Tehran: Hedāyat and Bābak.
  - Kasravī, Aḥmad (1385 Š.), *Tārīk-e maşruţa-ye Irān*, Tabrīz: Aḳtar.
  - K̄āvārī Şīrāzī, Mīrzā Fazl allāh (1380 Š.), *Tārīk-e Zolqarnein*, ed. By N. Afşārfar, Vol. 2, Tehran: Vezārat-e FARhang va Erşād-e Eslāmī va Ketābkāneh, Mūzeh va Markaz-e Asnād-e Majles-e Şorā-ye Eslāmī.
  - K̄ūrmōji, Moḥammad Jafar (1363 Š.), *Ḥaqāyeq al-Aḳbār-e Nāşerī*, ed. Ḥosein Kādīv Jam. Tehran: Ney.
  - Makkī, Hosien (1366 Š.), *Zendagānī-e Mīrzā Taqī K̄ān Amīr Kabīr*, Tehran: ‘Elmī.
  - Mostowfī, Abd-Allāh (1377 Š.) *Şarḥ-e zendegānī-e man: tāriq-e ejtemā’i wa edārī-e dowra-ye Qājariya.*, Vol. 1, Tehran, Zavvār.
  - Nader Mīrzā (1373 Š.), *Tārīk va Joḡrāfiyā-e Dār al-Saltāna Tabrīz*, ed. Ğolām Rezā Ṭabāṭabāee Majd, Tabriz: Sotūdeh.
  - Nāmāhā-ye Amīr Kabīr be Enzemām-e Navāder al-Amīr (1384 Š.), ed. Sayyid ‘Alī Āl Dāvūd, Tehran: Naşr- Tārīk-e Irān.
  - Neẓām-al-Saltāna, Ḥoseinqoli Khan (1362 Š.), *Kāterāt va asnād-e Ḥosaynqoli Khān Neẓām-al-Saltāna Māfi*, ed. M. Neẓām Māfi et al., Part 1, Tehran: Naşr-e Tārīk-e Irān.
  - Rīāḥḥī, Moḥammad Amīn (1372 Š.), *Tārīk-e Koī*, Tehran: Tūs.
  - Sanandajī, Mīrzā Şokr allāh (1375 Š.), *Toḥfeh Nāşerī: dar Tārīk va Joḡrāfiā-ye Kordestān*, ed. Heşmat allāh Ṭabībī, Tehran: Amīr Kabīr.
  - Sepehr, Abd’ul Hosein K̄ān (1377 Š.), *Yāddāsthā-ye Malek al-Movarekīn va Merāt al-Vaqāye’ Moẓafarī*, ed. ‘A. H. Navā’ī, Tehran: Zarrīn.
  - Soleymānī, Karīm (1379 Š.), *Alqāb-e Rejāl-e dore-ye Qājārī-e*, Tehran: Ney.
  - Taymūrī, Ebrāhīm (1361 Š.), *Taḥrīm-e Tanbākū: Avvalīn Moqāvemāt-e Manfī dar Irān*, Tehran: Ketābhā-ye Jībī.

### C) Articles

- Majd al-Eslām, Kermānī (1328 Š.), “Manāşeb va Algāb,” *Yaḡmā*, 2, No. 12, Esfānd, pp. 574-579.
- Amānat, ‘Abbas (2001), “AMĪR NEZĀM,” *Encyclopædia Iranica*, I/9, pp. 965-966.

### Refereneces in English, French and German

- de Sercey, F. E. (1928), *Une ambassade extraordinaire: La Perse en 1839-1840*, Paris.
- Dunsterville, L. C. (1920), *The Adventures of Dunsterforce*, London.
- E. Flandin and P. Coste (1843-54), *Voyage en Perse pendant les années 1840 et 1841*, 8 vols., Paris.
- Keddie, Nikki (1966), *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892*.
- Polak, Jakob Eduard (1865), *Persien: das Land und seine Bewohner; Ethnographische Schilderungen*, Leipzig Brockhaus.
- Serena, C. (1883), *Hommes et choses en Perse*, Paris.

## A Look at the Office of the Amir Nizam in the Qajar Period<sup>1</sup>

Abbas Ghadimi Gheydari<sup>2</sup>  
Mohaddeseh Hashemilar<sup>3</sup>

Receive: 14/5/2019  
Accept: 25/1/2020

### Abstract

Titles are one of the most important indicators of recognizing bureaucratic structure. The titles of political, military, administrative, and financial issues and their understanding of the impact of political, social, and economic developments are a double-sided process that should be taken into account in re-examining Iran's social and administrative history. The Qajar bureaucracy was a wide range system, and the titles in this office had special appellation and functions. One of the special titles of the Qajar era was the office of "Amir Nizam". This title was one of the new military titles in the structure of the newly emerged Qajar Army that faced ups and downs and changes in the Qajar era. The specific needs of the society of that time led to the change of function of the Amir Nizam from military to administrative. The developments of the Mid-Qajar era also reduced the Amir Nizam from a high official to a mere ceremonial nickname. This article examines the reasons and the necessities of this office, looking at the personalities of the holders, duties, and functions of this office.

**Key words:** Amir Nizam, Titles , Qajar, Army, Administrative structure

---

1. DOI: 10.22051/hii.2020.22665.1813

2. Associate professor, Department of History, Tabriz University; [ghadimi@tabrizu.ac.ir](mailto:ghadimi@tabrizu.ac.ir)

3. MA in History of Iran, Tabriz University (Corresponding Author);  
[Mohaddeseh\\_hashemilar@yahoo.com](mailto:Mohaddeseh_hashemilar@yahoo.com)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۴۴-۱۱۷

## دیوان محاسبات و مسئله پرداخت حقوق در دوره قاجار (۱۳۲۷-۱۳۲۹ق)<sup>۱</sup>

امین محمدی<sup>۲</sup>

علیرضا ملایی توانی<sup>۳</sup>

سید محمدرحیم ربانی زاده<sup>۴</sup>

تاریخ ارسال: ۹۸/۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۷/۱۳

### چکیده

پرداخت حقوق کارکنان کشوری و لشکری یکی از چالش‌های مهم حکومت قاجار بود. افزایش روزافزون تعداد حقوق‌بگیران، تأخیر در پرداخت‌ها یا برقراری حقوق‌های بی‌محل، مسئله پرداخت حقوق را به چالشی بزرگ تبدیل کرده بود. روش‌های سنتی و استخدام مستشاران خارجی هیچ‌یک نتوانست این مشکل را حل کند. پس از مشروطیت، دولت و مجلس برای حل این مسئله سازوکارهای نظارتی مستقل ایجاد کردند تا هم از استفاده نادرست درآمدهای کشور جلوگیری کنند و هم روند پرداخت حقوق کارکنان تسریع شود. در همین راستا، دیوان محاسبات با هدف نظارت بر مالیه، به‌ویژه سامان دادن به اوضاع آشفتۀ پرداخت حقوق کارکنان تشکیل شد. مسئله اصلی این پژوهش، از یک سو بررسی علت و ضرورت تشکیل دیوان محاسبات و از سوی دیگر، بررسی عملکرد آن در نحوه رویارویی با مسئله پرداخت حقوق کارکنان دولت است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تأخیر فراوان در تصویب قانون دیوان محاسبات، وجود نواقص زیاد در نظام‌نامه داخلی، ناتوانی در احضار صاحب‌جمعان و تسویه حساب آنها، نبود تخصص و تجربه در میان اعضای دیوان و گسترده بودن دامنه مسئله پرداخت حقوق، موجب ناکارآمدی دیوان محاسبات و در نهایت انحلال آن شده بود.

واژه‌های کلیدی: دیوان محاسبات، مالیه، دوره قاجار، مشروطیت، اسناد تاریخی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.26698.2031

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)؛

Amin.Mohammadi64@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ mollaiynet@yahoo.com

۴. استادیار گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ rabbanizadeh@ihcs.ac.ir

#### مقدمه

در منابع تاریخی مربوط به دوره آقامحمدخان قاجار، گزارشی درباره ناتوانی حکومت در پرداخت به موقع حقوق کارکنان کشوری و لشکری یا ناکافی بودن حقوق آنها در دست نیست. شاید مهم‌ترین دلیل آن کوچک بودن دولت و نیز تأمین بسیاری از مخارج قشون از طریق غنایم جنگی باشد. با روی کار آمدن فتحعلی‌شاه و افزایش شمار حقوق‌بگیران در پی تشکیل وزارتخانه‌های چهارگانه و نیز هزینه‌های جنگ فرسایشی با روسیه، به تدریج پرداخت حقوق کارکنان کشوری و لشکری صورتی نامنظم و ناکافی به خود گرفت. این وضعیت در دوران حکومت محمدشاه و به‌ویژه با دست و دلبازی‌های صدراعظم صوفی مسلکش، حاجی میرزا آقاسی بحرانی شد. میرزا آقاسی بدون توجه به تأمین منابع مالی، به صورت گسترده برای بسیاری از اشخاص حقوق تعیین کرد و بر حقوق بسیاری دیگر نیز افزود (نواب طهرانی، ۱۳۷۶: ۸۰). این وضعیت در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه و در دوره صدارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر ابعاد پیچیده‌تری پیدا کرد؛ به گونه‌ای که تأمین حقوق‌های عقب افتاده، کاهش میزان حقوق کارکنان و قطع حقوق درباریان فاسد، به دغدغه اصلی حکومت تبدیل و باعث بروز دشمنی‌های فراوان با امیرکبیر شد و زمینه برکناری و قتل او را فراهم آورد (روزنامه کاهو، ۱۳۸۷: ۳).

تشکیل وزارتخانه‌های مختلف در زمان ناصرالدین‌شاه، روزبه‌روز بر شمار حقوق‌بگیران افزود و بخش بزرگی از بودجه سالانه دولت را بلعید (ساکما، ۲۳۹۳/۲۳۳۲). در ادامه، مطالبات انباشته شده و ضعف حکومت مرکزی در زمان مظفرالدین‌شاه، بر دامنه بحران پرداخت حقوق‌ها افزود. منتقدان دیوان استیفاء، عامل اصلی این وضعیت را نبود دستگاه نظارتی مقتدر می‌دانستند (ساکما، ۲۹۵/۷۲۵۸). فقدان نظارت روشمند بر مالیه موجب شد تا حکام ولایات با کمک مستوفیان برای اشخاصی که وجود خارجی نداشتند، حقوق تعیین کنند و یا با تعلل در پرداخت حقوق، برات حقوق‌بگیر را به قیمتی بسیار پایین بخرند (ساکما، ۱۶۲۰۲/۲۴۰). پس از مشروطه، دولت و مجلس تلاش کردند با ایجاد اصلاحات و تأسیس سازوکارهای جدید مالی، نابسامانی حاکم بر مالیه را پایان دهند و مسئله پرداخت حقوق را با این اصلاحات حل کنند. به همین منظور، دیوان محاسبات با هدف نظارت بر مالیه و ساماندهی اوضاع آشفته پرداخت حقوق تأسیس شد.

با توجه به آنچه که گفته شد، مسئله اصلی این پژوهش تأمل در چرایی تشکیل دیوان محاسبات و بررسی اقدامات این دیوان در برابر مسئله پرداخت حقوق است. نتیجه این بررسی می‌تواند علل ناکامی حکومت در غلبه بر مسئله پرداخت حقوق کارکنانش را نشان دهد و

برخی معضلات کنونی پرداخت حقوق را ریشه‌یابی کند.

تنها پژوهش تاریخی که تاکنون دیوان محاسبات عصر مشروطه را به صورت مستقل مورد بررسی قرار داده، مقاله «تحلیل عملکرد دیوان محاسبات پس از مشروطه» اثر محمدجواد مرادی‌نیا است. وی شرحی مختصر از شکل‌گیری دیوان محاسبات و موانع کار آن را ارائه کرده است. به نظر می‌رسد منابع ناکافی باعث شده است نویسنده نتواند شرحی جامع از سازوکار دیوان محاسبات و علل ناکامی آن را ارائه کند. مهم‌ترین نکته‌ای که در این مقاله از چشم نویسنده دور مانده، تاریخ پایان کار دیوان محاسبات است که هیچ اشاره‌ای به انحلال دیوان محاسبات و تأسیس سازوکارهای نظارتی دیگر نشده است (مرادی‌نیا، ۱۳۹۴: ۳۲-۴۷). در موضوع پرداخت حقوق در دوره قاجار، تنها پژوهش موجود مقاله «چالش و موانع موجب قشون در ایالت کرمانشاهان دوره قاجار» می‌باشد که به صورت مشترک توسط محمدجواد مرادی‌نیا و مطلب مطلبی به نگارش درآمده است. در این مقاله، نویسندگان موانع مختلف عدم پرداخت موجب افواج و سواره‌های کرمانشاه و پیامدهای آن را بررسی کرده‌اند. این اثر تنها به موضوع قوای نظامی محدوده جغرافیایی کرمانشاه پرداخته، اما برخی یافته‌های آن قابل تطبیق با سایر حقوق‌بگیران کل کشور است (مرادی‌نیا و مطلبی، ۱۳۹۷: ۱۶۵-۱۸۰).

با توجه به آنچه که گفته شد، در مقاله پیش رو تلا شده است تا با تحلیل محتوای اسناد وزارت اقتصاد و دارایی، اسناد بیوتات سلطنتی و مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ضمن تشریح ضرورت تشکیل دیوان محاسبات و ترسیم ساختار و وظایف آن، به بررسی مسئله پرداخت حقوق و اقدامات دیوان محاسبات برای حل این مسئله پرداخته شود و در نهایت به این پرسش پاسخ دهد که آیا دیوان توانست مسئله پرداخت حقوق را حل کند یا خیر؟

### پرداخت حقوق در دوره قاجار

پرداخت حقوق یکی از مهم‌ترین مخارج مالیه حکومت قاجاریه بود که بخش بزرگی از بودجه کشور صرف آن می‌شد (جمالزاده، ۱۳۶۲: ۱۵۰). براساس دفاتر توجیها<sup>۱</sup> دوره قاجار، طیف گسترده‌ای از خوانین و شاهزادگان قاجار، کارکنان بیوتات سلطنتی، اطبا و جراحان، سفرا، کارکنان کشوری و لشکری، روحانیان و سادات، زنان شاه و درباریان، سران ایلات و طوایف، معلمان دارالفنون، مستشاران خارجی و مهاجران افغانی و ارمنی، از حکومت حقوق دریافت می‌کردند (ساکما، ۲۳۲/۲۴۲۸؛ ساکما، ۲۳۲/۱۵۵۸). بنا بر گفته دکتر مصدق که در آن زمان به عنوان مستوفی در خدمت شاهان قاجار بود، در این دوره طبقات زیادی از علما، وزرا، رجال و

۱. دفاتر ثبت اسناد هزینه‌های حکومت در یک سال (تصویر شماره ۲).



نسوان از مالیه کشور حقوق می گرفتند و به طور کلی چهار عامل باعث پرداخت حقوق به اشخاص می شد:

الف. در ازای خدمات انجام شده؛

ب. به عنوان تخفیف مالیاتی؛

ج. قرابت با مقام سلطنت؛

د. از جهت وراثت؛ زیرا دو ثلث حقوق متوفی - اگر اولاد و عیال داشت - به وراثت او می رسید (مصدق، ۱۳۶۴: ۴۳).

پس از مرگ حقوق بگیران، حقوق آنها به بازماندگان منتقل می شد. اگر متوفی وارث داشت، یک سوم حقوق او و در صورتی که بدون وارث بود، تمام آن توسط دولت ضبط می شد (همو، همان، همان جا). در بسیاری موارد به ویژه در زمان صدارت امین السلطان، حقوق صاحب منصب متوفی به صورت کامل به ورثه منتقل می شد و اگر متوفی فاقد ورثه بود، حقوق او به بستگان نزدیکش داده می شد (افضل الملک، ۱۳۶۱: ۴۷؛ ساکما، ۲۴۰/۱۰۷۴۸۶).

سازوکار پرداخت حقوق به این صورت بود که ابتدا فرمان یا حکمی صادر می شد (فراستی، ۱۳۷۲: ۷۸؛ ساکما، ۲۴۰/۱۰۷۴۸۴)، سپس مستوفی برات نویس براساس فرمان یا حکم، برات مواجب را در وجه شخصی صادر و ظهر آن را مهر می کرد (ساکما، ۲۴۰/۱۰۷۴۸۴؛ مصدق، ۱۳۰۴: ۱۱۰)، سپس «عزب دفتر»<sup>۱</sup> برات را کنترل و صحت آن را تأیید می کرد و در ظهر سند عبارت «ملاحظه شد» را می نوشت (ساکما، ۲۴۰/۱۰۷۵۰۵). در ادامه، وزیر مالیه یا مستوفی الممالک پس از بررسی صحت برات، آن را مهر می کردند و در مرحله بعد صدراعظم برات را به مهر خود می رساند. مرحله نهایی، تأیید و صحت شاه بود که پس از آن برات قابل وصول می شد (مصدق، ۱۳۰۴: ۱۱۱؛ ساکما، ۲۴۰/۲۵۴۰۴).

در این دوره، پرداخت حقوق با ابزارهای مختلفی انجام می گرفت. حقوق کارکنان کشوری و لشکری عموماً با استفاده از برات دیوانی پرداخت می شد (محمدی و ثمره حسینی، ۱۳۹۴: ۲۱۸). در مواقعی نیز حقوق برخی صاحب منصبان را با استفاده از برات تجارتي صادر شده از تجار و تجارتخانه ها پرداخت می کردند (آلبوم ۴۸۸ بیوتات سلطنتی، ص ۹۴). هنگامی که حقوق تعیین شده کفاف مخارج کارکنان را نمی داد، دولت با عناوین مختلف، مثل «انعام» و «مدد معاش» مبالغی به آنها پرداخت می کرد (ساکما، ۲۴۰/۵۴۷۶۸).

یکی دیگر از شیوه های مرسوم پرداخت حقوق در دوره قاجار، اعطای تیول بود. در رسم تیول به جای اینکه حقوق صاحب منصب را هر ساله به یک محل نامعین حواله کنند، یک محل

۱. محاسب و مستوفی درجه سوم (لغتنامه دهخدا).

ثابت برای آن تعیین و وصول مالیات آن محل را به جای حقوق تعیین شده واگذار می‌کردند (روزنامه کاوه، ۱۲۸۷: ۴). تیول به تدریج باعث ضرر حکومت می‌شد؛ زیرا درآمد مالیاتی که به تدریج به صاحب تیول می‌رسید، از حقوق اولیه او بیشتر می‌شد (روزنامه کاوه، ۱۲۸۷: ۴)؛ به همین دلیل این رویه در مجلس اول شورای ملی ملغی شد (مصدق، ۱۳۶۴: ۹۰).

در دوره قاجاریه مانند ادوار گذشته، حقوق دیوانی از محل خزانه مرکزی یا مالیات‌های ایالات و ولایات پرداخت می‌شد (مصدق، ۱۳۰۴: ۱۰۹-۱۱۰). اغلب هیچ حقوقی پرداخت نمی‌شد مگر اینکه قبلاً محل پرداخت آن تعیین شده باشد (مصدق، ۱۳۶۴: ۳۳). در جاهایی مانند استرآباد که درآمدهای مالیاتی کفاف مخارج را نمی‌داد، برای تأمین بودجه پرداخت حقوق اشخاص، از تهران وجه نقد ارسال می‌شد (ساکما، ۲۴۰/۰۰۰۰۷۶). عده زیادی از حقوق‌بگیران ساکن مرکز، از ترس اینکه مبدا خزانه دچار بی‌پولی شود و در پرداخت حقوق آنان تأثیر بگذارد، حقوق خود را در کتابچه‌های دستورالعمل ایالات و ولایات می‌نوشتند و هرگاه یک والی یا حاکم بدبدهی منصوب می‌شد، برای اینکه دچار بدحسابی او نشوند، محل پرداخت حقوقشان را تغییر می‌دادند (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۷؛ مصدق، ۱۳۶۴: ۴۴).

پس از پیروزی مشروطیت، برخی تغییرات در سازوکار پرداخت حقوق کارکنان به وجود آمد. از جمله اینکه مقرر شد حقوق اشخاص پیش از پرداخت به تصویب مجلس شورای ملی برسد. در اوایل مشروطیت، مجلس اول شورای ملی «انجمن مالیه» را مسئول رسیدگی به امور پرداخت حقوق کرد. یکی از اقدامات این انجمن، تعدیل حقوق برخی اشخاص بود. از حقوق صدهزار نفر که بیشتر آنها شاهزاده و بزرگان قاجار بودند و یک میلیون در سال حقوق داشتند، مبالغ بسیاری کاسته شد. برای مثال، شعاع‌السلطنه ۱۱۵ هزار تومان، ظل‌السلطان ۷۵ هزار، کامران‌میرزا ۲۹ هزار تومان و سالارالدوله و عضدالدوله هر یک ۲۴ هزار مواجب داشتند که برای هر یک از آنها ۱۲ هزار مقرر کردند و باقی آن حذف شد (روزنامه کاوه، ۱۲۸۷: ۳).

### ضرورت تشکیل دیوان محاسبات

مالیه ایران در دوره قاجار فردمحور بود؛ به این معنی که اگر صدراعظم و مستوفی‌الممالک (یا وزیر مالیه) افرادی قدرتمند و بادرایت بودند، امور مالیه قوام پیدا می‌کرد، اما با سهل‌انگاری و ضعف هر یک از آنها نظام مالی کشور تا آستانه فروپاشی پیش می‌رفت. برای مثال، در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری افزایش شمار حقوق‌بگیران که اغلب از نزدیکان او بودند، باعث برهم خوردن تعادل بین مداخل و مخارج کشور شد و مالیه در آستانه ورشکستگی قرار گرفت (آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶: ۴۲۲-۴۳۱). نبود سازوکار نظارتی مستقل یکی از اصلی‌ترین معضلات

مالیه ایران بود. در این دوره، چرخه صدور حقوق به صورتی بود که برای تمامی اشخاص دخیل در آن امکان سودجویی، سوءاستفاده و تخلف فراهم می‌آمد. از جمله مهم‌ترین مسائلی که در نبود نظارت مستقل بر پرداخت حقوق، حکومت را با چالش روبه‌رو می‌کرد، موارد زیر بود:

- **برقراری حقوق بی‌محل:** هرگاه حقوق دیوانی بدون تخصیص اعتبار برای کسی برقرار می‌شد یا افزایش می‌یافت، حقوق‌بگیر برای وصول آن با مشکلات زیادی مواجه می‌شد؛ برای مثال، حاجی میرزا آقاسی اغلب با درخواست افزایش حقوق‌ها، بدون توجه به توان مالی دولت موافقت می‌کرد و این کار باعث بروز مشکلات مالی بسیار می‌شد (واتسن، ۱۳۴۰: ۲۵۳). چنان‌که در سال ۱۲۹۲ق. برای پرداخت حقوق افواج حدود ۱۵ هزار تومان برات بی‌محل به کرمانشاه حواله شد که حاکم آن ولایت از پرداخت آنها ناتوان بود (ساکما، ۲۹۵/۷۳۹۰). این وضعیت در نهایت سبب به وجود آمدن مسئله «برات کهنه» شد. یعنی برات‌هایی که پس از گذشت چند سال هنوز وصول نشده بودند (ساکما، ۲۹۵/۷۴۳۰). میزان برات‌های کهنه یا بی‌محل در اوایل دوره مشروطه میلیون‌ها تومان برآورد شده است (شوستر، ۱۳۹۴: ۷۵).

- **تأخیر در پرداخت حقوق:** در این دوره، تأخیر در پرداخت قوای نظامی به تدریج به امری متعارف تبدیل شد. در نتیجه این وضعیت، قوای نظامی به دزدی و رشوه‌گیری، تحصن و شورش سوق داده می‌شدند. در زمان ناصرالدین‌شاه بست‌نشینی به دلیل تأخیر در پرداخت حقوق رواج یافت. به علت پیامدهای سیاسی بست‌نشینی، اغلب پس از رسیدن خبر آن به شاه، او دستور پیگیری و پرداخت سریع حقوق بست‌نشینان را صادر می‌کرد (ساکما، ۲۹۵/۷۳۹۷). گاهی اوقات نیز حکومت برای جلوگیری از اغتشاش قوای نظامی، از تجار استقراض و حقوق آنها را پرداخت می‌کرد (ساکما، ۲۴۰/۵۴۷۶۴). این وضعیت علاوه بر ایجاد ناامنی، باعث اختلال در وصول مالیات‌ها نیز می‌شد؛ زیرا حکومت اغلب با کمک قوای نظامی مالیات را وصول می‌کرد (ساکما، ۲۴۰/۵۱۹۲۸). لرد کرزن بر این باور است که در دوره قاجار بخش زیادی از حقوق قوای نظامی به جیب حکام ولایات می‌رفت (کرزن، ۱۳۸۰: ۲۶۱/۱). در بسیاری مواقع، تأخیر در پرداخت باعث می‌شد حقوق‌بگیر برات حقوقش را به مبلغی بسیار کمتر بفروشد. شواهد نشان می‌دهد که در زمان محمدشاه قاجار، برات مواجب به بهای یک‌دهم آن توسط تجار غربی خریداری می‌شد (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۳۹۷). تأخیر در پرداخت حقوق سفرا نیز از مشکلات دائم حکومت قاجار بود. برای مثال، میرزا ملکم‌خان همواره از تأخیر ارسال حقوقش که گاه حدود یک سال به طول می‌انجامید، گلایه می‌کرد و معتقد بود بی‌پولی سفیر ایران به حیثیت سفیر و کشور لطمه وارد می‌کند (قائم‌مقامی، ۱۳۵۰: ۲۹۱).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۸۷ / ۹۸

همچنین در سال‌های آغازین پس از مشروطیت، چند مورد خودکشی کارکنان دولت به دلیل عدم دریافت مواجب گزارش شده است (ساکما، ۲۴۰/۵۴۷۸۴).

- **پدیده مواجب‌سازی:** مواجب‌سازی یکی از موارد اصلی تخلف مستوفیان بود (مصدق، ۱۳۶۴: ۵۰). برای نمونه، یک مستوفی می‌توانست برای فرزند خود با اسامی مختلفی چون ملاعلی، میرزا علی، علی آقا و علی‌خان مواجب تعیین کند (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۷/۲). روایت عین‌السلطنه درباره این موضوع، به وضوح از وضعیت اسفناک مواجب‌سازی حکایت دارد: «دیروز بروات میرزا عنایت [را] که سابقاً نویسنده میرزا حسن مستوفی قزوین بود آوردند به مهر رسید. قریب چهارصد تومان نقد، سی خروار جنس بود. خودش گاهی [به اسم] ملا عنایت مستمری می‌برد و گاهی میرزا عنایت سررشته‌دار، گاهی عنایت‌الله. یک پسر دارد میرزا حسین. یک جا میرزا حسن بود، یک جا میرزا حسین، دو جا هم ملا حسن و ملا حسین (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۲۰۴/۲).

البته براساس برخی گزارش‌ها، دیگر مقامات صاحب‌نفوذ نیز به انجام این تخلف مبادرت می‌کردند. برای مثال، برای یک فوج به تعداد ۱۲۰ نفر مواجب می‌گرفتند؛ درحالی‌که تعداد سربازان آن فوج تنها ۸۰ نفر بود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۸۸).

- **حقوق متوفی:** همان‌طور که گفته شد، پس از مرگ حقوق‌بگیر دوسوم حقوق به بازماندگان اختصاص می‌یافت و یک‌سوم آن را دولت برای مصارفی چون افزایش حقوق کارکنان استفاده می‌کرد. سازوکار حاکم بر این عمل به صورتی بود که سوءاستفاده‌های زیادی توسط مستوفیان انجام می‌شد (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۷؛ ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۴۱)؛ یا خانواده متوفی بدون اعلام فوت حقوق‌بگیر، به دلیل نبود نظارت تا مدت‌ها حقوق او را به صورت کامل دریافت می‌کرد (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۶).

- **حساب‌سازی مباشران و صاحب‌جمعان:** حسابرسی مالی وزارتخانه‌ها، ایالات و ولایات نیز توسط مستوفیان انجام می‌شد. به این صورت که قبل از نوروز هر سال، مستوفیان درآمدهای مالیاتی و مخارج خود را در دفاتر ثبت می‌کردند و پس از کسر هزینه‌ها از درآمدها، اضافه آن را به خزانه مرکزی می‌فرستادند. در پایان، دفاتر آنها توسط مستوفیان مرکز بررسی و صحت آنها تأیید یا رد می‌شد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳۹۳/۱). از آنجا که حکام ولایات می‌توانستند مستوفیان را از نزدیکان خود انتخاب کنند، امکان هر گونه فساد در این حسابرسی‌ها وجود داشت (ساکما، ۲۹۵/۷۲۵۸)؛ به این صورت که صاحب‌منصبان به جای پرداخت مالیات، با تهیه فهرستی از هزینه‌های غیرواقعی، بدهی خود را تسویه یا خود را طلبکار دولت می‌کردند

نظام السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۵۵۱/۳). این کار بیشتر توسط حکام ولایات انجام می‌شد (عین السلطنه، ۱۳۷۴: ۱۱۲۷/۲). از اواخر دوره ناصرالدین‌شاه تا استقرار مشروطیت، رسیدگی به محاسبات مالی ولایات و صاحب‌جمعان به صورت نامنظم انجام می‌گرفت و در این مدت به واسطه نرسیدن محاسبات، اغلب بروات ارباب حقوق در دست مردم باقی می‌ماند (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). این وضعیت به بحرانی شدن اوضاع مالیه منجر شد و یکی از زمینه‌های شکل‌گیری مشروطه نیز بود. پس از پیروزی مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی، نظارت بر پرداخت حقوق به منظور سامان دادن به اوضاع کشور، در اولویت قرار گرفت. با این همه، در دو سال نخست بعد از مشروطیت نیز امور مالی کشور کماکان آشفته بود و به گفته یکی از نمایندگان «هیچ معلوم نیست که چه حواله داده می‌شود و چه خرج می‌شود» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۶، جلسه ۱). بنا بر همین ملاحظات، برخی نمایندگان به این نتیجه رسیده بودند که «تا دیوان محاسبات نباشد امور مالیه ما اصلاح نمی‌شود» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۶، جلسه ۱).

#### ساختار اداری دیوان محاسبات

نمایندگان مجلس شورای ملی به پیشنهاد «مسیو بیزو» یکی از مستشاران مالیه، قانون دیوان محاسبات کشور ایتالیا را به عنوان الگو انتخاب کردند. دلیل این انتخاب آن بود که قانون مذکور در قیاس با قوانین دیوان محاسبات کشورهای دیگر کامل‌تر بود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۵۳). براساس ماده ۲۲ قانون تشکیل دیوان محاسبات، شرایط انتخاب شدن برای عضویت در دیوان مذکور عبارت بود از: «۱. [داشتن] تبعیت ایران؛ ۲. سن چهل برای ریاست کل و سن سی اقلاً برای سایر اعضاء؛ ۳. شرایط عمومی که برای کلیه مستخدمین دولت معین می‌شود» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۲). براساس قانون، صاحبان مشاغل دولتی و نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا و اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی، از حضور در دیوان محاسبات محروم بودند؛ مگر اینکه پس از قبول عضویت دیوان مزبور از شغل خود استعفا دهند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۲).

در سال ۱۳۲۷ق. برای این سازوکار نظارتی عنوان «اداره محاسبات» انتخاب شد، ولی در همان سال به «دیوان محاسبات» تغییر یافت (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). بنا بر تصویب مجلس شورای ملی قرار شد کمیسیون مالیه اعضای دیوان محاسبات موقتی را انتخاب کند تا آنها پیش از تصویب قانون دیوان شروع به کار کنند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۲۵

۱۳۲۸، جلسه ۵۳). دیوان محاسبات مشتمل بر یک رئیس کل، دو رئیس محکمه، چهار مستشار، هفت ممیز، سه محرر و یک مستمع، ضابط، اندیکاتورنویس، ثبات<sup>۱</sup> و رئیس دفتر بود (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲).

براساس ماده ۱۳ قانون تشکیل دیوان محاسبات، وزارت مالیه می توانست دیگر کارمندان دیوان محاسبات را به صلاحدید خود استخدام کند (مشروح مذاکرت مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۱۳۵). برخی اداره های وزارت مالیه به صورت مستقیم با دیوان محاسبات همکاری می کردند. یکی از این اداره ها «دفتر انشاء» بود که وظیفه نامه نگاری با وزارتخانه ها یا اداره های وزارت مالیه را برعهده داشت. تمامی مکاتباتی که این اداره باید انجام می داد، از سوی دیوان محاسبات به آنها ابلاغ می شد (ساکما، ۲۴۰/۰۸۳۲۰۱). اداره دیگر، شعبه کشف حقوق بود. این اداره وظیفه داشت حقوق های مشکوک را مورد بررسی قرار دهد و حقوق متوفی، مجهول الهویه و بلاصاحب را برای ضبط به وزارت مالیه معرفی کند (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۶). اداره اجرای دیوان محاسبات نیز وظیفه استرداد حقوق غیرقانونی را برعهده داشت (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۵۰۴). ساختار کلی، حقوق سالانه و تعداد اعضای دیوان محاسبات به شرح جدول زیر بود:

پست ها، حقوق و تعداد کارکنان پیش از تصویب قانون (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲)

سمت	حقوق سالانه	تعداد
رئیس دیوان	۱۱۰۰ قران	۱ نفر
رئیس محکمه	۱۰۰۰ قران	۲ نفر
مستشار	۹۰۰ قران	۴ نفر
ممیز اول	۵۰۰ قران	۵ نفر
ممیز دوم	۳۰۰ قران	۲ نفر
مستمع	۳۵۰ قران	-
رئیس دفتر	۳۵۰ قران	-
محرر	۲۵۰ قران	۳ نفر
ضابط <sup>۲</sup>	۳۰۰ قران	-
اندیکاتورنویس	۲۵۰ قران	-
ثبات	۲۰۰ قران	-
ناظم	۲۰۰ قران	-

۱. کارمندی که نامه را در دفتر ثبت می کرد.

۲. پایگان.

در قانون تشکیل دیوان محاسبات، حقوق ماهانه رئیس کل ۲۰۰۰، رؤسای محاکم ۱۵۰۰، مستشاران ۱۲۰۰، ممیزین ۸۰۰ و دفتردار کل ۱۰۰۰ قران در نظر گرفته شده بود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۱). در تمامی ایالات و ولایت نیز برخی اداره‌های وزارت مالیه به صورت مستقیم با دیوان محاسبات همکاری می‌کردند (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۵۳).

### شرح وظایف دیوان محاسبات

براساس اصل ۱۰۲ متمم قانون اساسی مصوب مجلس شورای ملی، «دیوان محاسبات مأمور به معاینه و تفکیک محاسبات اداره مالیه و تفریغ حساب کلیه محاسبین خزانه است و مخصوصاً مواظب است که هیچ یک از فقرات مخارج معینه در بودجه از میزان مقرر تجاوز ننموده، تغییر و تبدیل نپذیرد و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد و همچنین معاینه و تفکیک محاسبه مختلفه کلیه ادارات دولتی را نموده، اوراق سند خرج محاسبات را جمع‌آوری خواهد کرد و صورت کلیه محاسبات مملکتی را باید به انضمام ملاحظات خود تسلیم مجلس شورای ملی نماید» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۴، جلسه ۱). با توجه به اینکه قانون دیوان محاسبات خیلی دیر تدوین و تصویب شد، نظام‌نامه‌ای برای آغاز به کار دیوان تدوین و اجرا شد. وظایف و تکالیف دیوان براساس نظام‌نامه مصوب کمیسیون مالیه به شرح زیر بود:

۱. رسیدگی و تفریغ محاسبات کلیه مباشرین مالیه ایالات و ولایات از حکام و غیره که هنوز رسیدگی نشده؛

۲. تجدید نظر در محاسباتی که در سنه ماضیه پیچی‌ئیل از دفتر گذشته و یا از خود محمدعلی میرزا مفاصا گرفته‌اند؛

۳. استرداد حقوقی که در مجلس مقدس مقطوع شده و در سنه ماضیه مجدداً برقرار کرده بودند و همچنین حقوقی که در سنه ماضیه از اصل مالیات برقرار شده بود (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲).

وزارت مالیه به منظور تسریع وظایف دیوان محاسبات، لیستی از اسامی پیشکاران و متصدیان امور مالیه کل کشور را تهیه کرد تا در زمان حسابرسی مورد استفاده قرار گیرد (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). در صورتی که مباشرین مالیه پس از احضار در جلسات حسابرسی به موقع حاضر می‌شدند، دیوان می‌توانست هر روز به شش پرونده رسیدگی کند (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). روند انجام وظایف دیوان به این صورت بود که برای حسابرسی از مباشرین و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۲۷

اشخاص دیگر، از وزارت مالیه درخواست می کرد آنها را احضار کند تا درباره عملکردشان پاسخگو باشند (ساکما، ۲۴۲۶/۰۳۴۲۶؛ ساکما، ۲۴۳۶۵/۲۴۰). برای مثال، در اوایل رجب سال ۱۳۲۸ دیوان محاسبات از وزارت مالیه خواست معتضالدوله یا نماینده او، برای رسیدگی به حساب های سه ساله کرمانشاه در دیوان حاضر شوند (ساکما، ۲۴۰/۹۳۵۹۸). وزارت مالیه به مباشرین و صاحب جمعان ابلاغ می کرد که برای حسابرسی، در دیوان محاسبات حاضر شوند (ساکما، ۲۴۰/۰۳۴۲۲۶).

در برخی موارد خود دیوان محاسبات برای حسابرسی ها، بدهکاران مد نظر خود را با ارسال نامه احضار می کرد (ساکما، ۲۴۰/۵۳۲۶۰). بسیاری از آنها خود به دیوان نمی رفتند و برای حسابرسی نماینده خود را معرفی می کردند. نماینده باید همراه با وکالت نامه معتبر در دیوان حضور می یافت (ساکما، ۲۴۰/۶۱۰۹۳). در مواردی که بدهکاران زیر بار بدهی نمی رفتند یا مناقشه ای بین آنها و دیوان رخ می داد، دیوان می توانست با پشتیبانی وزارت مالیه، شخص بدهکار را توقیف کند. برای مثال، مسعودخان مباشر درج (دره گز)، در سال ۱۳۲۷ ق. در دیوان توقیف شد و در نهایت با تعهد وزارت داخله مقرر شد در یک موعده مشخص حساب خود را تصفیه کند یا دوباره توقیف شود (ساکما، ۲۴۰/۴۷۳۱۸). قانون هم به دیوان محاسبات اجازه می داد در صورتی که صاحب جمع در زمان تعیین شده برای حسابرسی حاضر نشد، نصف حقوق و مدد معاش او را ضبط کند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۵). در مواردی که اختلاف حساب بین دو نفر رخ می داد، دیوان پس از بازجویی از آنها و نیز پس از بررسی دفاتر مالی، نتیجه و خلاصه مذاکرات را برای وزارت مالیه ارسال می کرد (ساکما، ۲۴۰/۰۴۶۴۰۶). در مواردی که پس از حسابرسی، کسی بدهکار اعلام می شد، دیوان با دادن فرصت چندروزه خواهان استرداد مطالبات می شد (ساکما، ۲۴۰/۰۸۳۲۰۱).

افزون بر حسابرسی ایالات و ولایات، محاسبه بودجه سلطنتی (ساکما، ۲۴۰/۶۱۰۹۳)، حسابرسی سنوات بیوتات سلطنتی (ساکما، ۲۴۰/۸۴۱۰۳) و محاسبه مالیات املاک اشخاص (ساکما، ۲۴۰/۰۸۳۲۰۱) از مهم ترین فعالیت های دیوان محاسبات بود.

رسیدگی به پرداخت حقوق اشخاص و پیگیری علل تأخیر پرداخت ها، از دیگر وظایف دیوان محاسبات بود (ساکما، ۲۴۰/۰۰۰۰۷۶). دیوان محاسبات وظیفه تصدیق صحت حقوق دیوانی اشخاص را برعهده داشت (ساکما، ۲۴۰/۰۸۳۲۰۱). بر این اساس، دیوان با اداره محاسبات مناطق مختلف کشور مکاتبه می کرد و درباره ثبت حقوق اشخاص در دستورالعمل های مالی استعمال می گرفت (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۷).



### دیوان محاسبات و مسئله پرداخت حقوق

با آغاز به کار دیوان محاسبات، کار نظارت بر سازوکار پرداخت حقوق و سامان دادن به آن مورد توجه قرار گرفت. یکی از تحولات مهم پس از مشروطیت، تدوین تعرفه‌هایی برای حقوق‌بگیران بود. هر یک از حقوق‌بگیران ملزم بودند این تعرفه‌ها را پیش از دریافت حقوق تکمیل کنند. نام صاحب حقوق و اسامی ورثه، نام پدر، سن، اسم طایفه یا خانواده، نام محل تولد، محل اقامت، مبلغ حقوق، شغل، نام اداره، نوع حقوق (شخصی یا موروثی) و مدرک حقوق (فرمان یا حکم) در این تعرفه‌ها ذکر می‌شد (تصویر شماره ۱؛ ساکما، ۲۴۰/۴۹۶۹۸). حقوق‌بگیران ملزم بودند برای تکمیل تعرفه حقوق دیوانی خود، به دفتر محاسبات کل مراجعه کنند و بنا بر اعلان وزارت مالیه، اشخاصی که اطلاعات تعرفه را اشتباه تکمیل می‌کردند، از حقوق یک سال خود محروم می‌شدند (ساکما، ۲۴۰/۴۹۶۹۸). دیوان محاسبات تأکید بسیاری بر پر کردن مشخصات حقوق‌بگیران داشت. به همین منظور، در نامه‌ای به اداره محاسبات وزارت امور خارجه، برقراری حقوق دیوانی برای اشخاص را منوط به پر کردن کامل تعرفه‌های حقوق دانست (ساکما، ۲۴۰/۸۹۸۱۰).

بررسی حقوق‌های صادر شده و استرداد وجوه از کسانی که به صورت غیرقانونی حقوق دریافت کرده بودند، از وظایف اصلی دیوان محاسبات بود. دیوان وظیفه داشت حقوق اشخاصی را که برخلاف قانون مصوبه مجلس برقرار شده بود، لغو کند (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۵۰۴) و حتی به همین منظور، برای کشف و گزارش حقوق‌های غیرقانونی جایزه تعیین شد. به این صورت که هر کس گزارش می‌داد شخصی حقوق غیرقانونی دریافت می‌کند و آن گزارش پس از بررسی تأیید می‌شد، عشر حقوق ضبط شده به کاشف داده می‌شد (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۵۴). عشر کشفیات به صورت نقدی و جنسی به کاشف پرداخت می‌شد (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۶).

دیوان محاسبات پس از دریافت گزارش کاشفان، به اداره‌های محاسبات مربوطه نامه می‌داد و اطلاعات دفتری مواجب اشخاص را درخواست می‌کرد (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۵۵). گزارش کاشفان مضامین مختلفی داشت. برای مثال، کاشف در گزارش خود اذعان می‌کرد که فلان شخص متوفی است و وارث ندارد و حقوقش را دیگران می‌گیرند و ملتزم می‌شد در صورت نادرستی گزارشش از عهده خسارت برآید (ساکما، ۲۴۰/۰۸۹۸۰۸). در یکی از موارد، کاشف گزارش داد که بعد از مرگ صاحب حقوق، فرمان جدید برای اعطای مواجب به بازمانده صادر نشده است، درحالی‌که شخص دیگری مواجب را می‌گیرد (ساکما، ۲۴۰/۰۵۷۸۶۷). بررسی شواهد نشان می‌دهد دست‌کم سه نوع تخلف در حوزه پرداخت حقوق وجود داشت:

۱. حقوق متوفی: سوءاستفاده در برداشت حقوق اشخاص متوفی، یکی از تخلفات رایج در

دوره قاجار بود. همان‌طور که گفته شد، در دوره قاجار پس از وفات حقوق بگیر، یک‌سوم حقوق او توسط دولت ضبط می‌شد و در صورت وجود وارث، دوسوم دیگر به وارث انتقال می‌یافت. در موارد بسیاری، خانواده‌ها پس از مرگ حقوق بگیر، مرگ او را گزارش نمی‌کردند و تا سال‌ها حقوق کامل او را برای خود وصول می‌کردند. بنا بر یکی از گزارش‌ها، دیوان محاسبات در بررسی‌های خود توانست چندین حقوق مربوط به افراد متوفی را کشف کند که صاحبان آنها بین چهار تا پانزده سال پیش فوت کرده بودند؛ حال آنکه حقوقشان هر سال پرداخت می‌شد (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰). در نمونه دیگر، دیوان محاسبات کشف کرد که با وجود گذشت نُه سال از مرگ شخصی به نام سکینه خانم، حقوق وی همچنان وصول می‌شده است (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰). در موارد دیگر، حقوق اشخاص متوفی برای کسانی برقرار می‌شد که هیچ‌گونه نسبتی با حقوق بگیر نداشتند. برای مثال، وقتی که مشخص شد حبیب‌خان قاجار فوت کرده و از هشتاد تومان حقوق او چهل تومان ضبط شده و مابقی در حق فردی به نام ربابه برقرار شده است که نه قجر است نه با قاجاریه بستگی دارد، دیوان دستور ضبط آن حقوق را صادر کرد (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰). همچنین در صورتی که وراثت اشخاص متوفی خود حقوق بگیر بودند، حقوقی که به آنها ارث رسیده بود، ضبط می‌شد (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰). دیوان محاسبات پس از مشکوک شدن حقوق برخی اشخاص، با همکاری اداره محاسبات تحقیقاتی برای مشخص شدن این موضوع که حقوق بگیر در قید حیات است یا وفات کرده، انجام می‌داد (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰).

**۲. حقوق مجهول‌الهویت:** یکی از کارهای مهم دیوان محاسبات کشف و بررسی حقوق‌های مجهول‌الهویت بود. این تخلف از گذشته رایج بود؛ به این صورت که با اسامی مختلف برای یک شخص حقوق صادر می‌شد. پس از مشروطه و رواج تعرفه‌های حقوق، این تخلف عملاً امکانپذیر نبود. دیوان محاسبات با بررسی صورت تعرفه‌ها با اسامی صاحبان حقوق می‌توانست تخلف صورت گرفته را کشف کند. شواهد نشان می‌دهد دیوان محاسبات توانست در بسیاری از این پرونده‌ها موفق ظاهر شود و حقوق متخلفان را کشف و ضبط کند (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰). برای مثال، در اواسط سال ۱۳۲۹ق. به دیوان محاسبات گزارش شد که هشتاد تومان به اسم میرزا رضا نامی به خرج دستورالعمل فارس منظور شده؛ درحالی‌که آن شخص وجود خارجی نداشته است. بعد از تحقیقات دیوان مشخص شد میرزا سید محمودخان مستخدم تلگراف‌خانه، این حقوق را به اسم میرزاخان برای پسر خود صادر کرده است. او برای این کار حکمی از امین‌السلطان ارائه کرد که در آن دست برده بود (ساکما، ۱۳۸۱/۲۴۰). ممکن بود در این بین حقوق برخی به اشتباه ضبط شود. دیوان این فرصت را

به اشخاص می‌داد تا با تأیید هویتشان، دوباره حقوق خود را برقرار سازند (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۴۹).

**۳. حقوق بلاصاحب:** یکی از مقاصد دیوان، استرداد وجه حقوق بلاصاحب بود. حقوق بلاصاحب به حقوقی گفته می‌شد که نام حقوق‌بگیر در کتابچه دستورالعمل پرداخت حقوق ثبت شده بود، اما کسی برای وصول آن اقدام نمی‌کرد؛ یا برخی سودجو با کمک مستوفیان آنها را وصول می‌کردند. وزارت مالیه اعلام کرده بود که به دلیل مختصر بودن برخی قبض‌ها از استرداد آنها چشم‌پوشی کرده است (ساکما، ۲۴۰/۰۸۸۹۸۵). در یک نمونه، مطابق تحقیقات دیوان محاسبات دو حقوق بلاصاحب در آذربایجان کشف و دستور توقیف آنها به اداره محاسبات آن ایالت صادر شد (ساکما، ۲۴۰/۸۹۸۱۰). در ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ در نامه‌ای به دیوان محاسبات آمده است شخصی حقوق دیوانی داشته و چند سال قبضی برای او صادر نشده، دیوان او را جزو بلاصاحب قلمداد کرده، آن شخص پس از اثبات هویت درخواست برقراری مجدد دارد (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۶). همچنین در مواردی حقوق برخی اشخاص به اشتباه ضبط می‌شد که پس از شکایت، دیوان دوباره به آنها رسیدگی می‌کرد (ساکما، ۲۴۰/۸۹۸۱۰). براساس قانون وزارت مالیه در سال ۱۳۲۹ق، اختلاف درباره پرداخت موجب اشخاص، در اداره محاکمات مالیه بررسی می‌شد (ساکما، ۲۴۰/۰۵۴۷۸۵). همچنین، در مواردی که اداره محاسبات حقوقی را تصدیق می‌کرد، آن حقوق دوباره برای صاحبش برقرار می‌شد (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۶). برای مثال، در محرم ۱۳۲۸ اداره فراش‌خانه بابت حقوق سه ساله خود از نیرالسلطان شکایت کرد. دیوان محاسبات با احضار نیرالسلطان و سید ابوالقاسم‌خان مستوفی، به بررسی آن پرداخت (ساکما، ۲۴۰/۸۴۱۰۳).

با گزارش کاشفان یا بدون آن، در صورتی که دیوان محاسبات به حقوق شخصی مشکوک می‌شد، از اداره محاسبات آنجا استعلام و بررسی می‌کرد که آن شخص حکم یا فرمانی برای دریافت حقوق دارد یا خیر؟ یا اینکه حقوق او در دستورالعمل آن محل ثبت شده است یا خیر (ساکما، ۲۴۰/۰۸۹۸۰۸)؟ برای مثال:

اداره سررشته کل وزارت مالیه

میرزا مهدی‌خان ولد مرحوم سلطان‌الحکماء مبلغ سی‌ودو تومان و شش‌هزار دینار حقوق دارد و به خرج اصفهان منظور بوده، خواهشمند است مقرر فرمائید رجوع به دستورالعمل نموده، معین نمائید که این حقوق باز بخرج آمده است یا خیر؛ چنانچه به خرج دستورالعمل اصفهان نیامده، بهر کجا که تبدیل شده، معلوم و مرقوم فرمائید (ساکما، ۲۴۰/۱۰۰۸۱۷).  
وقتی دیوان محاسبات به حقوق اشخاص مشکوک می‌شد، از اداره محاسبات هر ولایت

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۳۱

می‌خواست تمام اطلاعات دفتری موجب اشخاص مورد نظرش را برای دیوان بفرستد (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۵۳). برای مثال، دیوان محاسبات در بررسی حساب «مکرم‌الدوله» حاکم کاشان، یکی از مخارج بابت پرداخت موجب امین‌الحکما را نپذیرفت (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۵۸). اداره محاسبات ایالات و ولایات وظیفه داشتند در صورت درخواست دیوان محاسبات، به کتابچه‌های دستورالعمل مراجعه و وضعیت حقوق برخی اشخاص را معین کنند (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۶۰). در مواردی که نیاز بود، به دفاتر سررشته مراجعه می‌کردند و سوادزی از آن برمی‌داشتند و به دیوان ارسال می‌کردند. در این سررشته‌ها، خلاصه برات موجب یعنی نام گیرنده، مبلغ حقوق، نام پرداخت‌کننده و تاریخ آن درج می‌شد (تصویر شماره ۲؛ ساکما، ۲۴۰/۱۵۵۴). پس از اعلام نتیجه دیوان محاسبات مبنی بر وجود تخلف، اداره اجرای دیوان عین بروات یا وجه آنها را باز می‌گرداند (ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۴۵۲؛ ساکما، ۲۴۰/۰۵۹۵۰۴).

#### سرانجام دیوان محاسبات

همان‌گونه که گفته شد، دیوان محاسبات گام‌های مثبتی در حل مسئله پرداخت حقوق کارکنان کشوری و لشکری برداشت. در موضوع حسابرسی‌ها توانست حساب اشخاصی چون مشیرالسلطان، معتضدالدوله، موقرالذوله، مستشارالممالک و مدیرالسلطنه را تسویه و وجوه بسیاری را عاید خزانه کند (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). واریز وجوه به خزانه، به صورت مستقیم بر پرداخت حقوق کارکنان تأثیر مثبت گذاشت. در موضوع تخلف حقوق‌بگیران آمار دقیقی در دست نیست، اما شواهد نشان می‌دهد که در این موضوع نیز دیوان توانست بخش قابل توجهی از وجوه را به خزانه بازگرداند. براساس اسناد وزارت مالیه، دیوان محاسبات از آغاز کار تا سال ۱۳۲۷ق. توانست حدود ۱۷هزار تومان نقد و ۵۵۰ خروار جنس از صاحبان حقوق متخلف استرداد کند (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲).

به‌طور کلی، برخی موانع باعث شد در نهایت دیوان محاسبات نتواند به اهداف اصلی خود برسد. مهم‌ترین مانع، تصویب دیر هنگام قانون دیوان محاسبات بود. از زمان آغاز به کار دیوان تا تصویب قانون آن، به دلیل تعلل مجلس چند سال به طول انجامید. اولین بار در سال ۱۳۲۶ق. در مجلس شورای ملی مذاکراتی برای تشکیل دیوان محاسبات انجام شد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۶، جلسه ۲۷۵). دیوان پیش از تصویب قانونش، در سال ۱۳۲۷ آغاز به کار کرد (ساکما، ۲۴۰/۴۷۳۱۸) و در نهایت قانون تشکیل آن حدود سه سال بعد، یعنی ۲۳ صفر ۱۳۲۹ به تصویب مجلس رسید (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۵). به نظر می‌رسد مشغله فراوان مجلس در دوره دوم و نیز

خیال آسوده نمایندگان بابت آغاز به کار دیوان بدون تصویب قانون، از عوامل تعلق آنها در تصویب قانون دیوان محاسبات بوده است. در اواسط ۱۳۲۸ق، عدم تصویب قانون دیوان محاسبات منجر به تهدید اعضای دیوان به استعفا و موضع‌گیری برخی نمایندگان مجلس شد (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۷۲). عدم تصویب قانون دیوان محاسبات موجب نارضایتی برخی نمایندگان مجلس شده بود؛ زیرا آن را خلاف قانون اساسی می‌دانستند (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۷۹). از سوی دیگر، وجود برخی نواقص در قانون دیوان محاسبات باعث ایجاد موانع در انجام وظایف اعضای دیوان شده بود. اعضای دیوان محاسبات برای حل موانع کار خود بارها با مجلس مکاتبه کرده بودند. مکاتبات برای اصلاح نواقص دیوان محاسبات، از سرطان ۱۳۲۹ آغاز شد (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). از مهم‌ترین درخواست‌هایی که دیوان به مجلس ارائه داد، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. کلیه مباشرین مالیه قبل از تفریغ حساب‌های سابق خود، حق رفتن به مأموریت را ندارند.

۲. در صورتی که اولیای دولت مأموریت یکی از مباشرین را قبل از تفریغ حساب صلاح بدانند، باید آن مباشر یک نفر وکیل ثابت‌الوکالت معین و به دیوان محاسبات معرفی کند تا به حساب او رسیدگی شود.

۳. دیوان محاسبات اگر سه مرتبه مباشری را احضار کند و حاضر نشود، حق دارد که حکم به مطالبه باقی تحت کتابچه از آن مباشر شود (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲).

بی‌توجهی مجلس به مشکلات دیوان محاسبات ادامه داشت تا اینکه در ۲۷ جوزا سال ۱۳۲۹ دیوان در مکاتبه با وزارت مالیه اعلام کرد در صورتی که مجلس توانایی رفع نواقص دیوان را ندارد، آن را منحل کند. در غیر این صورت اعضای دیوان استعفا می‌دهند (ساکما، ۲۴۰/۱۶۲۰۲). در زمان وزارت مشیرالدوله، درصدد بودند قانون دیوان محاسبات را عملی‌تر و ساده‌تر کنند، اما پس از تغییر کابینه این مسئله فراموش شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۲۲۹/۳).

یکی دیگر از موانع دیوان محاسبات در انجام وظایفش، ضعف قدرت اجرایی در برابر بدهکاران صاحب‌نام بود. دیوان در نامه به وزارت مالیه درباره بدهی صاحب‌جمعان قدیم و بی‌توجهی به حسابرسی آنها، از جمله آصف‌الدوله، نظام‌السلطنه، شاهزاده فرمانفرما، علاءالدوله، ظفرالسلطنه، فخرالملک، اقبال‌الدوله، مجدالملک، ظهیرالدوله و امیرافخم اعلام کرد این اشخاص به هر جا حاکم شده‌اند حساب نداده‌اند؛ درحالی‌که مبالغ بسیاری از دولت در دست آنهاست. دیوان محاسبات در ۲۷ حمل ۱۳۲۹ به وزارت مالیه پیشنهاد کرد برای تلنبار نشدن

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۳۳

حسابرسی‌ها، رسیدگی به حساب‌های قدیمی متوقف شود و پرونده‌های جدید مورد حسابرسی قرار گیرند (ساکما، ۱۶۲۰۲/۲۴۰).

دیوان به دو دلیل در حسابرسی مباشرین ناکام بود. نخست، خودداری برخی از آنها از پاسخگویی و تحویل اسناد مالی؛ دوم مرگ برخی مباشرین؛ که حسابرسی را غیرممکن می‌ساخت. براساس گزارش‌های دیوان محاسبات، معدود مباشرینی که برای حسابرسی حاضر می‌شدند، با ترفندهایی باعث می‌شدند دیوان نتواند هیچ مبلغی را عاید خزانه کند. از جمله این ترفندها که در گذشته نیز رایج بود، خریداری برات موجب با نرخ تومانی چند شاهی و محاسبه آن با دیوان با تومانی یک تومان بود (ساکما، ۱۶۲۰۲/۲۴۰).

یکی از موانع مهم دیگر که باعث تأخیر بسیار در انجام رسیدگی به پرونده‌های مالی می‌شد، عدم دسترسی دیوان محاسبات به اسناد مالی ثبت‌شده مانند دستورالعمل ولایات و برات‌های رکابی بود. در این زمان، دیوان ثبت اسناد را از اداره سررشته کل می‌گرفت، ولی از آنجایی که حق نداشت یادداشتی در آنها بنویسد، به سختی از آنها استفاده می‌کرد (ساکما، ۱۶۲۰۲/۲۴۰). دیوان بارها در مکاتبات خود خواستار حل این مشکل شد، اما راه به جایی نبرد. حتی تا آخرین روزهای فعالیت دیوان محاسبات، مجادله بر سر استفاده از اسناد ثبت‌شده ادامه داشت. در ۲۴ ثور ۱۳۲۹، خزانه‌داری کل در نامه‌ای به وزارت مالیه، به دلیل آنچه که کوتاهی دیوان محاسبات در تحویل به‌موقع این اسناد ثبت‌شده می‌دانست، معترض بود (ساکما، ۲۴۰/۰۴۵۰۹۸).

مهم‌ترین عامل ضعف دیوان محاسبات را باید نداشتن تخصص اعضای آن در زمینه امور مالی کشور دانست. کمیسیون مالیه مجلس که وظیفه انتخاب اعضای دیوان را برعهده داشت، بدون توجه به تخصص و تجربه، یازده نفر از افراد محل امانت و دیانت را انتخاب کرد: ۱. عمیدالحکماء؛ ۲. آقا سید عبدالرحیم خلخالی؛ ۳. میرزا قاسم خان شیرازی؛ ۴. مشیر اکرم؛ ۵. مؤتمن الممالک؛ ۶. میرزا زین‌العابدین خان مستوفی؛ ۷. میرزا علی‌اکبرخان؛ ۸. میرزا قاسمخان مدیر حضور؛ ۹. آقا سیدمحمد کمره‌ای؛ ۱۰. حسین آقا؛ ۱۱. میرزا محسن (ساکما، ۱۶۲۰۲/۲۴۰). بررسی پیشینه اعضای دیوان محاسبات نشان می‌دهد که بسیاری از آنها بدون پشتوانه تخصصی و تجربی انتخاب شده بودند. برای مثال، میرزا سید ابراهیم خان عمیدالحکماء در پزشکی تحصیل کرده بود. او ابتدا رئیس دیوان محاسبات شد و در ادامه به معاونت وزارت مالیه رسید. برخی دوستی او با میرزا حسن وثوق‌الدوله را عامل ورود او به دیوان محاسبات دانسته‌اند (علوی، ۱۳۸۵: ۸۱). عبدالله مستوفی که خود و خاندانش از مستوفیان بنام عصر قاجار بودند، درباره او به این نکته اشاره کرده است که «در امور اداری یک عامی محسوب

می شد که به واسطه فرصت طلبی دموکرات ها روی کار آمده بود» (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳۱۹/۲). مستوفی درباره او گفته است: «عمید الحکماء که بعدها عمیدالسلطنه و به مقام وزارت هم رسید، البته در اواخر دوره زندگی خود مرد زرنگ کارآزموده باثروتی شده بود، ولی در این وقت که باید کارهای محاسباتی پنج شش سال اخیر حل و تسویه و به قول خود دموکرات ها حیف و میل های گذشته از عاملین آن دوره پس گرفته شود، این آقای رئیس دیوان محاسبات و این معاونش چه کاری می توانستند صورت بدهند؟ مسلماً هیچ! باز هم اگر کاری پیش می رفت، از همان مستوفی های سابق بود که به عضویت دیوان محاسبات برقرار شده بودند. آقای رئیس به متانت و کم حرفی خود و آقای معاون با خشونت و سوءظن بیجای خویش، جز خارج کردن عمل مستوفی ها از جریان طبیعی، کاری نمی کردند» (مستوفی، ۱۳۷۱: ۳۱۹/۲). یکی دیگر از اعضای مهم دیوان محاسبات سید عبدالرحیم خلخالی بود. او از مشروطه خواهانی بود که بعد از فتح تهران، در سال ۱۳۲۷ق. به استخدام وزارت مالیه درآمد و بدون هیچ سابقه و تخصصی خیلی زود رئیس دیوان محاسبات شد (علوی، ۱۳۸۵: ۷۵). عبدالله مستوفی او را امین، ولی در عین حال فاقد کفایت برای تصدی ریاست دیوان محاسبات معرفی کرده است (مستوفی، ۱۳۷۱: ۲/۳).

سرانجام درحالی که بسیاری از محاسبات ولایات ناتمام مانده بود (ساکما، ۱۳۷۹/۰۴/۲۴)، وزارت مالیه در شعبان سال ۱۳۲۹ق. انحلال دیوان محاسبات را تصویب کرد و قرار شد اجزای آن برای صرفه در بودجه، به شغل های دیگر ارجاع شوند (ساکما، ۱۳۷۹/۰۴/۲۴). پس از انحلال دیوان، یک نفر از طرف خزانه داری کل برای تحویل گرفتن اسناد خرج و نگهداری آنها در آرشیو خزانه داری تعیین شد (ساکما، ۱۳۷۹/۰۴/۲۴). قرار شد پس از رفع نواقص قانون دیوان محاسبات توسط هیئت دولت، این دیوان دوباره به کار خود ادامه دهد (مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره سوم، ۱۳۳۳، جلسه ۲۵)؛ حال آنکه تشکیل دوباره دیوان محاسبات، پس از انقراض حکومت قاجار و در زمان سلطنت رضاشاه صورت گرفت.

### نتیجه گیری

همان طور که گفته شد، سازوکار پرداخت حقوق در دوره قاجار به گونه ای بود که امکان سوءاستفاده و تخلف در آن بسیار زیاد بود. برقراری حقوق بی محل، تأخیر در پرداخت حقوق، رواج پدیده مواجب سازی و نیز حساب سازی مباشرین و صاحب جمعان از مهم ترین تخلفاتی بود که باعث شد پس از مشروطه دولت و مجلس به فکر تأسیس دیوان محاسبات برای نظارت بر مالیه، به ویژه سازوکار پرداخت حقوق باشند. دیوان محاسبات که تشکیل آن در متمم

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۳۵

قانون اساسی مشروطه پیش‌بینی شده بود، در سال ۱۳۲۷ق. آغاز به کار کرد. این دیوان وظیفه داشت تمامی وزارتخانه‌ها، اداره‌های دولتی، صاحب‌جمعان و مباشرین و املاک خصوصی را حسابرسی کند و در عین حال به وضعیت پرداخت حقوق سامان دهد. با وجود اینکه دیوان گام‌های مثبتی در تسویه حساب برخی حکام و مباشرین مالی برداشت و توانست برخی تخلفات در پرداخت حقوق را کشف و وجوه بسیاری را ضبط و عاید خزانه کند، به دلیل عواملی چون تصویب دیرهنگام قانون آن، وجود نقایص بسیار در نظام‌نامه، ناتوانی در احضار و تسویه حساب برخی بدهکاران صاحب‌نام و ضعف تخصصی اعضای دیوان در امور مالی کشور، سرانجام درحالی‌که تنها چند ماه از تصویب قانون آن گذشته بود، منحل شد.



۱۳۶ / دیوان محاسبات و مسئله پرداخت حقوق در دوره قاجار (۱۳۲۷-۱۳۲۹ق) / امین محمدی...

تصاویر

تعارف ارباب حقوق

نمره ۴۴۳۶

ولایت قزوین ۱۳۲۸

اطلاعات اول

اسم صاحب حقوق و اگر ورثه باشد اسامی ذکور و انث اسم و لقب	سن	اسم پدر	اسم طایفه یا خانواده	اهل کجا؟	محل اقامت شهر کجاست یا قریه	کلیه حقوق نقدی و جنسی بهر سینه و بجز آن که نامشور باشد جزو مبلغ و مقدار حقوق باشد جنس عمل میزان کل حقوق
میرزا رفیع	۳۱	جعفر عزیزی		قزوین	عمر ۳۰ ساله	مستحق حقوق نقدی و جنسی بهر سینه و بجز آن که نامشور باشد جزو مبلغ و مقدار حقوق باشد جنس عمل میزان کل حقوق

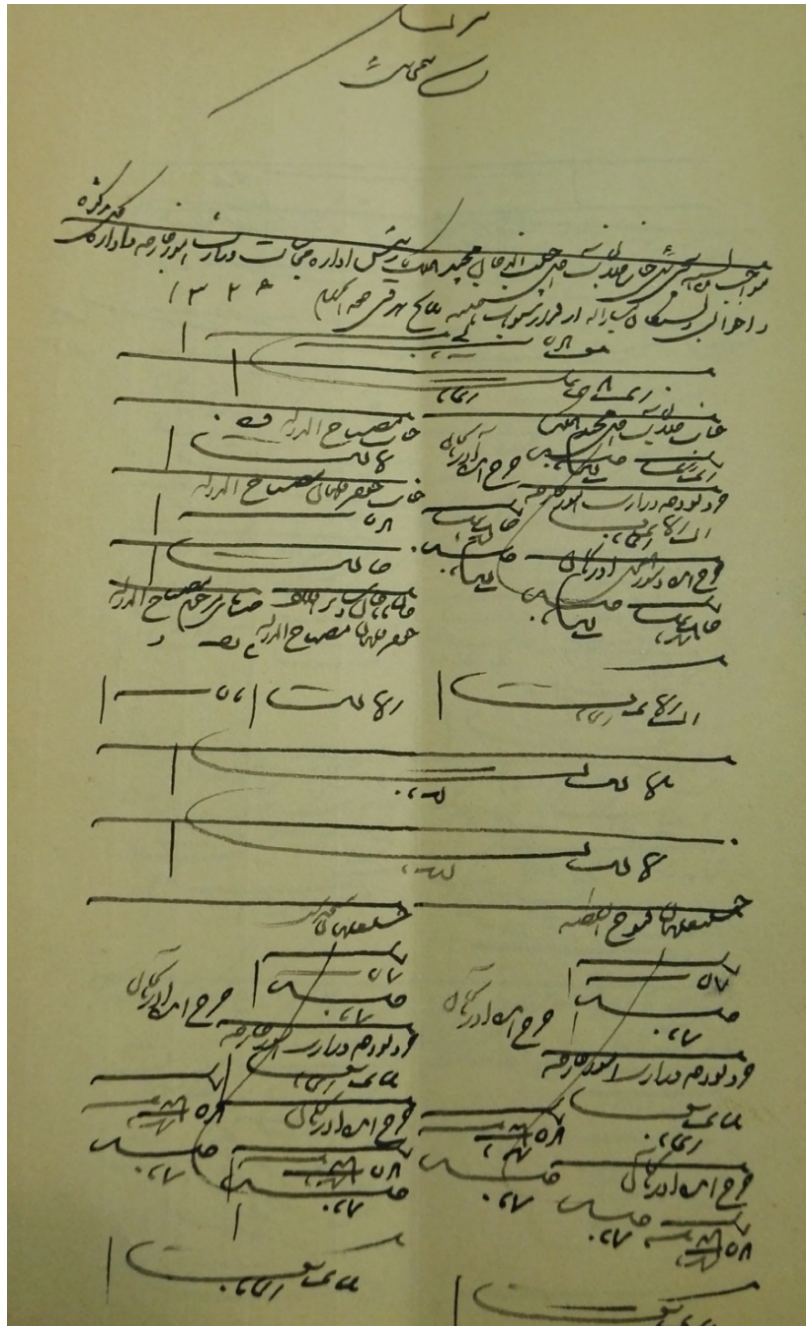
تحقیقات

سوال	جواب
(۱) شغل و حرفه شما چیست؟	مدرسه در قزوین
(۲) در کدام اداره مستخدم هستید؟	مدرسه در قزوین
(۳) حقوق شما شخصی است یا موروثی؟	شخصی
(۴) از چه تاریخ این حقوق در حق شما برقرار است؟	تقریباً ۱۰ سال
یا وجب فرمان است یا دستخط یا حکم؟	بخط فرمان
سال چه قدر مالیات بدیوان میپردازید؟	هیچ قدری

محل مهر صاحب حقوق

شماره سند: ۲۴۰/۴۹۶۹۸

تصویر شماره ۱: تعارف ارباب حقوق (ساکما، ۲۴۰/۴۹۶۹۸)



تصویر شماره ۲: ثبت حقوق اشخاص در دفاتر سررشته (ساکما، ۱۳۳۲/۱۵۵۴)

## منابع و مأخذ

### الف. کتب و مقالات

- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶)، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: انتشارات آگاه.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل التواریخ*، تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۶۲)، *گنج شایگان*، تهران: انتشارات کتاب تهران.
- شوستر، مورگان (۱۳۹۴)، *اختناق ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی.
- علوی، سید ابوالحسن (۱۳۸۵)، *رجال عصر مشروطیت*، تصحیح حبیب یغمایی و ایرج افشار، تهران: اساطیر
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۲، تهران: اساطیر.
- فراستی، رضا (۱۳۷۲)، *فرمان‌ها و رقم‌های دوره قاجار*، تهران: موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۰)، «اسناد و نامه‌های تاریخی: گزارش‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الملک به وزارت خارجه ایران»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، شماره ۳۱، صص ۲۸۱-۳۳۰.
- کرزن، جورج ناتانایل (۱۳۸۰)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۵.
- محمدی، امین و مرضیه ثمره حسینی (پاییز و زمستان ۱۳۹۴)، «بررسی اسناد برات و شبه‌برات»، *پیام بهارستان*، دوره دوم، سال هشتم، شماره ۲۶، صص ۲۱۶-۲۵۸.
- مرادی‌نیا، محمدجواد و مطلب مطلبی (تابستان ۱۳۹۷)، «چالش و موانع مواجه قشون در ایالت کرمانشاهان دوره قاجار»، *فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ*، سال دوم، شماره ۲، صص ۱۶۵-۱۸۰.
- مرادی‌نیا، محمدجواد (تابستان ۱۳۹۴)، «تحلیل عملکرد دیوان محاسبات پس از مشروطه»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، شماره ۹۸، صص ۳۲-۴۷.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱)، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۱، ۲، ۳، تهران: انتشارات زوار.
- مصدق، محمد (۱۳۰۴)، *اصول قواعد و قوانین در ممالک خارجه و ایران*، تهران: مطبعه تمدن.
- ..... (۱۳۶۴)، *خاطرات و تأملات دکتر محمد مصدق*، به کوشش ایرج افشار، تهران: محمدعلی علمی.
- نظام‌السلطنه مافی، حسین قلی (۱۳۶۲)، *اسناد و خاطرات حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی*، تصحیح معصومه مافی و دیگران، ج ۳، تهران: نشر تاریخ ایران، ج ۲.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۳۹

- نواب طهرانی، میرزا مهدی (۱۳۷۶)، دستورالاعقاب، به کوشش سیدعلی آل داوود، تهران: نشر تاریخ ایران.

- واتسن، رابرت گرنٹ (۱۳۴۰)، تاریخ قاجار، ترجمه عباسقلی آذری، [بی جا]: [بی نا].

#### ب. اسناد تاریخی

- سازمان اسناد ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۲۴۰/۰۰۰۰۷۶.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۳۴۲۲۶.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۴۵۰۹۸.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۴۶۴۰۶.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۴۸۷۹۴.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۱۹۲۸.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۷۸۶۷.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۴۱.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۴۸.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۴۹.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۵۲.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۵۳.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۵۴.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۵۵.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۵۸.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۵۰۴.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۸۳۲۰۱.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۸۸۹۸۵.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۰۸۹۸۰۸.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۱۰۰۸۱۶.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۱۰۰۸۱۷.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۱۰۷۴۸۴.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۱۰۷۴۸۶.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۵۴۷۸۴.
- .....، سند شماره ۲۴۰/۱۰۷۵۰۵.
- .....، سند شماره ۲۳۲/۱۵۵۴.
- .....، سند شماره ۲۳۲/۱۵۵۸.

۱۴۰ / دیوان محاسبات و مسئله پرداخت حقوق در دوره قاجار (۱۳۲۷-۱۳۲۹ق) / امین محمدی...

- سند شماره ۲۴۰/۱۶۲۰۲
- سند شماره ۲۴۰/۲۳۳۶۵
- سند شماره ۲۳۲/۲۳۹۳
- سند شماره ۲۳۲/۲۴۲۸
- سند شماره ۲۴۰/۲۵۴۰۴
- سند شماره ۲۴۰/۴۷۳۱۸
- سند شماره ۲۴۰/۴۹۶۹۸
- سند شماره ۲۴۰/۵۳۲۶۰
- سند شماره ۲۴۰/۵۴۷۶۴
- سند شماره ۲۴۰/۵۴۷۶۸
- سند شماره ۲۴۰/۵۴۷۸۵
- سند شماره ۲۴۰/۶۱۰۹۳
- سند شماره ۲۹۵/۷۲۵۸
- سند شماره ۲۹۵/۷۴۳۰
- سند شماره ۲۹۵/۷۳۹۰
- سند شماره ۲۹۵/۷۳۹۷
- سند شماره ۲۴۰/۸۴۱۰۳
- سند شماره ۲۴۰/۸۹۸۱۰
- سند شماره ۲۴۰/۹۳۵۹۸
- سند شماره ۲۴۰/۰۵۹۴۶۰

### ج. روزنامه

روزنامه کاوه، انگلیسی‌ها و جنوب، ۸ مهر ۱۲۸۷، شماره ۲۵، صص ۳-۶.

### د. مشروح مذاکرات مجلس

- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۴، جلسه ۱
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۶، جلسه ۱
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، ۱۳۲۶، جلسه ۲۷۵
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۵۳
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۷۲
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۷۹
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۸۸

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۴۱

- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۸، جلسه ۱۳۵.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۲
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۴
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره دوم، ۱۳۲۹، جلسه ۲۱۵.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره سوم، ۱۳۳۳، جلسه ۲۵.

### List of sources with English handwriting

#### Historical Documents

National Library and Archives of I.R. Iran, (sākmā), Document ID: 240/000076; 240/034226; 240/045098; 240/046406; 240/048794; 240/051928; 240/057867; 240/059441; 240/059448; 240/059449; 240/059452; 240/059453; 240/059454; 240/059455; 240/059458; 240/05904; 240/083201; 240/088985; 240/089808; 240/100816; 240/100817; 240/107484; 240/107486; 240/107505; 232/1554; 232/1558; 240/23365; 232/2393; 232/2428; 240/25404; 240/47318; 240/49698; 240/53260; 240/54764; 240/54768; 240/54784; 240/54785; 240/61093; 295/7258; 295/7430; 295/7390; 295/7397; 240/84103; 240/89810; 240/93598; 240/059460

- Ādamiyat, Fereydūn; Nāteq, Homā (1356 Š.), *Afkār-e Ejtemāi va Siyāsi va Eqtesādi dat Ātār-e Montašer Našode-ye dorān-e Qajar*, Tehran: Āgāh. [In Persian]
- Afzal al-Molk, Ġolām Hosein (1361 Š.), *Afzal al-tawāriq*, ed. Maṣūra Eteḥādiya and Sirus Sa'dvandiān, Tehran, Našr-e Tārīk-e Irān. [In Persian]
- Alavi, Sayed Abu al-Hasan (1385 Š.), *Rajal-e Ašr-e Mašrūtiyat*, ed. Habib Yağmāie va Iraj Afšār, Tehran: Asāṭir. [In Persian]
- 'Ayn-al-Saltana Qahramān Mirzā Sālur, *Ruz-nāma-ye kāterāt-e 'Ayn-al-Saltana*, ed. Mas'ud Sālur and Iraj Afšār, 10 vols., Tehran, 1995-2001, p. 5073. Jamālzādeh, Muhammad 'Ali (1362 Š.), *Ganjeh Šāygan*, Tehran: Ketāb-e Tehran. [In Persian]
- Mosadeq, Muhammad (1364 Š.), *Qāterāt va Tamolāt-e Doktor Muhammad Mošadeq*, ed. Iraj Afšār, Tehran: Mohammad Ali 'Elmī. [In Persian]
- Mosadeq, Muhammad (1304 Š.), *Osul Qavā'ed va Qavānīn dar Mamālek-e Kāreje va Irān*, Tehran: Tamaddon. [In Persian]
- Mostofi, 'Abd allāh (1371 Š.), *Šarh-e Zendegāni-ye Man yā Tārīk-e Ejtemāee va Edārī-ye dore-ye Qājāriye*, Tehran: Zavvār. [In Persian]
- Navāb Tehrānī, Mirzā Mahdī (1376 Š.), *Dastū al-'Aqāb*, ed. Sayed Ali Āl-e Dāvūd, Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. Nezām al-Saltaneh Māfi, Hossein Qoli (1362 Š.), *Asnād va Kāterāt-e Hossein Qoli Kān-e Nezām al-Saltaneh Māfi*, ed. Ma'sūmeh Māfi, Mansūreh Eteḥādieh, Sīrūs Sa'advandiān, Hamīd Rāmpīšeh, Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. [In Persian]

#### References in English

- Curzon, George Nathaniel (2001), *Persia and the Persian Question* (1892) London & New York: Longmans, Green, and Co.
- Mohammad Jawad Moradineya; Motaleb Motalebi, "Challenges and Impediments to Paying Wages to Troops and Its Impact on the Security of the Kermanshah Province during the Qajar Dynasty," *Journal of Historical Study of War*, Vol. 2, No. 2, Summer (2018), pp. 165-180. [In Persian]
- Mohammadi, Amin; Samareh Husseini, Marziyeh, "A Survey In Money Orders and Quasi-Money Orders Documents," *Payam-e Baharestan*, Vol. 8, No. 26, Autumn and Winter (1394 Š.), pp. 216-258. [In Persian]
- Moradina, Mohammad Javad, "Review of Government Accountability Office after Constitutional Revolution," *Ganjine-ye Asnad*, Summer (1394 Š.), No. 98, pp. 32-47. [In Persian]
- Qāem Maqāmī, Jahāngīr, "Asnād va Nāmeḥā-ye Tārīkī: Gozārešhā-ye Mirzā Malkom Kān Nāzem al-Molk be Vezārat-e Kāreje-ye Irān," *Majale-ye Barrasīhā-ye Tārīkī*, Farvārdīn va Ordībehešt (1350 Š.), No. 31, pp. 281-330. [In Persian]
- Shuster, Morgan (1912), *The Strangling of Persia*, New York.
- Watson, Robert Grant (1866), *A History of Persia From the Beginning to the Nineteenth Century to the year 1858, with a review of the principal events that led to the establishment of the kajar dynasty*, London: Smith Elder & Co.

**Newspapers**

- Kāva, Engelīsīhā va Jonūb, 8 Mehr 1287, No. 25, pp. 4-6.

**Detailed of the Parliamentary Negotiations**

- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1324, Jalase-ye 1.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1326, Jalase-ye 1.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1326, Jalase-ye 275.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1328, Jalase-ye 53.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1328, Jalase-ye 72.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1328, Jalase-ye 79.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1328, Jalase-ye 88.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1328, Jalase-ye 135.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1329, Jalase-ye 212.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1329, Jalase-ye 214.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1329, Jalase-ye 215.
- Mašrūh-e Mozākerāt-e Majles-e Šūrā-ye Melī, doe-ye Avval, 1333, Jalase-ye 25.



**Divan-e Mohasebat and the Problem of Paying Salaries in the Qajar Period  
(1909-1911)<sup>1</sup>**

Amin Mohammadi<sup>2</sup>  
Alireza Molaie Tavani<sup>3</sup>  
Seyied Rahim Rabbanizadeh<sup>4</sup>

Receive: 15/6/2019  
Accept: 5/10/2019

**Abstract**

Paying salaries of civil and military officials was one of the main challenges of the Qajar government. The increasing number of payrolls, delays in payments, or salaries without financial credentials has made the problem a major challenge. Traditional methods and recruiting foreign advisers could not solve this problem. After the Constitutional Revolution, the government and the parliament set up independent oversight mechanisms to resolve this problem to prevent the loss of income of the country and to speed up the payment of employees' salaries. In the same vein, Divan-e Mohasebat was formed to control finances, especially organizing in the turbulent situation of employees' salaries. The main issue in this research is the study of the cause and necessity of the establishment of Divan-e Mohasebat on the one hand and its performance in the way of dealing with the issue of paying the salaries of government employees on the other.

Findings of this study indicate that there are many delays in the adoption of Divan-e Mohasebat law, high deficits in the internal regulation, the inability to summon officials and reckoning their account, the lack of expertise and experience among members, and the widespread scope of the issue of pay-as-you-go, resulting in inefficiency of Divan-e Mohasebat and, eventually, its dissolution.

**Keywords:** Divan-e Mohasebat, Taxation, Qajar Period, Constitutionalism, Historical Documents

---

1. DOI: 10.22051/hii.2020.26698.2031

2. PhD Candidate in History of Islamic Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies (Corresponding Author); [Amin.Mohammadi64@ut.ac.ir](mailto:Amin.Mohammadi64@ut.ac.ir)

3. Associate Professor, Department of History, Institute for Humanities and Cultural Studies; [ar.mollaiy@ihsac.ac.ir](mailto:ar.mollaiy@ihsac.ac.ir)

4. Assistant Professor, Department of History, Institute for Humanities and Cultural Studies; [rabbanizadeh@ihcs.ac.ir](mailto:rabbanizadeh@ihcs.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۶۳-۱۴۵

## بررسی پیشگویی ابن برّجان درباره زمان فتح بیت المقدس<sup>۱</sup>

حامد نظریپور<sup>۲</sup>

تاریخ ارسال: ۹۸/۶/۷

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۵

### چکیده

یکی از موضوعات قابل توجه در مطالعات تاریخی، پیشگویی وقایع تاریخی است. ابن زکی الدین بشارت فتح بیت المقدس در ماه رجب را به صلاح الدین داده بود و منبع پیشگویی خود را تفسیر ابن برّجان ذیل آیات ابتدایی سوره روم عنوان کرد. هدف این پژوهش، بررسی پیشگویی ابن برّجان درباره زمان فتح بیت المقدس و چگونگی محاسبه اوست. این مقاله با روش اسنادی و توصیفی-تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است.

مبنای پیشگویی ابن برّجان تأمل در آیات قرآن کریم با رویکرد عرفانی بود. او با کاربست نظریه «دوائر التقدير» پیشگویی می‌کرد. او دوره‌های ۱۰۰۰ ماهه و دوره‌های مبتنی بر عدد ۷ را دوره‌های مهمی می‌دانست. او آیات ابتدایی سوره روم را ناظر به سه پیروزی در بیت المقدس می‌دانست: پیروزی مسلمانان در زمان خلیفه دوم، پیروزی مسیحیان در ۴۸۹ق. و پیروزی مسلمانان در ماه چهارم سال ۵۸۴ق. (پایان ماه ۷۰۰۰ قمری). او معتقد بود این آیات پیروزی نهایی مسلمانان با ظهور حضرت مهدی (عج) را نیز بشارت می‌دهند. پیشگویی او درباره فتح بیت المقدس یک سال زودتر از زمان تعیین شده واقع شده بود. البته پیشگویی او درباره ظهور امام زمان (عج) همزمان با فتح بیت المقدس، محقق نشد.

واژه‌های کلیدی: ابن برّجان، پیشگویی، بیت المقدس، دوائر التقدير، ابن زکی الدین

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2020.27960.2102

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه اصفهان؛ h.nazarpour@ltr.ui.ac.ir

## مقدمه

یکی از آرزوهای انسان کسب آگاهی دربارهٔ آینده است. بر همین اساس، یکی از موضوعات قابل توجه در مطالعات تاریخی، پیشگویی وقایع تاریخی است. منظور از پیشگویی، خبر دادن از اخبار و حوادث آینده پیش از وقوع آنهاست (دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۲۳۴/۴؛ عمید، ۱۳۸۸: ۲۷۷؛ معین، ۱۳۶۰: ۹۱۷/۱). البته معنای پیشگویی با آینده‌نگری و پیش‌بینی متفاوت است. آینده‌نگری مربوط به تدبیر و سیاست‌گذاری آینده و پیش‌بینی به معنای حدس دربارهٔ وقایع آینده براساس علل و قرائن موجود است (شفیعی دارابی، ۱۳۷۱: ۲۸). یکی از پیشگویی‌هایی که در منابع تاریخی نقل شده و به وقوع نیز پیوسته، مربوط به فتح بیت المقدس به دست صلاح‌الدین ایوبی است. این پیشگویی از زبان محی‌الدین بن زکی‌الدین دمشقی (متوفای ۵۹۸ق) نقل شده است. او ادیب، قاضی شافعی، اهل دمشق و مورد احترام صلاح‌الدین بود. صلاح‌الدین او را در سال ۵۷۹ق. به عنوان قاضی و حاکم حلب منصوب کرده بود. او در گرامیداشت فتح حلب به دست صلاح‌الدین در ۱۸ صفر ۵۷۹، این شعر را در مقابل صلاح‌الدین خواند و خبر از فتح بیت المقدس در ماه رجب داد: «و فتحک القلعة الشهباء فی صفر، مبشراً بفتح القدس فی رجب» (ذهبی، ۱۴۱۴ق: ۳۶۰/۲۱؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۲۲۹/۴). وقتی از ابن زکی‌الدین پرسیده شد این مطلب را از کجا می‌گویند، گفت: «أخذته من تفسیر ابن برّجان فی قوله تعالی: ألم غلبت الروم فی أدنی الارض» (ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۲۳۰/۴). گفتنی است ابوشامه در کتاب *الروضتین*، جریان را به این صورت بیان کرده است که تفسیر قرآن ابن برّجان به دست مجدالدین بن جهبل فقیه شافعی رسید. او در تفسیر سورهٔ روم این مطلب را دید که در رجب سال ۵۸۳ق. روم مغلوب و بیت المقدس فتح می‌شود. زمانی که حلب فتح شد، مجدبن جهبل نامه‌ای حاوی بشارت به فتح بیت المقدس با مشخص کردن زمان آن نوشت و به فقیه عیسی داد. فقیه عیسی آن را به سلطان گفت و برای قاضی محی‌الدین بن زکی‌الدین نیز نقل کرد. ابن زکی‌الدین پس از تحقیق و اعتماد به آن، «فعمل قصیده مدح السلطان بها حین فتح حلب فی صفر و قال فیها: و فتَحکم حلبا بالسيف فی صفر، قضی لکم بافتتاح القدس فی رجب» (ابوشامه، ۱۴۲۲: ۱۱۰/۳-۱۱۱). البته این بیت به این صورت نیز نقل شده است که: «و فتَحکم حلبا بالسيف فی صفر، مبشراً بفتح القدس فی رجب» (ابوشامه، همان، همان‌جا). چهار سال بعد، صلاح‌الدین در ۵۸۳ق. بیت المقدس را فتح و ابن زکی‌الدین اولین خطبه نماز جمعه را در بیت المقدس و در حضور صلاح‌الدین ایراد کرد (ذهبی، ۱۴۱۴: ۲۱/۳۵۸-۳۶۰؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۲۳۰/۴).

گزارش این پیشگویی ابن برّجان، در دیگر منابع تاریخی با ارجاع به منابعی که بیان شد،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۴۷

نقل شده است. برای مثال، ابن کثیر در *البدایة و النهایة* ذیل عنوان «نکته غریبه» این داستان را بیان کرده است (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳۲۷/۱۲). ذهبی (۱۴۱۳: ۱۶۶/۳۶؛ ۵۵/۴۰) و صاحب کتاب *شذرات الذهب* (ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶: ۵۴۹/۶) نیز به این پیشگویی اشاره کرده‌اند.

منابع تاریخی منشأ این پیشگویی را تفسیر ابن برّجان ذیل آیات ابتدایی سوره روم بیان کرده‌اند، اما درباره مینا و چگونگی و روش محاسبه آن توسط ابن برّجان توضیحی ارائه نداده‌اند.

ابن برّجان (متوفای ۵۳۶ق / ۱۱۴۱م) یکی از عارفان و مفسران اندلسی و از مهم‌ترین شخصیت‌های علمی و فکری اندلس است. نام کامل او ابوالحکم عبدالسلام بن عبدالرحمن بن ابی الرجال محمد بن عبدالرحمن، اللخمی المغربي الافریقی الاندلسی الاشبیلی است. در وصف او گفته شده است: «الشیخ الفقیه الصالح الزاهد» (القاری، ۲۰۰۷: ۳۶۵). ذهبی او را با عنوان «الشیخ الامام العارف القدوه» معرفی کرده است (ذهبی، ۱۴۱۴: ۷۲/۲۰). ابن اَبّار (متوفای ۶۵۸ق) اولین نویسنده شرح حال ابن برّجان، در معرفی او از عناوین مفسر، محدث، متکلم، زاهد و اهل تصوف استفاده کرده است (ابن اَبّار، ۲۰۰۸: ۲۹۲/۲). ابن برّجان عالم به علم قرائات بود و تأکید می‌کرد قاری باید تلاش کند به بصیرت تام از کتاب عالم و انسان، یا همان قرائت برتر برسد (گریل، ۱۳۸۰: ۵). او گرایش عرفانی داشت و به «غزالی اندلس» مشهور بوده است (Bowering, 2016: 7-8). ابن برّجان پیرو مکتب عرفانی ابن مسرّه و از پیشوایان «مردون»، گروهی از صوفیه غرب اندلس بود. او و ابن عریف دو بنیان مکتب تصوف «المریه» و «الخله» در اندلس بودند (ابن خطیب، ۱۴۲۴: ۲۲۵/۲). ابن برّجان یکی از چهره‌های شاخص دوره موحدون در اندلس به شمار می‌آید (القاری، ۲۰۰۷: ۳۷۳). تفسیر بزرگ و مهم او *تنبیه الافهام الی تدبر الکتاب الحکیم و تعرف الآیات و النبأ العظیم* نام دارد که در پنج جلد چاپ شده است. این تفسیر یکی از مهم‌ترین تفاسیری است که در غرب اسلامی نگاشته شده (مزیدی، ۱۴۳۴: ۲۹) و تصحیح‌های متعددی از آن ارائه شده است (Lopez, 2017: 82). تفسیر دیگر او *ایضاح الحکمه باحکام العبره* نام دارد. او پیشگویی فتح بیت المقدس را در *تنبیه الافهام* در تفسیر آیات یک تا پنج سوره روم به تفصیل بیان کرده و در *ایضاح الحکمه* نیز به آن اشاره کرده است.

همان‌طور که گفته شد، با وجود آنکه در منابع مختلف به پیشگویی ابن برّجان اشاره شده، ولی روش و مبنای پیشگویی او استخراج، شرح و تبیین نشده است. بر این اساس، هدف این مقاله بررسی پیشگویی ابن برّجان درباره زمان فتح بیت المقدس، ذیل آیات ابتدایی سوره روم و مینا و چگونگی محاسبه او در این باره است. در این راستا، مؤلف پژوهش حاضر به دنبال

پاسخ به این سؤالات است که: ابن برجان چگونه براساس آیات ابتدایی سوره روم، فتح اورشلیم را پیشگویی کرده است؟ مبنای او در این پیشگویی چیست؟ آیا واقعاً این پیشگویی در زمان گفته شده، محقق شده است؟

بررسی و پاسخ به این سؤالات با توجه به اهمیت و جایگاه ابن برجان و همچنین اهمیت پیشگویی او و توجه تاریخ‌نگاران به آن، مهم و ضروری است. این مقاله به روش اسنادی و توصیفی-تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای به رشته تحریر درآمده است.

درباره پیشینه تحقیق باید گفت براساس جست‌وجوی انجام شده در منابع اطلاعات علمی این نتیجه به دست آمد که تاکنون پژوهشی به زبان فارسی یا عربی درباره پیشگویی ابن برجان، چه به صورت مستقل و چه به صورت ضمنی، انجام نشده است. در حوزه آثاری که به زبان انگلیسی به نگارش درآمده‌اند، دو مورد مرتبط با مسئله این مقاله یافت شده است. یکی، مقاله «بلور» است که پیشگویی ابن برجان و ابن عربی در این باره را گزارش داده و بررسی کرده است (Bellver, 2014: 252- 286). بلور چگونگی محاسبه ابن برجان را توضیح داده، اما مبنای او را که مبتنی بر رویکرد عرفانی و اطلاع از عالم غیب از طریق تهذیب نفس و تدبیر در آیات قرآن بوده، بیان نکرده است. او همچنین پیشگویی ابن برجان درباره ظهور حضرت مهدی (عج) را توضیح نداده و بدون ذکر عبارات و متن ابن برجان، به صورت گذرا به آن اشاره و از آن عبور کرده است. بلور با اعتماد به گفته علمای مسلمان بعدی که تأیید کرده‌اند پیشگویی ابن برجان در زمان گفته شده محقق شده است، بر این گمان بوده که ابن برجان سال ۵۸۳ق. را به عنوان سال فتح بیت المقدس پیشگویی کرده و توضیحات خود را نیز براساس این تصور اشتباه ارائه داده است (در صورتی که در مقاله پیش رو مشخص شده است که عبارات ابن برجان ناظر به سال ۵۸۴ق. است). نوشته دیگر مربوط به «یوسف کاسویت» است که چند صفحه از کتاب خود را به پیشگویی ابن برجان اختصاص داده است (Casewit, 2017: 294-302). او شیوه محاسبه ابن برجان را به طور خلاصه بیان کرده و درباره مبنای او، به طور ضمنی به رویکرد عرفانی او اشاره کرده، اما هیچ اشاره‌ای به عبارات ابن برجان درباره ظهور امام زمان (عج) نکرده است. کاسویت نیز گرفتار این تصور اشتباه شده که ابن برجان سال ۵۸۳ق. را به عنوان سال فتح بیت المقدس پیشگویی کرده است.

تفاوت مقاله حاضر با این دو اثر آن است که دغدغه اصلی مؤلف این پژوهش بررسی پیشگویی ابن برجان درباره فتح بیت المقدس، به صورت مستقل، جامع و با تأکید بر تألیفات ابن برجان و عبارات متن اصلی است. همچنین تلاش شده است تحقق یا عدم تحقق این پیشگویی در زمان گفته شده مورد بررسی قرار گیرد.

از آنجا که این پیشگویی براساس تفسیر آیات ابتدایی سوره روم بیان شده، در این مقاله، ابتدا توجه مفسران به پیشگویی ابن برجان مرور شده و سپس دیدگاه ابن برجان در تفسیر این آیات و پیشگویی او تبیین و بررسی شده است.

### ۱. توجه مفسران به پیشگویی ابن برجان

برخی مفسران ضمن تفسیر آیات ابتدایی سوره روم (آیات اول تا پنجم این سوره)، به پیشگویی ابن برجان توجه داشتند و به آن اشاره کرده‌اند. برای مثال، ابراهیم بن عمر بقاعی در تفسیر خود به طور کلی به پیشگویی و محاسبه ابن برجان بر مبنای دوائر التقدير اشاره کرده است (بقاعی، ۱۴۲۷: ۵/۵۹۵). محمود بن عبدالله آلوسی نیز در *روح المعانی* به پیشگویی ابن برجان و استخراج سال فتح بیت المقدس از آیات سوره روم اشاره کرده، ولی چگونگی محاسبه او را بیان نکرده است (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱/۱۰۶). او در جای دیگری از تفسیر خود، پس از اشاره به پیشگویی ابن برجان و تحقق آن پس از مرگش، بیان کرده است که ابو جعفر بن زبیر بر این باور بوده که ابن برجان برخی امور غیبی را از قرآن کریم استخراج می‌کرده و نسبت به آنها اطلاع داشته است (همان، ۲۲/۱۱). در تفسیر *بحر المحیط* نیز به پیشگویی ابن برجان اشاره شده و مؤلف آن بیان کرده که ابن برجان از آیات ابتدایی سوره روم، زمان و روز فتح بیت المقدس را استخراج کرده است (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۱/۵۹؛ ۸/۳۷۴-۳۷۵). همچنین ابن عربی در تفسیر *رحمة من الرحمن* پس از محاسبه سال فتح بیت المقدس (۵۸۳ق)، براساس علم جمل و عدد حروف «الم»، گفته است: «و کان ابوالحکم عبدالسلام ابن برجان قد ذکر ذلک فی کتاب له» (ابن عربی، ۱۴۱۰: ۳/۳۴۱)، ولی به روش و مبنای محاسبه ابن برجان اشاره نکرده است.

در تفاسیر معاصر، آل‌غازی فقط به گزارش ابن خلکان در این باره و اینکه منبع این پیشگویی تفسیر ابن برجان بوده، اشاره کرده است (آل‌غازی، ۱۳۸۲: ۱/۴۱). همچنین آیت‌الله سید مصطفی خمینی در تفسیر خود با ارجاع به *روح المعانی*، به پیشگویی ابن برجان و استخراج سال فتح بیت المقدس از آیات سوره روم اشاره کرده، ولی چگونگی محاسبه او را بیان نکرده است (خمینی، ۱۴۱۸: ۲/۲۹۸-۲۹۹). صاحب کتاب *الاساس فی التفسیر* نیز درباره این موضوع فقط گفته است: «استخرج ابوالحکم عبدالسلام بن برجان فی تفسیره فتح بیت المقدس سنة ثلاث و ثمانین و خمسمائة من قوله تعالى الم غلبت الروم» (حوی، ۱۴۲۴: ۷۰۰/۲).

البته توانایی پیشگویی ابن برجان، توجه برخی دانشمندان را حتی قبل از تحقق پیشگویی فتح بیت المقدس جلب کرده بود. برای مثال، از عبدالرحمن بن ناجر (متوفای ۵۳۷ق) ادیب

بزرگ مصری، نقل شده است که: «یستخرج من تفسیر ابی الحکم بن برّجان ما یحدث الی یوم القیامه» (سیوطی، ۱۴۲۶: ۵۵۹).

بدین ترتیب، باید گفت هرچند در برخی منابع تاریخی (همان طور که در مقدمه بیان شد) و برخی تفاسیر (که در این قسمت مرور شد) به پیشگویی ابن برّجان اشاره شده، ولی روش و مبنای محاسبهٔ او توضیح داده نشده است. در نوشتهٔ حاضر، بر اهمیت و ضرورت بررسی پیشگویی ابن برّجان تأکید شده است.

## ۲. تفسیر ابن برّجان دربارهٔ آیات ابتدایی سورهٔ روم

ابن برّجان پیشگویی خود را ضمن تفسیر این آیات بیان کرده است. بر همین اساس، ابتدا دیدگاه او دربارهٔ پیشگویی‌های مستخرج از این آیات بیان شده و سپس به تبیین و بررسی آن پرداخته‌ایم.

### ۲-۱. پیروزی‌ها و شکست‌های مسلمانان در بیت المقدس

از دیدگاه ابن برّجان این آیات دربارهٔ پیروزی‌ها و شکست‌های مسلمانان در سرزمین بیت المقدس سخن می‌گویند. او نظر مفسرانی را که طرف دیگر را ایرانیان می‌دانند، نمی‌پذیرد. او با استناد به آیهٔ «و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله» (روم: ۴-۵) معتقد است این آیات از دو پیروزی مسلمانان خبر می‌دهند و مسلمانان به واسطهٔ این پیروزی‌ها خوشحال می‌شوند؛ نه پیروزی رومیان و مسیحیان. ابن برّجان با تأکید بر عبارت «و هو العزیز الرحیم» (روم: ۵) استدلال می‌کند که مسیحیان مورد رحمت خاص خداوند و نصرت او قرار نمی‌گیرند: «و لیست الروم بعد اعراضهم عن الدعوی بمحمد (ص) بمرحومین فی قوله: و هو العزیز الرحیم» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۷/۴). از دیدگاه او وقتی مسیحیان دعوت پیامبر اسلام (ص) به اسلام را رد کردند، دلیلی نداشت که مسلمانان از پیروزی مسیحیان خوشحال شوند و خداوند نیز بشارتی دربارهٔ مسیحیان نازل نکرده است. بنابراین با توجه به اسم «الرحیم» که در آیهٔ پنجم ذکر شده، غرض نهایی خداوند خبر دادن از پیروزی مسیحیان نیست؛ زیرا «الرحیم» به معنای کسی است که هدایت و رحمت ویژه‌ای به مؤمنان یعنی مسلمانان عطا می‌کند: «انما یعبر باسم العزه» عن معنی انتقامه و باسم «الرحمه» عن حکم رحمته منه بالمؤمنین... انما البشری و الرحمة للمؤمنین» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۷/۴). از آنجا که خداوند «عزیزٌ یتقم من اعدائه رحیم باولیائه» (ابن برّجان، ۲۰۱۶: ۴۹۴) است، خبر از پیروزی مسلمانان و شکست مسیحیان داده است.

ابن برّجان معتقد است این آیات از سه پیروزی و غلبه در بیت المقدس خبر می دهند که دو پیروزی متعلق به مسلمانان و یکی متعلق به رومیان است:

**الف. پیروزی مسلمانان و فتح بیت المقدس در زمان خلیفه دوم:** «اولهن غلبه الصحابه اياهم» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۵/۴). او عبارت «غلبت الروم» را ناظر به این پیروزی دانسته است: «هو إخبار و بشاره منه عن التقدير المقدر لظهور الكائن، فكان ذلك زمان عمر بن الخطاب غلبهم على بلاد الشام و استخراج بيت المقدس عن ايديههم» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۴/۴). او در توضیح زمان این واقعه و اینکه خداوند تحقق آن را در فاصله «بضع سنين» خبر داده، معتقد است «بضع» بر سه تا نه دلالت دارد و این واقعه در همین فاصله زمانی رخ داده است. از دیدگاه اهل لغت نیز منظور از «بضع» عددی بین سه تا نه یا سه تا ده است (ابن منظور، ۱۹۸۸: ۱۵/۸؛ قرشی، ۱۳۵۵: ۱۹۸/۱؛ راغب اصفهانی، ۱۳۳۲ش: ۱۲۹؛ طریحی، ۱۳۶۲: ۳۰۰/۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۵۷/۱). ابن برّجان آغاز محاسبه را زمان نزول این آیه در مکه می دانست و هر هفت سال را یک سال در نظر گرفته است. بر این اساس، او فاصله نزول آیه و فتح بیت المقدس در زمان خلیفه دوم را بین  $(3 \times 7 = 21)$  و  $(4 \times 7 = 28)$  سال معرفی کرده که با معیار جدید او (یعنی هر هفت سال به عنوان یک سال)، بین سه تا چهار سال می شود و با عبارت بضع سنين سازگار است: «و كان نزول هذه السورة بمكة، فكان ذلك في داخل بضع اسابيع سنين على رأس عشرين إلى ثمان و عشرين سنة» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۴/۴).

**ب. شکست مسلمانان در بیت المقدس:** «و الغلبه التي لهم اليوم ثانيه» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۵/۴). ابن برّجان عبارت «و هم من بعد غلبهم سيغلبون» را ناظر به شکست مسلمانان در سال ۴۸۹ ق. و تسلط مسیحیان بر بیت المقدس می داند که این تسلط تا زمان ابن برّجان ادامه داشته است: «ثم كانت للمسلمين كره فانزعوا عن ايديههم ما كانوا اخذوه ... ثم ادبلوا بغلبه ... عام تسعه و ثمانين و اربعمائة، فغلبوا على أرض الشام و على بيت المقدس» (همو، همان، همان جا). او تحقق این وعده را نیز در فاصله زمانی بضع سنين دانسته است. به این صورت که زمان این رخداد را سال ۴۸۹ ق. دانسته و آن را به سال ۵۰۰ ق. گرد می کند. سپس هر سال را معادل هزار ماه تقویم عرب در نظر گرفته و بیان کرده که این واقعه با معیار جدید او (یعنی هر هزار ماه به عنوان یک سال)، در پایان سال ششم (یعنی ماه  $(500 \times 12 = 6000)$ ) رخ داده و مشمول بضع سنين نیز شده است: «و ذلك عند آخر السنه السادسة التي هي من ألف شهر من شهر العرب، تصديقاً لقوله «في بضع سنين» التي سادس ايامها رأس الخمسمائة سنة» (همو، همان، همان جا).



ج. پیروزی مسلمانان و فتح بیت المقدس: ابن برّجان عبارت «سیغلبون» را ناظر به پیروزی مسلمانان در آینده (یعنی پس از سال ۵۲۲ق. که مشغول نوشتن تفسیر بود) دانسته است: «و بقی الوعد الکریم بأنهم سیغلبون، فرجعت هذه الغلبة عليهم ثلثة ثلثة» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۵/۴). او زمان این پیروزی را پایان سال هفتم (با معیار هر هزار ماه یک سال) یا همان ماه ۷۰۰۰ تقویم قمری پیشگویی کرده است که پس از ۵۸۳ سال و ثلث سال (= چهار ماه) یعنی مطابق با ماه چهارم سال ۵۸۴ ق. خواهد بود: «ثم إلى تمام الخمسمائة و ثلاث و ثمانین سنة و ثلث سنة تمام سبع سنینها و نحن فی عام اثنتین و عشرين و خمسمائة» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۵/۴). به عبارت دیگر، این فتح، هزار ماه پس از اتفاق قبلی رخ داده است. بر این اساس، او معتقد است دو رخداد اول که قرآن پیشگویی کرده، محقق شده‌اند و پیشگویی سوم در آینده محقق می‌شود. بنابراین از دیدگاه او سال قرآنی می‌تواند بر سال معمولی (دوازده ماه قمری)، هفت سال معمولی یا هزار ماه قمری دلالت داشته باشد.

البته قرآن کریم زمان رخداد این وقایع را بیان نکرده و فقط به فاصلهٔ آنها (بضع سنین) اشاره کرده است، ولی ابن برّجان با روش خاص خود و براساس نظریهٔ «دوائر التقدير» و رخداد دایره‌ای و دوره‌ای مقدرات الهی، محاسبات مربوطه را انجام داده و زمان پیروزی سوم را براساس آیات قرآن پیشگویی کرده است. مبنای او در این محاسبه در بخش تبیین و بررسی توضیح داده می‌شود.

در اینجا لازم است مقایسه‌ای بین گزارش منابع تاریخی در این باره (که در مقدمه بیان شد) و متن تفسیر ابن برّجان انجام شود. براساس متن تفسیر ابن برّجان، فتح بیت المقدس در ماه چهارم سال ۵۸۴ق. پیشگویی شده است. او نام ماه را بیان نکرده، بلکه فقط گفته است بعد از ۵۸۳ سال و چهار ماه از هجرت. اگر آغاز سال قمری از ماه محرم در نظر گرفته شود، ماه چهارم آن ربیع الثانی می‌شود، ولی اگر آغاز سال از زمان هجرت پیامبر (ص) یعنی ربیع الاول در نظر گرفته شود، ماه چهارم می‌شود رجب (Bellver, 2014: 266-267). بدین ترتیب، گزارش تاریخی که در مقدمه بیان شد و در آن پیشگویی فتح در سال ۵۸۳ق. را به ابن برّجان نسبت داده‌اند، درست نیست و در واقع ابن برّجان سال ۵۸۴ق. را مدّ نظر داشته است. علت اشتباه آنها ممکن است غفلت از عبارت «و ثلث سنه» باشد. علاوه بر این، روشن می‌شود که ابن زکی و کسانی که ماه رجب را به عنوان زمان فتح پیشگویی کرده‌اند، آغاز سال قمری را زمان دقیق هجرت، یعنی ماه ربیع الاول در نظر گرفته‌اند و چهار ماه را محاسبه کرده‌اند.

## ۲-۲. پیروزی نهایی مسلمانان با ظهور حضرت مهدی (عج)

او پس از پیشگویی فتح بیت المقدس در سال ۵۸۴ق، بشارت پیروزی مسلمانان در این آیات را با استفاده از حدیثی از پیامبر اسلام (ص)، با ظهور حضرت مهدی (عج) مرتبط دانسته است: «قال رسول الله (ص) و ذكر المهدى فقال: يملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً...» «فیکون ذلك إخباراً عن غلبتنا لهم يومئذ... فيكون تقدير الكلام «غلبت الروم في أدنى الارض و هم بعد غلبهم» أى فى الثالثه «سيغلبون فى بضع سنين» إخبار عن غلبه المسلمين لهم بالامام العدل رضى الله عنه و عنا و قد جاءت الاخبار بذلك و لله المستعان» (ابن برجان، ۲۰۱۳: ۳۲۶/۴). بدین ترتیب، او با تأکید بر روایاتی که درباره ظهور حضرت مهدی (عج) وارد شده، عبارت «سیغلبون» را ناظر به پیروزی نهایی مسلمانان با ظهور حضرت (عج) و به رهبری او نیز دانسته است.

ابن برجان همچنین در تفسیر «الله الامر من قبل و من بعد و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله» تأکید کرده است که پس از این پیروزی‌ها و شکست‌های مسلمانان و رومیان، پیروزی نهایی متعلق به مسلمانان و به رهبری حضرت مهدی (عج) خواهد بود: «اخبر جل ذكره بما يكون لهذه الامه و عليها من وقائعها مع الروم، ثم اشار الى اقتراب الانقراض من آخر وقائعها و هى غلبه المسلمين اياهم مع الامام المبشر به» (ابن برجان، ۲۰۱۳: ۳۲۶/۴).

او در تفسیر دیگرش *ايضاح الحکمه* نیز در تفسیر سوره روم پیروزی وعده داده شده در این آیات را با ظهور حضرت مهدی (ع) مرتبط دانسته است: «فى بضع سنين، هذا مستقبل، قال رسول الله (ص) لو لم يكن الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلى رجل من عترتى اسمه على اسمى يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً» (ابن برجان، ۲۰۱۶: ۴۹۴). البته ابن برجان سال ظهور حضرت (ع) را پیشگویی نکرده و فقط معتقد است این آیات ظهور حضرت (عج) و پیروزی نهایی مسلمانان را نیز بشارت داده است. البته با توجه به عبارت «فى الثالثه» در نقل قول اول، به نظر می‌رسد او احتمالاً زمان فتح بیت المقدس در ۵۸۴ق. و ظهور حضرت (عج) را همزمان و حتی فتح بیت المقدس را به دست او (بالامام العدل) می‌دانسته است.

## ۳. تبیین و بررسی پیشگویی ابن برجان

از دیدگاه ابن برجان، از آینده اطلاع یافتن یک خرق عادت و یک امر فوق طبیعی است، اما این امر محال نیست؛ زیرا ممکن است امری برای برخی نادیدنی و برای دیگران قابل مشاهده باشد (Casewit, 2017: 297). ابن برجان مواردی را از قرآن کریم در تأیید امکان پیشگویی و

پیش‌بینی آینده بیان و تأکید کرده است که خداوند می‌تواند علم وقایع آینده را به بندگانش برگزیده‌اش عطا کند. برای مثال، در تفسیر سورهٔ یوسف بیان کرده است که خداوند به یعقوب علم نبوت داده بود و او از آینده اطلاع داشت (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۸۷/۳). ابن برّجان تأکید کرده است که فقط خداوند عالم به غیب است و در برخی موارد، بخشی از علم خود را به بنده‌اش عطا می‌کند (ابن برّجان، ۲۰۱۶: ۱۳۱).

او براساس نظام فکری خود، تفسیر جدیدی از این آیات ارائه داده و فتح بیت المقدس را پیشگویی کرده است. این بخش به تبیین و بررسی پیشگویی او اختصاص دارد.

### ۳-۱. مبنای پیشگویی

پیشگویی ابن برّجان مبتنی بر محاسبهٔ عددی حروف یا علم حروف نیست. محاسبهٔ او براساس علم نجوم یا موقعیت ستارگان نیز نیست (Casewit, 2017: 297). ابن برّجان معتقد است علم به آینده با تحقیق به دست نمی‌آید. علم آن نزد خداست و به هر کس به هر اندازه که بخواهد عطا می‌کند: «أما تعرّف الامر و ما یحدثه الله من حوادث تکون فی الاستقبال فذلک امر الله یكشف الله منه ما شاء لمن یشاء ... فلا مطمع فی التحقیق فی ذلک» (ابن برّجان، ۲۰۱۶: ۶۶۶). از دیدگاه ابن برّجان قرآن کریم تجلی لوح محفوظ است. بنابراین تنها راه ممکن برای اطلاع از لوح محفوظ و عالم غیب و همچنین وقایع آینده، استخراج معانی نهفته در قرآن کریم است (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۱۶۲/۱؛ Casewit, 2017: 299). از نظر او، انسان با اطلاع از لوح محفوظ از امور غیبی مطلع می‌شود و لوح محفوظ همان اقتضائات اسماء و صفات الهی است. او تأکید کرده است انسان با تقویت بذر معرفتی که خداوند در دل او قرار داده، می‌تواند ملکوت را مشاهده کند و نسبت به امور مختلف علم حضوری پیدا کند: «و علی الحقیقه فما اللوح المحفوظ الا ما اقتضته اسماء الله تعالی و صفاته و افعاله و امره و نهیه. ... فتجد المومن للبذره التي فی قلبه من المعرفه یصدقها بالایمان .... فیستفتح الابواب و تنتهی الی العرش العظیم فیشاهد الملكوت» (ابن برّجان، ۲۰۱۰: ۶۰/۲-۶۱). بنابراین براساس نظام معرفتی ابن برّجان که عرفانی است، معرفت حقیقی از این طریق به دست می‌آید که شامل معرفت نسبت به وقایع آینده نیز می‌شود. به عبارت دیگر، شناخت وقایع آینده به وسیلهٔ تفکر و تأمل در آیات الهی همراه با تهذیب نفس به دست می‌آید. بر این اساس، ابن برّجان پیشگویی خود را ضمن تفسیر قرآن کریم بیان کرده است. او روش محاسبهٔ خود را از آیات قرآن استخراج کرده و رسیدن به این مرحله را مشروط به صفای باطن دانسته است. بنابراین مبنای پیشگویی او تأمل در آیات قرآن کریم با رویکرد عرفانی بوده است.

ابن برّجان با این مبنا به نظریه «دوائر التقدير» رسیده و پیشگویی خود را براساس آن ارائه داده است. او معتقد است مقدرات الهی به صورت دایره‌ای و دوره‌ای محقق می‌شوند و حکمت الهی در آنها جاری می‌شود. او دربارهٔ ابتدای سوره روم تأکید کرده است که با اطلاع از این دوره‌ها می‌توان وقایع آینده را پیشگویی کرد: «حکمه الله جل ذکره فی دوائر التقدير ... و لما أخبر عن الروم أنهم غلبوا فی أدنى الارض و هو بلد الشام، کان أخبارا منه عما یکون» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۳/۴). بر این اساس، برای تبیین این پیشگویی، لازم است دیدگاه او دربارهٔ دوائر التقدير روشن شود.

### ۲-۳. دوائر التقدير

ابن برّجان در توضیح شکست و پیروزی‌های مسلمانان، نظریهٔ دوائر التقدير را به کار گرفته است. او در تفسیر *ایضاح الحکمه* نیز این آیات را مربوط به «تدوار الدوائر» دانسته و فهم کامل آن را «ایصال العلم بدوائر الافلاک» معرفی کرده است (ابن برّجان، ۲۰۱۶: ۴۹۵). او معتقد است وقایع و اتفاقات جهان، تجلی مقدرات الهی است. مقدرات الهی به صورت دایره‌ای و دوره‌ای محقق می‌شوند و بر همین اساس نیز او اصطلاح «دوائر التقدير» و «دوائر افلاک» را برای این دوره‌ها به کار برده است. از دیدگاه او، همهٔ تجلیات در جهان خلقت به صورت دوره‌ای می‌باشند که از طریق حکمت و امر الهی تقدير و اندازه‌گیری می‌شوند: «دوائر افلاک تستدیر بامر و تدبیره» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۴۰/۵)؛ «و إنّما دوائر حکم الله جل جلاله تدور بحکمته» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۵۳۰/۵-۵۳۱). او توضیح داده است که طبق حکمت الهی، همهٔ اتفاقات جهان براساس دوره‌هایی است که مقدر شده است: «جميع مجاری حکمه الله تبارک و تعالی فی الدنيا و الاخره جاریه علی دوائر محکمه التداور ... علی ذلک احکم امره فی الارض و فی السماء» (ابن برّجان، ۲۰۱۰: ۷۳/۱).

از دیدگاه ابن برّجان، وقایع جهان دوره‌ای می‌باشند. او افلاک را آیه‌ها و نشانه‌های خدا معرفی کرده و معتقد است بین چرخش افلاک و حوادث ذیل آن ارتباط وجود دارد و براساس آن می‌توان خبر از حوادث آینده داد: «افلاک تستدیر بامر الله جل ذکره تخبر عن غیب» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۱۶۶/۳). او معتقد است: «و من تدبر دوائر التقدير فی اختلاف الليل و النهار و اختلاف الازمان ... عساه أن یقف علی بعض العلم بذلک و ما یحصل من ذلک» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۳۲۵/۴-۳۲۶). بر این اساس، پیشگویی وقایع آینده با تأمل بر دوائر التقدير امکانپذیر است.

پیشگویی ابن برّجان مبتنی بر دوائر التقدير و تناسب و ثبات دوره‌ها (دوائر محکمه) است.

از دیدگاه او، دوائر التقدير ثابت و قابل اندازه‌گیری‌اند و الگوهای تاریخی قابل محاسبه و پیش‌بینی ارائه می‌دهند. از آنجا که فرایند متناوب حوادث، وابسته به دوائر التقدير است، می‌توان یک الگوی تاریخی از آن استخراج کرد و براساس آن و مدت زمان گردش این دوره‌ها، وقایع را پیشگویی کرد (ابن برّجان، ۲۰۱۶: ۴۵۸؛ Casewit, 2017: 296; Bellver, 2014: 259-260).

دوائر التقديری که ابن برّجان در بیان پیشگویی‌های آیات ابتدایی سورهٔ روم از آنها استفاده کرده، دورهٔ هفت ساله (در مورد اول مسلمانان) و دورهٔ هزار ماهه (در مورد دوم و سوم) است. او در تفسیر سورهٔ روم این دوره‌ها را توضیح نداده و فقط از آنها استفاده کرده، ولی در تفسیر سورهٔ قدر تا حدودی آنها را توضیح داده است. او برای دورهٔ هزار ماه قمری اهمیت بسیاری قائل بوده و براساس اینکه قرآن کریم فرموده «ليلةُ القدر خيرٌ من ألف شهر» (قدر: ۳)، دورهٔ هزار ماه قمری را معیار بزرگ‌ترین دورهٔ تقدير در نظر گرفته است. علاوه بر آن، دوره‌های مبتنی بر عدد هفت را مطرح کرده است. او معتقد است دوره‌های وقایع جهان براساس عدد هفت و هزار و ضربی از آنهاست؛ برای مثال دورهٔ هفت روزه یا هفت هفته: «كذلك اكثر موجودات العالم على سبعة و حکمها على الاسبوعات فسبعة في سبعة أو في سبعة اسبوعات» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۵۲۴/۵). او دورهٔ بزرگ را دورهٔ هفت هزار ماهه دانسته که حاصل محاسبهٔ هفت یوم و هر یوم هزار ماه است و معادل ۵۸۳ سال و ثلث سال می‌شود: «الفينا سبعة أيام الف شهر سبعة ألف شهر لا محاله و مدتها خمسمائة سنة و ثلاث و ثمانون سنة و ثلث سنة» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۵۲۴/۵ - ۵۲۵). همان‌طور که بیان شد، او پیشگویی فتح بیت المقدس را نیز در پایان ماه ۷۰۰۰ قمری دانسته است.

نکتهٔ جالب اینکه ابن برّجان تأکید کرده است که اگر معادل عددی و مقدار «خیر» در آیهٔ «خيرٌ من ألف شهر» مشخص بود، زمان پایان این دوره و این جهان و وقوع قیامت نیز قابل محاسبه و پیشگویی بود، ولی خداوند علم به زمان قیامت را نزد خود نگه داشته و آشکار نکرده است: «فلا ندری ما هی مدة هذا الخیر .... و من هنا استأثر الله بعلم الساعه لا يعلم ما هو مقدار مدة الخیر المذكور» (ابن برّجان، ۲۰۱۳: ۵۲۵/۵؛ همو، ۲۰۱۶: ۸۰۶).

### ۳-۳. تحقق پیشگویی او

ابن برّجان پیشگویی کرده بود که فتح بیت المقدس و پیروزی مسلمانان، در ماه چهارم سال ۵۸۴ق. رخ می‌دهد؛ به عبارت دیگر هزار ماه پس از غلبهٔ صلیبیان بر بیت المقدس. او تاریخ تسلط صلیبیان بر بیت المقدس را ۴۸۹ق. بیان کرده و آن را به ۵۰۰ق. گرد کرده و ۱۰۰۰ ماه را

از سال ۵۰۰ ق. آغاز کرده است.

در این باره چند نکته قابل توجه است. نخست آنکه این فتح کمی قبل از دوره شش هزار ماهه رخ داده بود (یعنی در ماه ۵۹۴۰)، ولی ابن برجان برای مطابقت آن با دوائر التقدير و محاسبه وقایع بعدی، سال ۴۸۹ را به ۵۰۰ گرد کرده است. براساس این نکته می توان گفت نظریه دوائر التقدير هرچند ممکن است مطابق با واقع باشد، اما وقایع جهان ممکن است دقیقاً مطابق با آنها نباشد؛ همان گونه که در مورد زمان فتح بیت المقدس توسط صلیبیان مشاهده می شود.

نکته مهم تر درباره پیشگویی فتح بیت المقدس به دست مسلمانان است. بیت المقدس توسط صلاح الدین ایوبی (متوفای ۵۸۹ ق) فتح شد. او در ماه رجب ۵۸۳ بیت المقدس را فتح کرد و بیت المقدس تحت تسلط مسلمانان درآمد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳۶۱/۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۵۴۹/۱۱). بنابراین پیشگویی ابن برجان در زمان بیان شده محقق نشد، بلکه دقیقاً یک سال زودتر اتفاق افتاد. البته شاید این میزان خطا قابل چشم پوشی باشد و بتوان با مسامحه گفت پیشگویی او محقق شده است.

نکته جالب اینکه هرچند پیشگویی سال آن به طور دقیق محقق نشد، اما پیشگویی ماه آن یعنی رجب (اگر آغاز سال، ربیع الاول در نظر گرفته شود) محقق شد. در هر صورت، بشارت ابن زکی الدین که به صلاح الدین بشارت فتح بیت المقدس در ماه رجب را داده بود، محقق شد. البته روشن است که پیشگویی ابن برجان درباره ظهور امام زمان (عج) همزمان با فتح بیت المقدس محقق نشد.

### نتیجه گیری

با توجه به اینکه ابن زکی الدین بشارت فتح بیت المقدس در ماه رجب را به صلاح الدین داده و منبع پیشگویی خود را تفسیر ابن برجان در تفسیر آیات ابتدایی سوره روم معرفی کرده بود، تفسیر ابن برجان در تنبیه الافهام بررسی شد. ابن برجان معتقد است این آیات درباره پیروزی ها و شکست های مسلمانان و مسیحیان است و ارتباطی با ایرانیان ندارد. پیشگویی ابن برجان، مبتنی بر محاسبه علم حروف یا علم نجوم نیست، بلکه مبنای پیشگویی او تأمل در آیات قرآن کریم با رویکرد عرفانی است. او با کاربست نظریه «دوائر التقدير» پیشگویی خود و محاسبه فاصله این وقایع و سازگاری آن با «بضع سنین» را توضیح داده است. او معتقد است وقایع و اتفاقات جهان، تجلی مقدرات الهی است که براساس دوائر التقدير و به صورت دوره ای محقق می شوند. از دیدگاه او، پیشگویی وقایع آینده با تأمل بر دوائر التقدير و زمان آنها امکان پذیر

است. او دوره‌های هزار ماهه و دوره‌های مبتنی بر عدد هفت را دوره‌های مهمی می‌دانست. ابن برّجان معتقد است این آیات از سه پیروزی در بیت المقدس خبر می‌دهند: پیروزی مسلمانان و فتح بیت المقدس در زمان خلیفهٔ دوم، شکست مسلمانان در بیت المقدس و پیروزی مسیحیان در سال ۴۸۹ق، پیروزی مسلمانان و فتح بیت المقدس در ماه چهارم سال ۵۸۴ق. او با احتساب هر هفت سال به عنوان یک سال، فاصلهٔ بین نزول قرآن و فتح اول بیت المقدس را مشمول بضع سنین می‌دانست. او با گرد کردن سال فتح بیت المقدس به دست مسیحیان به سال ۵۰۰ق. و همچنین در نظر گرفتن هر هزار ماه به عنوان یک سال، این غلبه را در پایان سال ششم می‌دانست. بر همین اساس، فتح دوبارهٔ بیت المقدس به دست مسلمانان را هزار ماه بعد و در پایان ماه ۷۰۰۰ یعنی ماه چهارم سال ۵۸۴ق. پیشگویی کرده و بر این اساس، سال ششم و هفتم در محدودهٔ بضع سنین قرار می‌گیرند. او نام ماه چهارم را ذکر نکرده است. اگر آغاز سال قمری از ماه محرم در نظر گرفته شود، ماه چهارم می‌شود ربیع الثانی، ولی اگر آغاز سال از زمان هجرت پیامبر (ص) یعنی ربیع الاول در نظر گرفته شود، ماه چهارم می‌شود رجب.

بنابراین گزارش تاریخی که در مقدمه بیان شد و در آن پیشگویی فتح در سال ۵۸۳ق. را به ابن برّجان نسبت داده‌اند، درست نیست و در واقع، ابن برّجان سال ۵۸۴ق. را مدّ نظر داشته است. ممکن است علت این اشتباه غفلت از عبارت «و ثلث سنه» در متن تفسیر باشد. همچنین مشخص شد ابن زکی الدین که ماه رجب را به عنوان زمان فتح پیشگویی کرده، آغاز سال قمری را زمان دقیق هجرت، یعنی ماه ربیع الاول در نظر گرفته است.

علاوه بر این، ابن برّجان معتقد است این آیات، ظهور حضرت مهدی (عج) و پیروزی نهایی مسلمانان را نیز بشارت می‌دهند و فتح بیت المقدس را با ظهور حضرت مهدی (عج) مرتبط می‌دانست. به نظر می‌رسد او این دو واقعه را همزمان و حتی فتح بیت المقدس را به دست مهدی (بالامام العدل) می‌دانست.

دربارهٔ تحقق یا عدم تحقق پیشگویی ابن برّجان، این نتیجه حاصل شد که پیشگویی او دربارهٔ فتح بیت المقدس به دست مسلمانان، یک سال زودتر از زمان تعیین شده محقق شد، اما به نظر می‌رسد این میزان خطا قابل چشم‌پوشی باشد و می‌توان با مسامحه گفت پیشگویی او محقق شده است. در هر صورت، این فتح در ماه رجب رخ داد و پیشگویی ابن برّجان و به تبع آن، پیشگویی ابن زکی الدین به وقوع پیوست. البته روشن است که پیشگویی او دربارهٔ ظهور امام زمان (عج) همزمان با فتح بیت المقدس محقق نشد.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آل غازی، عبدالقادر (۱۳۸۲ق). بیان المعانی، ج ۱، دمشق: مطبعة الترقی.
- آلوسی، محمودبن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱ و ۱۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن ابّار، محمدبن عبدالله (۲۰۰۸م)، التکمله لکتاب الصلاه، تصحیح و تعلیق جلال اسیوطی، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، بیروت: دار صادر.
- ابن برّجان، عبدالسلام (۲۰۱۰م)، شرح اسماء الله الحسنی، تحقیق و تعلیق احمد فرید المزیدی، ج ۱ و ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ..... (۲۰۱۳م)، تفسیر ابن برّجان: تنبیه الافهام الی تدبر الکتاب الحکیم و تعرف الایات و النبأ العظیم، تحقیق احمد فرید المزیدی، ج ۱، ۳، ۴، ۵، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ..... (۲۰۱۶م)، ایضاح الحکمه بأحكام العبره، تحقیق و مقدمه جرهارد بورینغ و یوسف کاسویت، لیدن: بریل.
- ابن خطیب، لسان الدین محمدبن عبدالله (۱۴۲۴ق)، اعمال الاعلام فیمن بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام و مايتعلق بذلك من الکلام، تحقیق سید کسروی حسن، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۴۰۸ق)، تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شحاده، ج ۵، بیروت: دار الفکر.
- ابن خلکان، احمدبن محمد (۱۳۶۴)، وفيات الاعیان و انباء انباء الزمان، ج ۴، قم: الشریف الرضی.
- ابن عربی، محمدبن علی (۱۴۱۰)، رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، تحقیق محمود محمود غراب، ج ۳، دمشق: مطبعة نصر.
- ابن عماد حنبلی، شهاب الدین عبدالحی (۱۴۰۶ق)، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۶، بیروت: دار ابن کثیر.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، چاپ عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق)، البدایة و النهایة، ج ۱۲، بیروت: دار الفکر.
- ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۹۸۸م)، لسان العرب، ج ۸، بیروت: طبعه دار الجیل.
- ابوحیان، محمدبن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۱ و ۸، بیروت: دار الفکر.
- ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل (۱۴۲۲ق)، کتاب الروضتین فی اخبار الدولتین النوریه و الصلاحیه، تحقیق ابراهیم شمس الدین، ج ۳، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- القاری، حسان (۲۰۰۷م)، «ابن برّجان اندلسی و جهوده فی التفسیر الصوفی و علم الکلام»، مجله جامعه الدمشق للعلوم، مجلد ۲۳، صص ۳۶۳-۴۲۴.



۱۶۰ / بررسی پیشگویی ابن برّجان دربارهٔ زمان فتح بیت المقدس / حامد نظریور

- بقاعی، ابراهیم بن عمر (۱۴۲۷ق)، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۵، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- حوی، سعید (۱۴۲۴ق)، الاساس فی التفسیر، ج ۲، قاهره: دار السلام.
- خمینی، مصطفی (۱۴۱۸ق)، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳)، لغتنامه، ج ۴، تهران: روزنه.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۳۶، ۴۰، بیروت: دار الکتب العربی.
- ..... (۱۴۱۴ق)، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ۲۱، بیروت: مؤسسهٔ الرساله.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۳۲ش)، المفردات فی غریب القرآن، چاپ محمد سیدگیلانی، تهران: [بی نا].
- سیوطی، عبدالرحمن أبی بکر (۱۴۲۶ق)، بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة، تحقیق محمد عبدالرحیم، بیروت: دار الفکر.
- شفیع دارابی، محمد حسین (۱۳۷۱)، «نگاهی به مسئله پیشگویی های قرآنی»، معرفت، شمارهٔ سوم، صص ۲۷-۳۵.
- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۶۲)، مجمع البحرین، چاپ احمد حسینی، ج ۴، تهران: مکتبهٔ المرتضویه.
- عمید، حسن (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی عمید، تهران: فرهنگ نما.
- قرشی، علی اکبر (۱۳۵۵)، قاموس قرآن، ج ۱، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- گریل، دنی (۱۳۸۰)، «قرائت برتر از دیدگاه ابن برّجان»، ترجمه فاطمه تهامی، آیین پژوهش، شماره ۷۰، صص ۲-۸.
- مزیدی، احمد الفرید (۱۴۳۴ق)، «مقدمهٔ التحقیق و الدراسه»، تفسیر ابن برّجان، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، صص ۳-۴۱.
- معین، محمد (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، ج ۱، تهران: سپهر، ج ۴.

**List of sources with English handwriting**

- Qurān
- Abu Hayyān, Moḥammad b. Yūsef (1420), *al-Bar al-Muhīt fi Tafṣīr*, Beirut: Dār al-Fikr.
- Abu Šāma, ‘Abd al-Rahmān b. Ismāīl (1422), *Kitāb al-rawzatayn fi akhbār al-dawlatayn al-Nūrīyah wa-al-Šalāhīyah*, ed. Ibrāhīm Shams al-Dīn, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Ilmiyah.
- Ālūsī, Mahmūd b. Abd allāh (1415), *Ruḥ al-ma‘ānī : fi tafṣīr al-qurān al-‘azīm wa al-sab al-mathānī*. Beyrūt: Dār al-kotob al-‘Ilmiyah.
- ‘Amīd, Hasan (1388), *Farhang Fārsī ‘Amīd*, Tehran: Farhang Namā. [In Persian]
- Al-Biqā’, Ibrāhīm b. Umar (1427), *Nazm al-durar fi tanāsul al-āyāt wa-l-suwar*, Beirut: Dār al-Kotob al-‘ilmiyah.
- Dehkhudā, Ali Akbar (1373 Š.), *Luqatnama*, Tehran: Ruzaneh. [In Persian]
- Dhahbi, Shams al-Din Moḥammad b. Aḥmad (1414), *Tārīkh al-Islām: Wa-ṭabaqāt al-mashāhīr wa-al-a‘lām*, Bayrut: Dār al-Kitab Al-‘arabi. [In Arabic]
- Dhahbi, Shams al-Din Moḥammad b. Aḥmad (1414), *Siyar a‘lām al-nubalā’*, Beirut: Muassasah al-Risalah. Hawwa, Said (1424), *Al Asās fi al-tafṣīr*, Cairo: Dār al-Salām.
- Ibn Abbār, Moḥammad b. Abdollāh (2008), *Al-takmila lkitab-e Sillah*, ed. Jalāl Asiuti, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Ilmiyah.
- Ibn ‘Arabi, Muhammad b. Ali (1410), *Rahmah min al-Rahmān fi tafṣīr wa-ishārāt al-Qur‘ān*, ed. *Mahmūd Mahmūd al-Ghurāb*, Damascus: Matba‘a Nazr. [In Arabic]
- Ibn Athīr, ‘Izz al-Din Ali (2010), *Al-Kamil*, Beirut: Dār Sādir.
- Ibn Barrajān, Abd al-Salam (2016), *Izah al-ḥikma bi Ahkām al ‘Bra*, ed. Gerhard Böwering and Yousef Casewit, Liden: Brill. [In Arabic]
- Ibn Barrajān, Abd al-Salam (2010), *Šarḥ Asma Ul- Husna*, 2 Vol., ed. Ahmad Farid al-Mazidi, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Ilmiyah.
- Ibn Barrajān, Abd al-Salam (2013), *Tafṣīr Ibn Barrajān: Tanbih al-Afham ila Tadabbur al-Kitāb al-Hakīm wa-Ta‘arruf al-Ayat wa-al-Naba’ al-Azim*, 5 Vol., ed. ‘Amad Farīd al-Mazīdī, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Ilmiyah.
- Ibn Fāris, Ahmad (1404), *Mo‘jam Maqaīs al-Loqqa*, ed. ‘Abd al-Salam Harūn, Qum: Maktab al-‘alām al-islāmī.
- Ibn ‘Imad, Šahāb al-Din ‘abd al-Hayy (1406), *Šazarāt al- Zahab fi Akhbār mn Zahab*, Beirut: Dār Ibn Kathīr. [In Arabic]
- Ibn ḳaldūn, ‘Abd al-Rahmān (1364), *Kitāb Wafayāt al-ayan wa anba abna al-zaman*, Qum: Al-Šarīf Al-Razi.
- Ibn ḳaldūn, ‘Abd al-Rahmān (1408), *Tarikh Ibn Khaldūn*, ed. Khalil Shehadeh, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn ḳallikān, Hamad b. Moḥammad (1364), *Wafayāt al-A‘yān wa-Anbā’ Abnā’ az-Zamān*, Qum: Al-Šarīf Al-Razi.
- Ibn Kathīr, Ismāīl b. ‘Umar (1407), *al-Bidāya wa-al-nihāya fi al-tārīkh*, Beirut: Dār al-Fikr.
- Ibn ḳatīb, Lisān al-Din Moḥammad b. Abd allāh (1424), *Amal al alamfīman buyia qabla l-ihlām min mulūk al-Islām*, ed. Sayyid Kasravi Hasan, Beirut: Dār al-Kotob al-‘ilmiyah.
- Ibn Manzūr, Moḥammad b. Mukarram (1988), *Lisan al-‘ arab*, Beirut: Dār al-Fikr.
- ḳomeini, Mostafā (1418), *Tafṣīr al-Quran al-karīm*, Tehran: Muaseseh Tanzīm wa Nashr Āthār Imam Khomeini. [In Persian]
- Mazīdī, Aḥmad al-Farīd (1434), “Muqadamat al-tahqīq wa al-Derāsa,” *Tafṣīr Ibn Barrajān*, Beirut: Dāal-Kotob al-Ilmiyah, Vol. 1, pp. 3-41.
- Mūīn, Muhammad (1360 Š.), *Farhanf-e Fārsī*, Tehran: Sepehr. [In Persian]
- Al-Qari, Hasān (2007), “‘Ibn Barrajān wa-juhūduhu fi l-tafṣīr,” *Majallat Jāmi‘t Dimashq li-l-‘Ulūm al-Iqtisādiyya wa-l-Qānūniyya*, 23, pp. 363-424.

- Qarshī, 'Ali Akbar (1355), *Qamus-i Qur'an*, Tehran: Dār al-Kotob al-'ilmiyah. [In Perisan]
- Āl Qazī, 'Abd al-Qādir (1382), *Bayān al-Ma'anī*, Damascus: Matba'a al-taraqī.
- Rāqīb Isfanhani, Husien b. Moḥammad (1332 Š.), *Almoḥradāt fi Qarīb al-Qurān*, Tehran: Moḥammad Sayed Gīlanī.
- Suyūṭī, Jalāl al-Dīn (1426), *Bughyat al-wu'āt fo Tabaqāt al-lughawiyyūn wa-l-nuhāt*, ed. Muhammad Ibrāhīm, Beirut: Dār al-Fikr.
- Šahfī Dārābī, Mohammad Hussien (1371 Š.), "Negāhī be mass'aley-e pīshgūeehā-e Qurānī," *M'arifāt*, No. 3, pp. 27-35. [In Perisan]
- Tārīhī, Fakhr al-Dīn b. Moḥammad (1362 Š.), *Majma '-ul-Bahrain*, Tehran: Aḥmad Huseinī.

#### References in English and French

- Bellver, Jose (2014). "Ibn Barragan and Ibn Arabi on the Prediction of the Capture of Jerusalem in 583/ 1187 by Saladin", *Arabica*, 3/ 4, pp. 252- 286.
- Bowering, Gerhard and Yousef Casewit (2016). "Ibn Barrajan: His Life and Work", *A Qur'an Commentary by Ibn Barrajan*, Leiden, Brill, pp. 1- 46.
- Casewit, Yousef (2017). *The Mystics of al-Andalus: Ibn Barrajan and Islamic Thought in the Twelfth Century*, Cambridge University press, UK.
- Gril, Denis (2000), La 'Lecture supérieure' du Coran selon Ibn Barrağan," *Arabica* 47, 510-522.
- Lopez, Adday H. (2017). "Qur'anic Studies in al-Andalus: An Overview of the State of Research on qira'at and tafsir", *Journal of Qur'anic Studies*, 19.3, pp. 74- 102.

## Investigating Ibn Barrajan's Prediction of the Time of the Conquest of Jerusalem<sup>1</sup>

Hamed Nazarpour<sup>2</sup>

Receive: 29/8/2019  
Accept: 4/2/2020

### Abstract

Predicting historical events is one of the most important topics in historical studies. Ibn Zaki al-Din announced the conquest of Jerusalem in the month of Rajab to Saladin, saying that he derived this prediction from Ibn Barrajan's commentary on the early verses of the Surah Ar-Rum. The purpose of this study is to examine Ibn Barrajan's prediction of the time of the conquest of Jerusalem and how it was calculated. The method of this study is descriptive-analytical and based on library resources.

The basis of Ibn Barrajan's prediction is the contemplation of the verses of the Holy Quran with a mystical approach. He predicts with the application of the theory of "Dawa'ir al-Taqdir" (cycles of determination). He views 1000-month cycles and 7-based cycles as important cycles. In his view, these verses state three victories in Jerusalem: Victory of Muslims in the time of the Second Caliph, Victory of Christians in 489 A.H., and the victory of the Muslims in the fourth month of 584 A.H. (End of the 7000 lunar months). He also believes that these verses herald the final victory of Muslims with the advent of the Mahdi (A.S.). His prediction of the conquest of Jerusalem happened a year earlier than the appointed time. Also, his prediction of the advent of Imam Mahdi (A.S.) did not come true at the time of the conquest of Jerusalem.

**Keywords:** Ibn Barrajan, Prediction, Jerusalem, Dawa'ir al-Taqdir, Ibn Zaki al-Din

---

1. DOI: 10.22051/hii.2020.27960.2102

2. Assistant Professor, Department of Islamic Doctrinal Thought University of Isfahan; [h.nazarpour@ltr.ui.ac.ir](mailto:h.nazarpour@ltr.ui.ac.ir)

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)  
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴، پیاپی ۱۳۴، زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۹۳-۱۶۵

## راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی (با تأکید بر مسیرهای بهاره)<sup>۱</sup>

یونس یوسفوند<sup>۲</sup>  
جواد نیستانی<sup>۳</sup>

تاریخ ارسال: ۹۸/۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۳۰

### چکیده

مسیرهای تاریخی ولایت «طهران/طرحان» در جنوب غرب استان لرستان، از راه‌های برون منطقه‌ای پرتردد و مهم بود. از مهم‌ترین این مسیرها، محور ارتباطی کرمانشاه به خوزستان در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی است که آثار معماری ارزشمندی در آن ساخته شده است. اهداف پژوهش حاضر، مطالعه قابلیت‌های ارتباطی منطقه طهران و بررسی تأثیر جغرافیا، اقلیم و آب‌وهوای منطقه در چگونگی انتخاب مسیرها و تحلیل سازمان فضایی بناهای مرتبط با آن است. رویکرد تحقیق تاریخی-تحلیلی است و گردآوری یافته‌ها با مطالعه میدانی و جست‌وجو در منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که وضعیت جغرافیایی و اقلیمی منطقه سبب شکل‌گیری دو مسیر بهاره و پاییزه در منطقه شده بود. این راه ارتباطی علاوه بر برقراری ارتباط خوزستان با مناطق شمال و شمال غرب ایران از طریق طهران، نقش زیادی در برقراری امنیت ناحیه و پایداری استقرارهای آن نیز داشته است. از دیگر نتایج این پژوهش، شناسایی بخش زیادی از جاده‌های سنگ‌فرش در مناطق کوهستانی، تعدادی قلعه - که به منظور حفاظت از راه‌ها و کاروان‌ها ساخته شده بودند -، ایستگاه‌های بین‌راهی با کارکرد خدماتی-رفاهی، آب‌انبار، کاروان‌سرا/ منزلگاه و همچنین کتیبه‌هایی از دوره اسلامی است که برای اولین بار در این پژوهش شناسایی و معرفی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: طهران، راه‌های ارتباطی، شواهد باستان‌شناختی، مسیرهای بهاره

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.27054.2051

۲. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس؛ Yyvand@gmail.com

۳. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)؛ Jneyestani@modares.ac.ir

#### مقدمه

ولایت تاریخی «طهران/طرحان» در جنوب غرب استان لرستان و در میانه رودخانه‌های «سیمره» و «کشکان»، واقع است. موقعیت راهبردی این منطقه در غرب ایران، از گذشته تاکنون آن را در مسیر راه‌های برون منطقه‌ای پرتردد قرار داده است. روند ارتباط برون منطقه‌ای این نواحی، از دوره پیش از تاریخ آغاز شده، در دوران تاریخی ادامه یافته (Goff, 1971: 131-134؛ شیشه‌گر، ۱۳۸۴: ۴۴) و در دوره اسلامی به اوج رسیده است. امروزه جاده‌های اصلی ارتباطی جنوب به شمال و غرب کشور و همچنین یکی از مسیرهای اصلی فلات ایران به کشور عراق، از این منطقه می‌گذرد. از راه‌های مهمی که در دوره ساسانی و اسلامی از این ناحیه عبور می‌کرده، راهی بوده است که خوزستان را به کرمانشاه و غرب ایران و شاهراه بزرگ خراسان مربوط می‌ساخته است. این مسیر در جنوب کرمانشاه از جاده خراسان بزرگ (که در دوره اسلامی با عنوان جاده حج و همچنین راه عتبات شناخته می‌شد) جدا می‌شد و غرب ایران را از طریق طهران به خوزستان مرتبط می‌ساخت. به سبب نزدیکی منطقه طهران به مراکز سیاسی (تیسفون در دوره ساسانی و بغداد در سده‌های آغازین اسلامی) و موقعیت راهبردی آن در بین نواحی اقتصادی (میان‌رودان و خوزستان در جنوب و کرمانشاه و همدان در شمال)، برقراری امنیت این راه و ساخت ابنیه مرتبط با آن امری حیاتی بوده است. ویژگی بارز جغرافیایی این منطقه، وجود عوارض طبیعی نظیر کوه‌های صعب‌العبور و رودخانه‌های خروشان سیمره و کشکان است که همواره مانع اصلی گسترش این راه بوده است. شناسایی شواهد باستان‌شناختی تلاش‌های معماران و راه‌سازان دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی برای غلبه بر این موانع طبیعی، از موضوعات جالب توجه در مطالعات باستان‌شناسی منطقه است. اشاره برخی سفرنامه‌نویسان به این مسیرها و آثار معماری آن، از جمله راولینسون در دوره قاجار بسیار ارزشمند است (راولینسون، ۱۳۶۲). گزارش مأمور ناشناخته‌ای از دوره قاجار به هنگام گذر از طهران به سیمره و بازدید وی از بخشی از جاده سنگ‌فرش در کوه «مه‌که» اهمیت دارد که از آن با عنوان «جاده خسرو» نام برده است (جغرافیای ناشناس، ۱۳۹۵: ۹۱). همچنین «چریکوف» که در اواخر دوره قاجار از طریق مرز عراق وارد ایران شد، از همان مسیر مأمور ناشناس قاجاری گذشته و درباره جاده سنگ‌فرش کوه مه‌له سخن گفته است (چریکوف، ۱۳۵۸: ۹۹). «استین» پس از یک وقفه طولانی و طی سفرهای اکتشافی در غرب ایران، به معرفی دو پل بر روی رودخانه سیمره پرداخته است (stine, 1940). بهمن‌میرزا کریمی که هنگام سفرهای استین به نمایندگی از دولت ایران با او همراه بود، مطالب مفیدی درباره منطقه منتشر کرده است (کریمی، ۱۳۲۹). حمید ایزدپناه نیز

ضمن بازدید از برخی آثار معماری موجود در این راه، گزارش و تصاویر ارزشمندی از آن آثار تهیه و ارائه کرده است. وی برای مستند کردن آثار مطالعه شده، از متون تاریخی و جغرافیایی بهره کافی برده است (ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۷-۱۵). پیرنیا در کتاب *راه و رباط در ایران*، نقشه یک راه کاروان‌رو از دزفول تا سیروان را ترسیم کرده که از ولایت طرهان می‌گذشته است (پیرنیا و افسر، ۱۳۷۰: ۱۴۰). محمدعلی مخلصی در کتاب *پل‌های قدیمی ایران*، تنها به نام بردن از پل «چمن‌مشت» و «سی‌پله» در ذیل جدولی در انتهای کتاب اکتفا کرده است (مخلصی، ۱۳۷۹: ۳۸۹). احمد پرویز نیز درباره ویژگی‌های معماری پل‌های چمن‌مشت و سی‌پله به منظور تاریخ‌گذاری آنها سخن گفته است (پرویز، ۱۳۸۱). منوچهر احتشامی از پل‌های چمن‌مشت و سی‌پله به‌عنوان پل‌های دوره ساسانی نام برده است (احتشامی، ۱۳۸۶: ۳۸)، توضیحات وی در این باره، با استناد به گزارش‌های بهمن‌میرزا کریمی و ایزدپناه ارائه شده است. این نقد بر نوشته‌های محققان پیشین وارد است که در تمام مطالعات میدانی انجام گرفته، به بقایای آثار تاریخی موجود در این مسیر به مثابه بناهای منفرد و بی‌ارتباط با یکدیگر نگریسته شده است؛ حال آنکه به سازمان فضایی این آثار، شامل زنجیره‌ای مرتبط با هم و راه ارتباطی و کارکردهای آن در یک مجموعه واحد اطلاعاتی، توجهی نشده است. افزون بر این، از تأثیر اقلیم و جغرافیای منطقه در گزینش مسیرها و معنای الگوی پراکنش بناهای وابسته به آن نیز غفلت شده است. در این پژوهش سه پرسش مطرح است: ۱. شواهد باستان‌شناختی و بناهای مرتبط با آن در این مسیر کدام است؟ ۲. تأثیر جغرافیا و اقلیم منطقه در انتخاب مسیرهای ارتباطی و بناهای وابسته به آن چگونه بوده است؟ ۳. میزان تطابق راه‌های قدیمی با جاده‌های امروزی چگونه است؟ رویکرد پژوهش برای دستیابی به اهداف و پاسخ به پرسش‌های مطرح شده تاریخی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به دو روش مطالعه میدانی و کتابخانه‌ای انجام شده است.

### وضعیت جغرافیایی منطقه

استان لرستان در مرکز رشته‌کوه زاگراس قرار دارد و حدود ۸۰٪ از مساحت ۲۸۵۶۰ کیلومتر مربعی آن را کوهستان تشکیل می‌دهد (یاری و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۰). ولایت طرهان بخش غربی استان لرستان (شهرستان‌های امروزی کوه‌دشت و رومشکان<sup>۱</sup>) را شامل می‌شود. این

۱. تاریخ تأسیس رومشکان به‌عنوان «شهرستان» در تقسیمات سیاسی کشور به سال ۱۳۹۲ برمی‌گردد. تا قبل از آن رومشکان بخشی از شهرستان کوه‌دشت به شمار می‌رفت. در مورد وجه تسمیه رومشکان، در بین مردم منطقه دو روایت شفاهی متفاوت مطرح است. برخی آن را برگرفته از روم‌شکن می‌دانند و به وقوع جنگی بین قوای روم و



منطقه از شرق به رودخانه کشکان، از شمال به نورآباد، از جنوب به پلدختر و از غرب به رود سیمره محدود است. این ناحیه بخشی از اقلیم نیمه‌مرطوب لرستان و دارای تابستان گرم و زمستان معتدل است (رضائی بنفشه و کاکاوند، ۱۳۹۳: ۴۱). کوه‌های مه‌لَه، سرسِرِن، وزن‌پار، سیه‌دن، داگله، هنجس و خیاران در کنار رودهای سیمره و کشکان، مهم‌ترین عارضه‌های طبیعی این ناحیه‌اند که همواره موانعی در مسیر راه‌های ارتباطی بوده‌اند. در منابع تاریخی و جغرافیایی به موقعیت منطقه طهران/ طرحان بر سر راه ارتباطی شوش به ماسبذان اشاره شده است. افزون بر این، وجود ایالت‌های ماسبذان و «مهرجان قذق» با شهرهای پروتقی چون سیمره و سیروان در شمال و جنوب این منطقه، نشان دهنده اهمیت نقش ارتباطی آن است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۳۷؛ لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۱۸).

### گزارش‌های متون تاریخی

جغرافی‌نویسان و مورخان دوره اسلامی به‌طور گذرا به این مسیر اشاره کرده‌اند؛ ابن‌خردادبه فاصله شیروان تا سیمره را چهار چپار آورده است (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۳). ابودلف، در قرن چهارم قمری/ دهم میلادی و به هنگام گذر از سیروان به سیمره، از طهران گذشته و از پل بزرگی بین سیمره و طهران سخن گفته است. به نوشته او: «میان سیمره و طرحان پلی بزرگ، زیبا و عجیب برپاست که دو برابر پل خانقین است (خزرچی، ۱۳۴۲: ۶۱). یاقوت نیز از پل بزرگی در میانه سیمره و طهران، با عنوان «... از عجایب پل‌های عالم» نام برده است (یاقوت حموی، ۱۳۶۲: ۴۰۷). چریکوف در دوره قاجار از این مسیر با نام «جاده خسرو» یاد کرده است که از طریق آن از سیمره به بیستون و طاق بستان می‌روند (چریکوف، ۱۳۵۸: ۹۹-۱۰۲). بنا بر توصیف مأمور ناشناخته دوره قاجار، از این مسیر «زمانی که شهری در سیمره بوده، به جهت نزدیکی سیمره به رامشگران (رومشکان)، در وسط کوه راهی درست کرده‌اند که مارپیچ است و از سنگ و گچ است و فراز و نشیب را سنگ‌فرش کرده‌اند و اکنون در بعضی جاها اثر آن پیدا است. سه ساجن کوه را همین‌طور سنگ‌چین کرده‌اند و می‌گویند این راه در زمان خسرو ساخته شده است» (جغرافیای ناشناس، ۱۳۹۵: ۹۲). مسیر سنگ‌فرش امروزی، نزد مردم

---

ایران در این منطقه اشاره می‌کنند که در آن روم شکست خورده است و از آن پس این نام برای اشاره به این منطقه به کار رفته است. برخی به ارتباط آن با روشکان اشاره می‌کنند؛ به این دلیل که مردمان ساکن این منطقه برای عبور از روی رودخانه‌های سیمره و کشکان از مشک‌های پر از آب استفاده می‌کرده‌اند و برای اشاره به آنها از لفظ روشکان استفاده شده است. البته محمودمیرزا شاهزاده قاجار گفته است این منطقه از اول جای خنیگران و اهل طرب خسروپرویز بوده و موسوم بود به رامشگران و به دلیل کثرت استعمال، حال به این نام (رومشگان) مشهور است (محمودمیرزا، ۱۳۸۸: ۱۲).

محل با نام «میرورِه / میرورِه» شناخته می‌شود.

با توجه به موقعیت جغرافیایی طرهان که در حد فاصل سیروان و سیمره قرار دارد و وجود پل‌ها و جاده‌های سنگ‌فرش در مرز طرهان-سیروان و سیمره-طرهان، راه سیروان به شهر سیمره -که ابن‌خردادبه از آن نام برده- از منطقه طرهان می‌گذشته است. در اسناد مربوط به دوره افشاریه، به شاهراه «ناژینه» در حد فاصل رومشکان و کونانی اشاره شده است که در بررسی نگارندگان، بخشی از این جاده سنگ‌فرش -با نام راه ناژینه نزد مردم محلی- شناسایی شد. در سندی دیگر مربوط به همین دوره، به گروهی به نام قاطرچیان ساکن در منطقه اشاره شده است. از محتوای سند چنین برمی‌آید که این گروه با نگهداری استر و سایر حیوانات، در مواقع لزوم آنها را به مسافران و کاروانیان کرایه می‌دادند.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد روستای امروزی «قاطرچی» واقع در منتهی‌الیه غربی دشت رومشکان، یادگاری از روستای سند مذکور است.

#### یافته‌های باستان‌شناختی

در مطالعه میدانی نگارندگان از منطقه مورد نظر، آثاری از جاده سنگ‌چین شده، پل‌ها، بریدگی کوه جهت ساختن راه، بقایای ساختمانی قلعه‌ها، بناهای کوچک و ایستگاه‌های بین راهی، کاروان‌سراها، آب‌انبار و میل راهنما شناسایی شد که جایابی آنها در نقشه آمده است<sup>۲</sup> (ن.ک: نقشه شماره ۱).

در حد فاصل شهر سیمره تا رودخانه آن محوطه بزرگی به نام «هیمان»<sup>۳</sup> با آثار سفالی دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی قرار دارد. به نظر می‌رسد این محوطه بارانداز شهر بوده است (محمودیان، ۱۳۹۴: ۹۳). بعد از این محوطه، راه از روی پل چمنمشت می‌گذرد و در شمال پل چمنمشت دو شعبه می‌شود؛ یک شعبه آن به سمت شرق و از طریق دامنه‌های کوه مه‌له به پلدختر می‌رود. این همان مسیری است که آن را مسیر پاییزه این محور ارتباطی نامیده‌ایم. شاخه دیگر این راه به طرف شمال می‌رود و پس از عبور از کوه مه‌له وارد رومشکان می‌شود و به کاروان‌سرای زاغه می‌رسد. این مسیر همان مسیر بهاره است که در منابع از آن با عنوان جاده خسرو یاد شده است (جغرافیای ناشناس، ۱۳۹۵: ۹۲؛ چریکوف، ۱۳۵۸: ۹۹-۱۰۲)

۱. این اسناد را آقای امیر منصوری دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی در اختیار نگارندگان قرار داده است که از ایشان سپاسگزاری می‌شود.

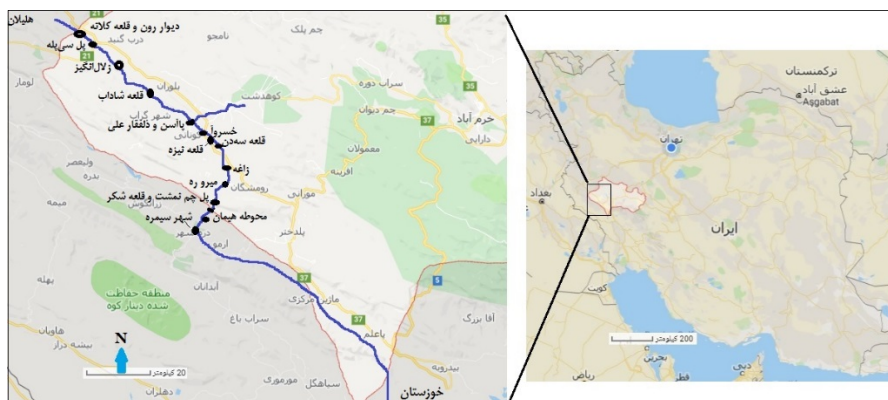
۲. در بازدید از این راه ارتباطی، علاوه بر سازه‌های یادشده، دو محوطه بزرگ (احتمالاً شهری) یکی محوطه چیاپور در دشت رومشکان و دیگر محوطه‌ای بی‌نام در «وریو مه‌له» شناسایی شد. این محوطه‌ها در مسیر پاییزه این محور ارتباطی قرار دارند.

۱۷۰ / راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و ... / یونس یوسف وند و ...

و امروزه با نام «میرو ره» شناخته می‌شود.

### پل چَم‌نِشْت ( قُله‌پِل، پِل او بُرده )

این پل در پنج کیلومتری شمال شهر سیمره و در محور ارتباطی شهر سیمره به طهران واقع است. بیشتر ساختمان پل در زیر رسوبات مدفون شده و تنها قسمت‌های فوقانی شماری از پایه‌ها و برخی از طاق‌های آن در ساحل شمالی رودخانه باقی است (تصویر ۱). پل با مصالح لاشه سنگ و آجر (به مقدار محدود) و گچ نیم‌کوب ساخته شده است. امتداد جانبی پل در ضلع شمال به سمت رومشکان و جاده سنگ‌فرش میرو ره و در سمت جنوب هم به سوی شهر سیمره است. ابودلف در قرن چهارم قمری/ دهم میلادی با گذر از این پل به سیمره رفته و از موقعیت آن در حد فاصل سیمره و طهران سخن گفته است (خزرجی، همان). یاقوت حموی نیز از عظمت و شگفتی این پل در شگفت مانده بود و آن را از عجایب پل‌های جهان دانسه است (یاقوت حموی، همان). به نوشته استین، طول عرشه پل ۲۶۴ متر و از دوره ساسانی است (Stein, 1940: ۲۱۶-۲۱۲). احمد پرویز با مقایسه ساختمان و ویژگی‌های این پل با برخی پل‌های دوره ساسانی، همچون پل خسرو در بیستون و پل خرم‌آباد و پل اروز قیر، آن را از آثار اواخر دوره ساسانی تا اوایل دوره اسلامی در منطقه دانسته است (پرویز، ۱۳۸۱: ۹۴).



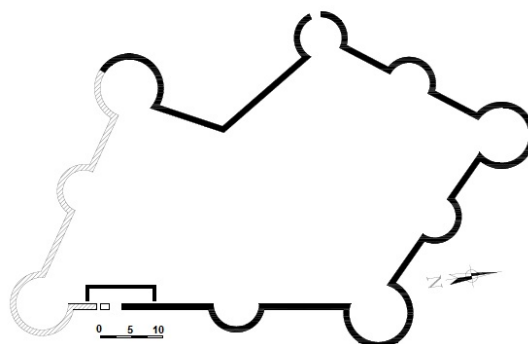
نقشه ۱: نقشه موقعیت راه و پراکنش آثار شناسایی شده در مسیر آن. مأخذ: نگارندگان



تصویر ۱: پل چمنمشت. مأخذ: Google Earth

پس از پل چمنمشت و طی یک کیلومتر مسافت، به قلعه «شکر» می‌رسیم. این قلعه بزرگ با نه برج مدور بر روی یک پشته طبیعی قرار دارد. ساختمان قلعه با تبعیت از شکل طبیعی تپه، با لاشه سنگ و ملات گچ نیم‌کوب ساخته شده است. در بررسی نگارندگان از سطح و پیرامون این قلعه، به زحمت چند قطعه سفال به دست آمد. کمبود سفال بر سطح قلعه، نشان از استفاده موقت از آن دارد. ویژگی‌های معماری، برج‌های مدور و اندک قطعات سفالی پراکنده در پیرامون قلعه، حاکی از تعلق آن به دوره ساسانی است. مأمور ناشناس دوره قاجار بدون ذکر مأخذی قلعه را جایگاه «شکر اصفهانی» از خادمان خسرو پرویز دانسته است (جغرافیای ناشناس، ۱۳۹۵: ۳۸). استین نیز کارکرد نظامی - امنیتی برای آن حدس زده است (Stein, 1940:208). به نظر می‌رسد کارکرد قلعه شکر، با توجه به نزدیکی آن به پل چمنمشت و وجود آثاری در امتداد جاده سنگ‌فرش میرو ره، حفاظت از پل و راه ارتباطی بوده است.

۱۷۲ / راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و ... / یونس یوسف وند و ...



تصویر ۲: پلان و نمای عمومی قلعه شکر. مأخذ: نگارندگان

### جاده سنگ‌فرش موسوم به میروره

پس از قلعه شکر، راه در امتداد تپه‌ماهورهای جنوب کوه مه‌له ادامه پیدا می‌کند و از کوه بالا می‌رود. در ابتدای شروع سربالایی، یک سازه به ابعاد ۸×۳ در عمق ۴ متری زمین و با مصالح سنگ لاشه و ملات گچ ساخته شده که در قسمت داخلی، دیوارهای آن با چند لایه ساروج

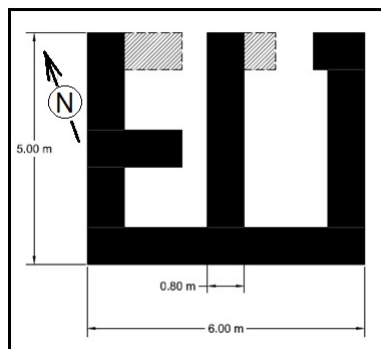
فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۲۹، شماره ۴۴، زمستان ۹۸ / ۱۷۳

اندود گردیده و به احتمال کارکرد آب‌انبار داشته است. منطقه‌ای که این سازه در آن ساخته شده، فاقد منابع آب شیرین است. معدود چشمه‌های فصلی هم به دلیل غلظت زیاد املاح، غیرقابل شرب است (تصویر ۳). در ادامه این مسیر که از شیب بسیار تند کوه بالا می‌رود، برای ایجاد راه، اقدام به برش صخره‌ها و سنگ‌چینی مسیر کرده‌اند. عرض راه سنگ‌چین بین دو‌یست تا سیصد سانتی‌متر و طول آن هم به دو کیلومتر می‌رسد (تصویر ۴). در بیشتر قسمت‌ها، سنگ‌ها به صورت خشک‌چین و بدون استفاده از ملات کار شده‌اند. در برخی قسمت‌ها ارتفاع سنگ‌چینی‌ها به بیش از دو متر می‌رسد. این جاده علاوه بر ارزش‌های باستان‌شناختی آن، نمونه‌ای منحصر به فرد از فن راه‌سازی در دوران گذشته است که بیشتر قسمت‌های آن بدون استفاده از ملات اجرا شده است. برای ایجاد جاده و مسیر عبور در صخره‌ها و پرتگاه‌ها، با ایجاد شکاف‌هایی در صخره، تکیه‌گاهی برای سنگ‌های زیرین ایجاد کرده و بقیه سنگ‌ها را به شیوه ماهرانه‌ای بر روی آن قرار داده‌اند. در قسمت‌هایی که یک طرف آن دره و پرتگاه است، از تخته‌سنگ‌های بزرگ استفاده شده تا از این طریق از شسته شدن و خرابی راه بر اثر سیل جلوگیری شود. در طول مسیر و در فواصل مختلف، در کنار راه و بر سر پیچ‌ها، سازه‌های کوچک یک یا دو اتاقه‌ای با مصالح لاشه سنگ با ملات گچ ساخته شده است. از ابتدا تا بالای کوه مه‌له شش نمونه از این سازه‌ها شناسایی شد. با توجه به کوچک بودن ابعاد این سازه‌ها و موقعیت‌شان در کنار راه و جاده سنگ‌چین، کارکرد آنها را می‌توان نگهداری و حفاظت از راه و همچنین اسکان موقت مسافران و کاروانیان دانست (تصویر ۴).



تصویر ۳: آب‌انبار کنار جاده سنگ‌فرش میرو ره. مأخذ: نگارندگان

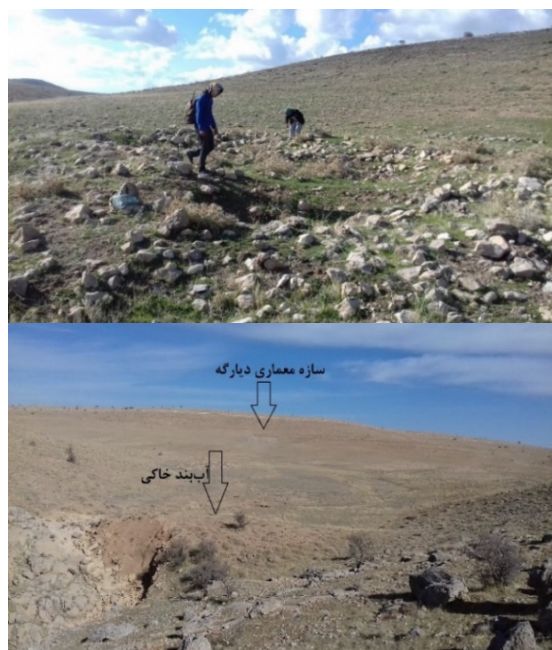
۱۷۴ / راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و ... / یونس یوسف وند و...



تصویر ۴: بخشی از جاده سنگفرش میرو ره و پلان یکی از سازه‌های کنار آن در کوه مه‌کله.  
مأخذ: نگارندگان

### منزلگاه دیارگاه / دیارگه

راه در ادامه مسیر جاده سنگ فرش میرو ره، به محوطه «دیارگه» بر فراز کوه مه‌کوه در ارتفاع ۱۶۰۰ متری از سطح دریا می‌رسد. این محوطه در یک موقعیت استراتژیک قرار دارد و در چشم‌انداز آن شهر سیمره در جنوب، دشت جایدرد در جنوب شرق، قلعه کُهزاد در غرب و دشت رومشکان و تپه زاغه در شمال به روشنی قابل ملاحظه است. آثار این محل شامل یک سازه دیدبانی در بلندترین نقطه، یک سازه استقرار در پایین دست آن می‌باشد و یک خاکریز در منتهی‌الیه خروجی یک دره کوچک است که این محوطه در آنجا شکل گرفته است (تصویر ۵). سفال‌های پراکنده در سطح این محوطه، دارای ویژگی‌های سفالی دوره اشکانی و ساسانی است. در فاصله دویست متری شرق این سازه، چند گور که در اثر حفاری قاچاقچیان به شدت تخریب شده بود، شناسایی شد. در خاک‌های اطراف این گورها قطعات استخوان و تکه‌های سفال دیده شد. اهمیت منزلگاه «دیارگاه» به دلیل واقع بودن آن بر بالای کوه مه‌کوه و مشرف به دشت رومشکان و دره شهر است که علاوه بر خدمات‌رسانی به کاروان‌ها و مسافران، امنیت منطقه را نیز تأمین می‌کرده است. پس از عبور از محل دیارگه، راه وارد دشت رومشکان می‌شود و در مرکز دشت به کاروان‌سرای / منزلگاه زاغه می‌رسد.

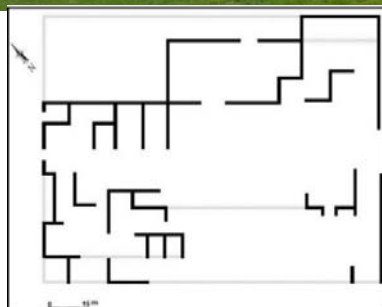


تصویر ۵: محوطه دیارگاه بر بالای کوه مه‌کوه. مأخذ: نگارندگان



### کاروان‌سرای زاغه

بنای موسوم به «تپه‌زاغه» در مرکز دشت رومشکان قرار دارد. آنچه از ساختمان اصلی بنا در کلیات ساختاری آن قابل شناسایی است، یک فضای مستطیلی به ابعاد ۶۵×۵۵ متر است (تصویر ۶). شواهد و نشانه‌هایی از دو اشکوبه بودن بنا وجود دارد، اما آنچه که از کالبد بنا بر جای مانده، اشکوب پایین و پاره‌ای از ساختارهای اشکوب بالا در بعضی بخش‌هاست. محور طراحی و ساخت بنا شرقی-غربی است و اضلاع آن تقریباً با جهات اصلی برابر است. الگوی ساخت آن درون‌گرا است و اتاق‌ها و فضاها به فراخور نیاز و در جهت شمالی-جنوبی و شرقی-غربی در درون این فضای درون‌گرا ساخته شده و با هم مرتبط شده‌اند. مصالح به کار رفته در بنا، سنگ (لاشه سنگ و قلوه‌سنگ)، آجر با ملاط گچ نیم‌کوب است. برخی این بنا را بقایای شهری از دوره ایلامی نو (De Morgan, 1985: 208)، کاخی از دوره ساسانی (Schmidt, 1989:9; Stein, 1940:220) و آتشکده‌ای از دوره ساسانی دانسته‌اند (ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۳۱۷-۳۱۶)، اما ویژگی‌های معماری بنا و مطالعه آن در بافت منطقه‌ای، نشانگر آن است که این بنا کاروان‌سرای در محور ارتباطی شهر کهن سیمره و شهرهای شمالی استان خوزستان به منطقه طرّحان بوده است. عناصر معماری، مصالح به کار رفته و سفال‌های پراکنده در عرصه و پیرامون اثر، نشان می‌دهد که دوره اولیه ساخت بنا ساسانی است و تا اواخر سده‌های میانه دوران اسلامی از آن استفاده می‌شده است.



تصویر ۶: پلان و نمای عمومی کاروان‌سرای زاغه. مأخذ: نگارندگان

### قلعه سِه‌دِن

قلعه «سِه‌دِن» بر روی ارتفاعات بلند کوه سِه‌دِن در چهار کیلومتری شمال کاروان‌سرای زاغه واقع است. پلان قلعه با پیروی از عوارض طبیعی شکل گرفته و طرح آن ساده است (تصویر ۷). معماری آن از یک دیوار طویل و قطور، ورودی‌هایی در اضلاع شرقی و غربی، دو اتاق در مجاورت ورودی‌ها و سه برج نیمه‌مدور تشکیل شده است. معماری قلعه با استفاده از سنگ لاشه و ملاط گچ ساخته شده است. طرح قلعه سِه‌دِن همچون سایر قلعه‌های کوهستانی، با بهره‌گیری از شرایط طبیعی ارتفاعات و ناهمواری‌ها ساخته شده است؛ به گونه‌ای که در معماری این قلعه الگو و نظم هندسی مشخصی به چشم نمی‌خورد. موقعیت این قلعه به گونه‌ای است که به دشت رومشکان و کاروان‌سرای زاغه، جاده سنگ‌فرش «گوربَنی»<sup>۱</sup> در سمت جنوب و دشت «توخوشکه» در سمت شمال اشراف دارد. جاده سنگ‌فرش موسوم به گوربَنی از فاصله دویست متری این قلعه می‌گذرد. به نظر می‌رسد، این قلعه برای تأمین امنیت مسافران و کاروانیان این مسیر ساخته شده است. قطعه سفال‌های معدود به دست آمده از محوطه قلعه، حاکی از اهمیت سوق‌الجیشی آن از دوره ساسانی تا دوران اسلامی است. راه، پس از عبور از کنار قلعه سِه‌دِن، وارد توخوشکه می‌شود و پس از طی ده کیلومتر به سولابه/شورابه می‌رسد.



تصویر ۷: قلعه سِه‌دِن بر بالای کوه سِه‌دِن. مأخذ: پرویز، ۱۳۸۲. جاده سنگ‌فرش موسوم به گوربَنی مجاور آن. مأخذ: نگارندگان

### قلعه شورابه / قلعه نِزه

این قلعه بر بالای کوه داگله و در مرتفع‌ترین قسمت آن ساخته شده است. کلیت ساختاری بنا

۱. گوربَنی (Gowrbani) از دو کلمه گور (Gower) شکل تغییر یافته‌گیری برای اطلاق آثار به دوره ساسانی و بنی‌بَنی (Bani) به معنی جاده و بند تشکیل شده است.

فضایی مستطیلی را نشان می‌دهد که فضا سازی آن منطبق با وضعیت طبیعی صخره‌ای است که قلعه بر روی آن ساخته شده است (تصویر ۱۱ چپ). مصالح قلعه از لاشه سنگ و ملات گچ نیم‌کوب است. در بخش مرکزی آن بقایای یک ستون مدور به قطر یک متر هنوز قابل مشاهده است. قلعه در سمت شمال به دیواره صخره‌ای کوه محدود می‌شود، در سمت غرب با دو برج مدور به قطر ۱/۵۰ سانتی‌متر مستحکم شده و در سمت جنوب هم دیواری به عرض یک متر و طول پانزده متر آن را مسدود ساخته است. این قلعه فضا و اتاق‌های کمی برای اسکان دارد. موقعیت قلعه به گونه‌ای است که به راهی که از سمت جنوب و توخشکه می‌آید و نیز گردنه «ریش‌بُر» در شمال اشراف دارد. در محوطه این قلعه، قطعات سفالی مربوط به دوره ساسانی و سفال‌های لعاب‌دار دوره اسلامی پراکنده است که حاکی از استفاده از آن طی این دوره‌هاست. موقعیت این قلعه و ساختار معماری آن نشان می‌دهد که کارکرد بنا برای محافظت از راه و کاروانیان بوده است.<sup>۱</sup> در شورآبه، راه به سمت غرب می‌پیچد و پس از پانزده کیلومتر به منزلگاه «خُسرُوا» می‌رسد.

### منزلگاه خُسرُوا و آثار آن

در این محل در منطقه‌ای به شعاع سه کیلومتر مجموعه‌ای از آثار قرار دارد که شامل یک میل راهنما، تپه‌ای به نام «باوه‌سلام» با شواهد معماری و داده‌های سفالی دوره ساسانی و اسلامی و یک آرامگاه از دوره اسلامی در بلندترین قسمت آن، یک تپه بزرگ و یک آسیاب به نام گبری است. در ابتدای تنگ خُسرُوا، میلی به ارتفاع ۶۶۰ سانتی‌متر با مصالح سنگ و گچ باقی مانده است<sup>۲</sup> که امروزه ساختمان‌های روستایی آن را در بر گرفته‌اند. در بخش میانکوه لرستان، در کنار پل زال و کاروان‌سرای چمیشک، نمونه‌ای از این میل وجود داشته است (دوراند، ۱۳۴۶: ۱۵۷؛ ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۶۴). با توجه به موقعیت ارتباطی خُسرُوا و موقعیت زیست‌محیطی این

۱. در فاصله یک کیلومتری شرق این قلعه، چشمه آبی به نام شورآبه جریان دارد که در حاشیه آن تپه‌ای باستانی به نام «داربلوط» با آثار سفالی دوره اشکانی و ساسانی واقع است. در فاصله صد متری این تپه گورستانی از دوران معاصر قرار دارد. قدمت قدیمی‌ترین گور آن به دوره قاجار می‌رسد.

۲. این میل با نام میل «صید صفریگ» نیز شناخته می‌شود. در پرونده ثبتی این میل با عنوان بنای یادبود گوری از دوره زندیه ثبت شده است (حسن‌پور، ۱۳۸۲). کارکردی که درباره این میل حدس زده شده، به چند دلیل مورد تردید است؛ در لرستان طبق یک سنت دیرینه، از سنگ برای یادبود در کنار قبر افراد سرشناس استفاده می‌شود و انتخاب سنگ نیز به این دلیل بوده است که بر روی سنگ امکان ایجاد کتیبه و نقش و نگار مرتبط با جایگاه اجتماعی و شغل و پیشه شخص وجود داشته است. شیوه ساخت و معماری به کار رفته در ساخت این میل، مشابه میل کنار پل زال و میل کنار کاروان‌سرای چمیشک است که مرحوم ایزدپناه تصاویری از آنها را منتشر کرده است (ایزدپناه، ۱۳۵۰). به احتمال میل خُسرُوا نیز کارکرد راه‌نشان داشته است.

محل، کارکرد منزلگاهی آن حدس زده می‌شود. امروزه به دلیل گسترش ساختمان‌های روستا، آثار بنای قدیمی کنار میل به کلی از بین رفته، اما در یک کیلومتری جنوب روستا سازه‌ای به نام باوه‌سلام با شواهد معماری و سفالی مربوط به دوره ساسانی و سده‌های نخستین تا میانه اسلامی باقی مانده است. بر روی این تپه، آرامگاهی از دوره میانه اسلامی قرار دارد. در دوره قاجار از خسرووا به عنوان یکی از منازل محور کرمانشاه به خوزستان نام برده شده است (چریکوف، همان، ۷۰). راه پس از تنگ خسرووا به سمت شمال غرب ادامه پیدا می‌کند و وارد «پاآسن» می‌شود.

### سنگ‌فرش سرآسن و کتیبه‌های آن

در سرآسن راه به دو شعبه تقسیم می‌شود. یک شعبه به سمت شمال شرق و دیگری به سمت شمال غرب می‌رود. راه شرقی پس از عبور از کنار مقبره ذوالفقارعلی، به گردنه سرآسن می‌رسد و از آنجا به کوه‌دشت می‌رود و سپس بعد از عبور از روی پل کشکان، به شاپورخواست می‌رود. در گردنه سرآسن، آثار سنگ‌چینی جاده به طول بیش از یک کیلومتر باقی مانده است که به صورت مارپیچ از کوه بالا می‌رود. در انتهای سربالایی راه و در کنار جاده سنگ‌چین، بر روی یک تخته سنگ بزرگ کتیبه‌ای باقی است که متن آن نشان دهنده ساخت این جاده در زمان امیر اشرف حاکم ولایت طراحان در عصر قاجار است. در کنار این کتیبه، کتیبه دیگری نیز وجود داشته که خطوط آن به عمد مخدوش شده است. به نظر می‌رسد کتیبه مخدوش شده قدیمی‌تر از کتیبه موجود (کتیبه امیر اشرف) بوده است (تصویر ۸).



تصویر ۸: جاده سنگ‌فرش گردنه سرآسن و کتیبه کنار آن. مأخذ: نگارندگان

### قلعه شاداب

در ادامه مسیر از پاسن به سمت شمال غرب، راه به دشت کوچک میان‌کوهی «گراب» می‌رسد. در این دشت بر بالای ارتفاعات کوه «خیاران» قلعه‌ای وجود دارد که به قلعه شاداب معروف است. این قلعه با استفاده از مصالح سنگ لاشه و ملات گچ نیم‌کوب ساخته شده و همانند قلعه سیه‌دن و شورابه، در ساخت آن از عوارض طبیعی برای اهداف دفاعی و امنیتی، بسیار استفاده شده است. قلعه بر روی صخره‌ای با شیب بسیار تند ساخته شده که این ویژگی به مانند یک دیوار دفاعی عمل کرده است و مانع از دسترسی آسان به داخل آن می‌شود. در محل‌هایی که دیواره‌های صخره کوتاه‌تر و نفوذپذیر بوده، با ساخت دیواری آن را مسدود و مستحکم کرده‌اند. در این قلعه آب‌انباری به شکل دایره‌ای در دل صخره کنده شده است. بدنه آب‌انبار در سمت غرب با سنگ لاشه و ملات گچ ساخته شده و قسمت‌های دیگر آن در دل صخره کنده شده است. بدنه داخلی آن با استفاده از ملات ساروچ و در چند لایه اندود شده است. قطعات سفالی دوره ساسانی و سفال‌های لعاب‌دار اسلامی بر سطح قلعه پراکنده است.

### دژ زلال‌انگیز

راه در حاشیه جنوبی دشت ادامه پیدا می‌کند و در انتهای دشت از منطقه «سرطهران» می‌گذرد و وارد دره‌ای تنگ با پوشش جنگلی بلوط می‌شود؛ سپس بعد از طی ده کیلومتر راه به رودخانه سیمره می‌رسد. در این قسمت و در پیچ رودخانه، دژی مستحکم به نام زلال‌انگیز واقع است. دژ از سمت جنوب و شرق به رودخانه سیمره منتهی می‌شود و در سمت شمال و غرب به صخره‌های بلند و غیرقابل نفوذ کوه محدود است (تصویر ۹). راه دسترسی به داخل دژ، در سمت شمال آن و در یک مسیر بسیار سخت و پرتگاهی است. در دیواره جنوبی و شرقی دژ که به شکل یک برج نمایان است، تیرکشی‌هایی وجود دارد که از طریق آنها عبور و مرور تنگه «باریکه» و راهی که به سمت شمال و تنگ سی‌پله می‌رفته، کاملاً قابل کنترل بوده است. بقایایی از این تیرکشی‌ها به طول ۱۲۰ سانتی‌متر و ارتفاع ۲۵ سانتی‌متر هنوز هم باقی مانده است. ویژگی‌های معماری این دژ، تعلق آن به دوره ساسانی را نشان می‌دهد (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۳۲۷). بعد از دژ زلال‌انگیز، راه در امتداد رود سیمره به طرف شمال ادامه می‌یابد و پس از دو کیلومتر به پل سی‌پله می‌رسد. در کنار پل سی‌پله راه دو شعبه می‌شود؛ یکی در امتداد رودخانه سیمره، به طرف شمال و به هلیلان و از آنجا به کرمانشاه می‌رسد. شعبه دیگر نیز از روی پل سی‌پله عبور می‌کند و به سمت غرب می‌رود و به ایالت ماسبدان و شهر سیروان و آذیوجان منتهی می‌شود.



تصویر ۹: دژ زلال انگیز. مأخذ: نگارندگان

### پل سی پله (کُروِدِت)<sup>۱</sup>

این پل در ده کیلومتری شمال روستای سرطهران از توابع شهرستان کوهدشت و بر روی رودخانه سیمره قرار دارد. طول عرشه پل صد متر است و عرض راه عبور آن به ۷/۶۰ می‌رسد. ارتفاع پل از کف تا روی عرشه به سیزده متر می‌رسد. پل دارای پنج چشمه طاق جناقی است که امروزه تنها دو چشمه آن باقی مانده است (تصویر ۱۰). پایه‌های مدور پل تا ارتفاع چهار متر از بستر رودخانه، تا شروع انحنا قوس دهانه طاق‌ها (پاکار قوس) با استفاده از سنگ «مولو»<sup>۲</sup> به ابعاد متوسط ۷۰×۷۰×۳۰ سانتی‌متر ساخته شده است. بر روی برخی از این سنگ‌ها علائم حجاران دیده می‌شود (تصویر ۱۰). ملاط استفاده شده در پایه‌ها ساروج و در قسمت‌های فوقانی و طاق‌ها، گچ نیم‌کوب است. از شیوه کانه‌پوشی برای سبک‌سازی و کاستن از حجم مصالح و همچنین کاستن از فشار وارده بر طاق‌ها و پایه‌ها در فضای بین دو طاق استفاده شده

۱. در زبان لری و لکی کُر به معنای پسر و دِت به معنای دختر است.

۲. سنگ مولو (Molo) در گویش لری و لکی به سنگ‌های تراش خورده و دارای شکل هندسی منظم گفته می‌شود. این نوع سنگ‌ها عموماً دارای اشکال مکعب مستطیلی یا مکعب مربعی با یک انتهای مخروطی شکل در اندازه‌های مختلف است.

است. استین برای اولین بار در سال ۱۹۳۶م. توصیف دقیقی به همراه چند قطعه عکس از این پل منتشر کرد (stein, 1938: 313-342; 1940: 240). وی تاریخ بنای پل را قرن سوم تا پنجم قمری/ نهم تا یازده میلادی و هدف از ساخت آن را برقراری ارتباط بین خوزستان و کرمانشاه از طریق طهران دانسته است. کلایس ضمن تهیه طرح‌هایی از پل و مقایسه آن با پل کشکان، تاریخ ساخت آن را قرن چهارم قمری/ دهم میلادی دانسته است. در جنوب ساختمان پل کنونی، شواهدی از پایه‌های یک پل قدیمی‌تر وجود دارد که در منابع قبلی به آن اشاره نشده است. در فاصله پانصد متری شمال شرق پل و مشرف به پل و رودخانه، بقایای یک ساختمان چند اتاقه وجود دارد. با توجه به موقعیت این سازه و پیوستگی آنها با پل، به نظر می‌رسد کارکرد آن برای راهداری بوده است. در ساحل غربی رود سیمره و در پانصد متری جنوبی پل سی‌پله، یک سازه معماری منفرد شناسایی شد که احتمالاً بقایای یک چهارطاقی/ آتشکده است. در اطراف ساختمان جدید، قطعات سفالی متعلق به دوره ساسانی به دست آمد که تا شعاع دویست متری پراکنده است. در میان آوار، قطعات گچ‌بری با نقوش گیاهی و همچنین بخشی از یک ساقه ستون و یک کاسه سنگی قابل ملاحظه است.



تصویر ۱۰: نمایی از پل سی‌پله و علایم حجاران که بر روی قطعات سنگ در پایه‌های پل به کار رفته است. مأخذ: نگارندگان

### دیوار تنگ سی پله

در انتهای تنگ سی پله، در محلی که صخره‌های شیب‌دار کوه‌های دو طرف رودخانه به هم نزدیک می‌شود و عرض تنگه به کمترین ابعاد خود می‌رسد، بقایای دیواری است که در محل به آن رون/ راه‌بند می‌گویند. این دیوار عرض تنگه را طی کرده و بر رودخانه عمود است. در محلی که این دیوار ساخته شده، دیواره کوه دارای برآمدگی عمودی است و کناره‌های آن حکم پرتگاهی با ارتفاع ۱۵۰ متر را دارند. این دیواره‌ها از یک طرف به این صخره‌های پرتگاهی متصل‌اند و از طرف دیگر، تا لبه رود سیمره ادامه یافته‌اند. این دیوار سازه‌ای است به طول یک کیلومتر و عرض متوسط ۱۲۰ سانتی‌متر که با استفاده از لاشه سنگ و ملاط گچ ساخته شده است. در ساحل غربی رودخانه، بیش از صد و در ساحل شرقی پانصد متر از این دیوار باقی مانده است. احداث خطوط انتقال گاز، جاده و فعالیت کشاورزی باعث تخریب بخش‌های زیادی از این دیوار شده است. در طول دیوار و به فواصل مختلف، برجک/ اتاقک‌هایی به ابعاد متوسط ۳×۳ متر با ورودی رو به جنوب تعبیه شده است. امروزه فقط پنج نمونه از این اتاقک‌ها در امتداد دیوار باقی مانده است (تصویر ۱۱). این دیوار تنگه سی پله و منطقه سرطهران را از هلیلان جدا می‌کند. در فاصله صد متری جنوب دیوار، بر روی یک صخره منفرد و در تراس رودخانه سیمره، بقایای یک ساختمان مربع‌شکل باقی مانده است (تصویر ۱۲). موقعیت این سازه به گونه‌ای است که در سمت غرب و جنوب به رودخانه سیمره منتهی می‌شود و در سمت شرق و شمال به دیوار دید دارد. ابعاد سازه باقیمانده شش متر در پنج متر است. در اضلاع شرقی و شمالی این بنا، در ارتفاع ۱۰۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متری از کف بنا، تیرکشی‌هایی وجود دارد. در پایین دست صخره‌ای که این سازه بر روی آن ساخته شده، بقایای ریزش کرده مصالح ساختمانی قابل مشاهده است. این شواهد نشان می‌دهد که سازه باقیمانده، بخشی از ساختمان بزرگ‌تری بوده است که در اثر طغیان‌های رودخانه و جنس سست صخره‌ای که بنا بر روی آن ساخته شده، بخشی از آن ریزش کرده و به داخل رودخانه ریخته است. در فاصله ۱۵۰ متری شرق این سازه، چشمه پرآبی در جریان است که در اطراف آن بقایای یک آسیاب قدیمی و همچنین کانال‌کشی‌هایی جهت انتقال آب چشمه به زمین‌های پایین دست تنگه سی پله وجود دارد. در مقابل ضلع شرقی قلعه کلاته و در فاصله حدود دویست متری جنوب دیوار ریون، محوطه‌ای با مساحت حدود نیم هکتار وجود دارد. این محوطه در اثر فعالیت کشاورزی و ساخت یک روستا در دوران معاصر بر روی آن تقریباً تسطیح شده و فقط آثار باستان‌شناختی اندکی، نظیر پی دیوارها و سفال‌های پراکنده در سطح، بر وجود آن گواهی می‌دهد. ویژگی‌ها و مشخصات فنی سفال‌ها نشان از تعلق این محوطه و

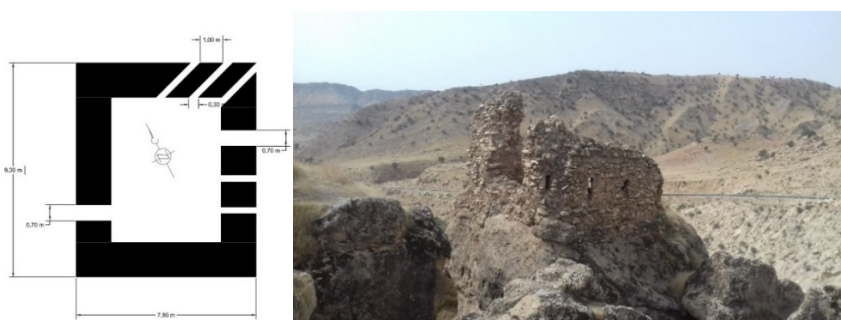


۱۸۴ / راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و ... / یونس یوسف وند و ...

دیوار ریون به دوره ساسانی دارد. این دیواره و قلعه کنار آن، نقش حفاظت از مسیر را برعهده داشته‌اند.



تصویر ۱۱: دیوار معروف به روَن (راست). میل خسرووا (چپ). مأخذ: نگارندگان



تصویر ۱۲: قلعه مقابل دیوار موسوم به روَن. مأخذ: نگارندگان

#### اهمیت راه‌های منطقه طهران در غرب ایران

منطقه جنوب غربی استان لرستان (طهران)، با توجه به موقعیت ویژه راهبردی آن در حد فاصل کانون‌های ساسانیان در تیسفون و خوزستان در جنوب و کرمانشاه در شمال، از مناطق مهم در قلمرو ساسانی بوده است. در سده‌های نخستین اسلامی نیز با توجه به نزدیکی آن به بغداد مرکز خلافت اسلامی و نقش مواصلاتی که بین بغداد و مناطق مرکزی ایران داشت، از مناطق مهم غرب ایران به شمار می‌آمده است. این عوامل تأثیر بسزایی در توسعه راه‌های فرامنطقه‌ای در این ناحیه در دوره‌های یادشده داشته است. آنچه بیش از همه اهمیت ارتباطی طهران را به خوبی نشان می‌دهد، وجود پل‌های سترگ در چهار طرف این منطقه است. پل کشکان بین شاپورخواست و طهران در شرق، پل سی‌پله بین ماسبدان و طهران در غرب، پل چمنمشت

بین سیمره و طرهان در جنوب و پلدختر/ پاپل بین طرهان و جایدر در جنوب شرقی، به روشنی گویای موقعیت ویژه مواصلاتی منطقه است. این پل‌ها علاوه بر آنکه موقعیت راهبردی و ارتباطی منطقه را نشان می‌دهند، از نظر فنی و معماری نیز بسیار حائز اهمیت‌اند.

یکی از راه‌های مهم این منطقه محور شمال به جنوب است که یافته‌های باستان‌شناختی آن بررسی شد. تاریخ آغاز شکل‌گیری این راه به طور دقیق مشخص نیست، اما با توجه به یافته‌های این تحقیق می‌توان گفت رونق و شکوفایی آن به‌ویژه از دوره ساسانی آغاز شد و در سده‌های نخستین اسلامی ادامه یافت. بیشتر آثار و ابنیه شناسایی شده در مسیر این راه، مربوط به این دوره‌هاست (تصویر ۱۴ و جدول ۱). در دوره حکومت آل حسنویه (۳۳۰-۴۰۶ ق/ ۹۴۱-۱۰۱۵ م) بر منطقه غرب ایران، این راه به دلیل حمایت امرای این سلسله محلی از تجارت و کاروان‌های زیارتی، بیش از پیش رونق گرفت. موقعیت استراتژیک قلمرو حسنویه بر سر راه شرق به غرب که در این دوره به «راه الحجاج» معروف بود (مجهول المؤلف، ۱۳۴۰: ۱۴۱)، زمینه ایجاد امکانات رفاهی برای زوار، مسافران و بازرگانان را فراهم می‌کرد. از میان حکام این سلسله محلی، ابونجم بدربن حسنویه در آبادانی و رونق راه‌ها و برقراری امنیت کاروانیان و مسافران بسیار کوشید. در منابع تاریخی اشاره‌های فراوانی به اقدامات وی در این زمینه شده است که شواهد باستان‌شناسی نیز آن را تأیید می‌کند. کتیبه‌های پل کلهر و پل کشکان در لرستان،<sup>۱</sup> بخشی از فعالیت‌های وی را نشان می‌دهد. او سالیانه سه‌هزار دینار برای ساخت و نگهداری راه‌ها اختصاص می‌داد و مالیات جدیدی به نام مالیات راهداری وضع کرده بود که ابن مسکویه از آن با عنوان مالیات نامشروع نام برده است (مسکویه رازی، ۱۳۷۶: ۳۲۸/۶). در کتاب *شذرات الذهب* به ساخت سه‌هزار مسجد و منزلگاه توسط بدر اشاره شده است (ابن عماد حنبلی، [بی‌تا]: ۱۷۴/۳). بدر به راه‌سازی توجه ویژه‌ای داشت و در کوهستان‌های بلند راه می‌ساخت و بدین طریق راه‌های دور را نزدیک می‌کرد (روذراوری، ۱۳۳۴: ۲۹۰). احتمال ساخت جاده‌های سنگ‌فرش میرو ره، گوربتی و سرآسن، یا دست‌کم تعمیر و بازسازی بخش‌هایی از آنها به دستور بدر دور از ذهن نیست. شواهد چندانی که براساس آن بتوان رونق این مسیر را در دوران میانه و متأخر اسلامی تأیید کرد، باقی نمانده است. البته این به معنای

۱. پل کلهر در یک کیلومتری شمال شهر معمولان بر روی رودخانه کشکان ساخته شده است. طبق کتیبه موجود این پل به سال ۳۷۴ ق به دستور ابونجم بدربن حسنویه ساخته شده است. این کتیبه را برای اولین بار ارنست هرتسفلد الگوبرداری و قرائت کرده است (پرویز، ۱۳۸۱: ۱۹۴-۱۹۷). پل کشکان در مسیر شاپورخاست به طرهان و بر روی رودخانه کشکان ساخته شده است. طبق کتیبه‌ای که در گذشته در کنار پل نصب بوده، پل به دستور بدربن حسنویه در فاصله سال‌های ۳۸۹ تا ۳۹۹ ق. ساخته شده است (پرویز، همان، ۲۳۶-۲۴۲). این کتیبه امروزه در موزه باستان‌شناسی خرم‌آباد نگهداری می‌شود.

این نیست که طی این دوره‌ها از این مسیر استفاده نشده است، بلکه منظور این است که طی این دوره‌ها ساخت راه‌ها و ابنیه مرتبط با آن به مانند گذشته نبوده و بیشتر از همان مسیرهای گذشته و بناهای باقیمانده استفاده می‌شده است؛ زیرا مسیر ارتباطی شمال به جنوب همین مسیر بوده است. کما اینکه امروزه نیز جاده ارتباطی کرمانشاه به خوزستان از این منطقه می‌گذرد.

### نتیجه‌گیری

در مطالعه میدانی راه ارتباطی خوزستان به غرب ایران در حد فاصل شهر سیمره تا هلیلان، هفت قلعه، دو محوطه شهری، چهار پل، دو آب‌انبار، دو کاروان‌سرا، سازه‌هایی برای راه‌داری و نگهبانی پل‌ها، هفت سازه کوچک خدماتی، یک کتیبه و بخش قابل توجهی از جاده‌های سنگ‌فرش شناسایی شده است. قرارگیری این بناها در محیطی کوهستانی، امکان بهره‌گیری از مصالح بوم‌آورد منطقه را فراهم آورده است. در تمام بناها مصالح اصلی ساخت، سنگ (لاشه سنگ و قلوه‌سنگ) و ملات گچ است. در برخی موارد (همانند کاروان‌سرای زاغه در مرکز دشت رومشکان)، بخشی از سازه بنا را با آجر ساخته‌اند. بناهای شناسایی شده فاقد تزئینات معماری است. موقعیت این بناها در خارج از بافت‌های شهری و روستایی و ماهیت صرفاً کاربردی آنها در ارتباط با راه، عدم وجود تزئینات در آنها را توجیه می‌کند. در بین آثار شناسایی شده، تعداد قلعه‌ها و موقعیت آنها قابل توجه است. قرار داشتن این قلعه‌ها در حاشیه راه‌ها و مجاورت آنها با جاده‌های سنگ‌فرش، تردیدی باقی نمی‌گذارد که این قلعه‌ها به منظور محافظت از راه‌ها و کاروانیان ساخته شده‌اند. قلعه‌ها با توجه به عوارض طبیعی ساخته شده‌اند و بیشتر آنها شکل منظم هندسی ندارند و استفاده از موانع طبیعی در طراحی پلان‌ها، ویژگی بارز آنهاست. بررسی موقعیت این قلعه‌ها در ساختار خطی نشان می‌دهد که این قلعه‌ها در نقاط استراتژیک و حساس ساخته شده‌اند و امنیت راه و کاروانیان را فراهم می‌کرده‌اند. از این قلعه‌ها برای خبررسانی سریع نیز استفاده می‌شده است. بر همین اساس، این قلعه‌ها به صورت یک زنجیره مرتبط به هم عمل می‌کردند و به این ترتیب پشتیبانی آنها از همدیگر میسر می‌شده و امنیت بیشتر راه و منطقه را فراهم می‌آورده است. این راه علاوه بر برقراری ارتباطات فرامنطقه‌ای، در سطح منطقه‌ای و داخلی نیز ضمن برقراری ارتباط بین روستاها و شهرهای ایالت‌های ماسبدان و مهرجان‌قدق، نقش مهمی در سهولت تجارت و مبادله کالا داشته است.

جغرافیای محیطی و اقلیم آب‌وهوایی منطقه، باعث شده بود که این محور ارتباطی در دو مسیر پاییزه و بهاره مورد استفاده قرار گیرد. از مسیر بهاره در شش ماه نخست سال و از مسیر

پاییزه در شش ماه دوم سال استفاده می‌شد.<sup>۱</sup> مسیر بهاره از گردنه‌هایی با شیب تند و کوهستان‌ها عبور می‌کرد و به‌طور قابل توجهی باعث کوتاه‌تر شدن مسافت می‌شد؛ به همین دلیل از آنها به عنوان مسیرهای میان‌بُر و چاباری نیز استفاده می‌شده است. در مسیرهای بهاره که از کوه‌ها و گردنه‌ها و شیب‌های تند عبور می‌کرده‌اند، جاده‌های سنگ‌چین، قلعه‌ها، سازه‌ها و تأسیسات خدماتی - امنیتی بیشتری ساخته شده است. در مسیرهای پاییزه که از مناطق هموارتر می‌گذشته‌اند، محیط‌های استقرار شهری و روستایی بیشتری باقی مانده است. مسیرهای بهاره امروزه نیز مورد استفاده عشایر کوچ‌رو قرار می‌گیرد؛ زیرا علاوه بر کوتاه‌تر کردن زمان سفر، از کوهستان و مراتع می‌گذرد و از مناطق روستایی و شهر و زمین‌های کشاورزی دورتر است. برای اجتناب از گردنه‌های صعب‌العبور و برف‌گیر، مسیرهای پاییزه مناسب‌تر بوده‌اند. با توجه به اینکه این مسیرها کوه‌ها و گردنه‌ها را دور می‌زده‌اند، عبور از آنها باعث طولانی‌تر شدن مسافت می‌شد. در بیشتر موارد در طول مسیر پاییزه، به دلیل وجود روستاها و قصبه‌های نسبتاً بزرگ که می‌توانسته‌اند کاروانیان را پذیرایی کنند، کاروان‌سرا و یا سازه امنیتی ساخته نشده است. گفتنی است که سراسر این محور ارتباطی دارای مسیر پاییزه و بهاره به صورت مجزا نبوده، بلکه در برخی نقاط، راه در دو مسیر پاییزه و بهاره استفاده می‌شده است و هر یک از این مسیرها در مناطق هموار و منزلگاهی به هم می‌پیوسته‌اند. نکته دیگر اینکه در واقع هر دو مسیر یک محور اصلی را تشکیل می‌داده‌اند که به فراخور شرایط آب‌وهوایی و فصل سفر، از یکی از آنها استفاده می‌شده است.

شواهد به دست آمده نشان می‌دهد که جاده‌های امروزی منطقه منطبق با راه‌های باستانی است. عبور جاده‌های امروزی از کنار پل‌های قدیمی و قرار داشتن زیستگاه‌های گذشته به صورت تپه‌های بزرگ و کوچک در مجاورت جاده‌های شوسه و راه‌های ارتباطی کنونی، دلیلی بر این مدعا است.

---

۱. به دلیل طولانی شدن مطالب، در این مقاله فقط اشاره‌ای گذرا به مسیر پاییزه شده است و بحث تفصیلی در مورد آثار این محور مجال و پژوهش دیگری می‌طلبد.



تصویر ۱۳: گزیده‌ای از سفال‌های به دست آمده از سطح آثار شناسایی شده. مأخذ: نگارندگان

مشخصات فنی سفال‌های به دست آمده از بناهای مورد مطالعه. مأخذ: نگارندگان

شماره	نام محوطه	مشخصات: نوع قطعه، رنگ خمیره، ماده چسباننده، نوع ساخت، میزان پخت، ضخامت رنگ پوشش درون، رنگ پوشش بیرون، نوع تزئین	دوره پیشنهادی
۱	سازه شماره ۳ میرو ره	بدنه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، نقوش اسامی در بیرون	ساسانی
۲	سازه شماره ۳ میرو ره	بدنه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، ظریف، نارنجی، نارنجی، نقش فلس ماهی در بیرون	ساسانی- اوایل اسلام
۳	سازه شماره ۵ میرو ره	لبه، نخودی، شن‌ریز، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، نقش کنده در بیرون	ساسانی- اوایل اسلام
۴	سازه شماره ۵ میرو ره	لبه، گرم، شن‌ریز و آهک، چرخ‌ساز، کالی، ظریف، گرم، گرم	اواسانی- اوایل اسلام
۵	دیارگه (سازه شرقی)	بدنه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، نقوش فلس ماهی در بیرون	اوایل اسلام- ساسانی
۶	دیارگه (سازه شرقی)	بدنه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نارنجی، نارنجی، نقش فلس ماهی در بیرون	ساسانی
۷	دیارگه (سازه شمالی)	لبه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، نقوش افزوده طنبای در بیرون	ساسانی
۸	دیارگه (سازه شمالی)	لبه، نخودی، ماسه بادی نرم، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، قرمز نخودی	ساسانی
۹	دیارگه (سازه شمالی)	بدنه، نخودی، شن نرم، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، نقش کنده در بیرون طرفه	اوایل اسلام
۱۰	کاروانسرای زاغه	بدنه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، نقش کنده زیر لعاب	سده سه و چهار هجری
۱۱	کاروانسرای زاغه	لبه، نارنجی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی ظریف، نارنجی، نارنجی، نقوش کنده زیر لعاب سفید (الگرافیاتو)	قرن چهار و پنج هجری
۱۲	کاروانسرای زاغه	لبه، نخودی، ذرات شن و ماسه، چرخ‌ساز، کالی، ظریف، نخودی، نخودی، لعاب سبز در درون و بیرون	سده دو و سه هجری
۱۳	کاروانسرای زاغه	لبه، نخودی، شن نرم، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، شیارهای افقی بر روی لبه و زیر لبه	ساسانی
۱۴	کاروانسرای زاغه	لبه، نخودی، شن و ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، بدون تزئین	ساسانی
۱۵	قلعه نیزه	بدنه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، لعاب سبز کم‌رنگ در درون	ساسانی
۱۶	قلعه نیزه	بدنه، نخودی، شن نرم، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نقش افزوده طنبای زیر لعاب سبز تیره در بیرون	اوایل اسلام
۱۷	قلعه شاداب	لبه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، نخودی، نخودی، بقایای لعاب در درون	ساسانی
۱۸	محوطه کلاجه مجاور دیوار روئن	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی	ساسانی
۱۹	محوطه کلاجه مجاور دیوار روئن	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کالی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی	ساسانی
۲۰	محوطه کلاجه مجاور دیوار روئن	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کالی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی	ساسانی

## منابع و مأخذ

- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۰)، *المسالك و الممالک*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: چاپخانه مهارت.
- ابن عماد حنبلی، ابی الفلاح عبدالحی [بی‌تا]، *شذرات الذهب*، ج ۳، بیروت، دار التراث العربی.
- ایزدیناه، حمید (۱۳۶۳)، *آثار باستانی و تاریخی لرستان*، تهران: انتشارات آگاه.
- احتشامی، منوچهر (۱۳۸۶)، *پل های ایران*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- پرویز، احمد (۱۳۸۰)، «پل و تحول آن در قلمرو بدرین حسنی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- پرونده ثبتی قلعه سیدن، (۱۳۸۲)، تهران: مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری کشور.
- پیرنیا، محمدکریم و کرامت‌الله افسر (۱۳۷۰)، *راه و ریاض*، تهران: انتشارات میراث فرهنگی و انتشارات آمین، چ ۲.
- *جغرافیای ناشناس (جغرافیای لرستان پیشکوه و پشتکوه)*، (۱۳۹۶)، به کوشش سکندر امان‌الهی بهاروند، خرم‌آباد: انتشارات شاپورخواست.
- چریکوف، نیل (۱۳۵۸) *سیاحتنامه چریکف*، ترجمه آبکار مسیحی، به کوشش علی‌اصغر عمران، تهران: چاپ سپهر.
- مجهول المؤلف (۱۳۴۰)، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- خزرچی، ابودلف مسعودبن مهلهل (۱۳۵۴)، *سفرنامه ابودلف در ایران*، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، تهران: انتشارات زوار، چ ۲.
- دمرگان، ژاک (۱۳۳۹)، *مطالعات جغرافیای غرب ایران*، ترجمه کاظم ودیعی، تبریز: انتشارات چهر.
- دوراند، هنری مورتیمور (۱۳۴۶)، *سفرنامه دوراند*، ترجمه علی‌محمد ساکی، خرم‌آباد: انتشارات کتابفروشی محمدی.
- راولینسون، سرهنری (۱۳۶۲)، *سفرنامه راولینسون (گذر از ذهاب به خوزستان)*، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند، تهران: انتشارات آگاه.
- رضائی بنگشه، مجید و کاکاوند یوسف (زمستان ۱۳۹۳)، «ناحیه‌بندی استان لرستان با استفاده از تحلیل خوشه‌ای»، *فصلنامه جغرافیای طبیعی*، سال هفتم، شماره ۲۶، صص ۴۱-۵۱.
- رودراوری، ظهیرالدین ابوالشجاع محمدبن حسین (۱۳۳۴ق)، *ذیل کتاب تجارب الامم*، تصحیح هـ ف. آمدروز، بغداد: مطبعه بشركة تمدن الصناعیه بمصر المحمیه.
- سجادی، علی (۱۳۸۲)، «پل کشکان در مسیر راه‌های تاریخی لرستان»، *مجله اثر*، شماره ۳۵، صص ۲۴۶-۲۷۰.

۱۹۰ / راه‌های ارتباطی بخش غربی استان لرستان (طهران) در دوره ساسانی و ... / یونس یوسف وند و ...

- شیشه‌گر، آرمان (۱۳۸۴)، گزارش کاوش محوطه سرخ‌دم لکی، کوه‌دشت لرستان، (فصل دوم- ششم)، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- کریمی، بهمن‌میرزا (۱۳۲۹)، راه‌های باستانی و پایتخت‌های قدیمی غرب ایران، تهران: چاپخانه بانک ملی ایران.
- لسترنج، گای (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ج ۴.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳)، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم احمدی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- محمودمیرزا [بی‌تا]، مقصود جهان (سفرنامه محمودمیرزا قاجار)، بخش نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- محمودیان، حبیب‌الله (۱۳۹۳)، جاده‌ها و ایل‌راه‌های باستانی استان ایلام در دوران تاریخی و قرون نخستین اسلامی، ایلام: زاگرو.
- مخلصی، محمدعلی (۱۳۷۹)، پل‌های قدیمی ایران، ج ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۸۸)، نزهة القلوب، تصحیح محمد دبیر سیاقی، قزوین: حدیث امروز.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (۱۳۴۹)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۷۶)، تجارب‌الامم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۶، تهران: انتشارات توس.
- یاری، حسین‌علی، سید مهرعلی موسوی و احمد کوشکی (۱۳۸۸)، جغرافیای استان لرستان، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- یاقوت حموی، یاقوت‌بن عبدالله (۱۳۶۲)، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
- یوسف‌وند، یونس و علی سجادی (بهار و تابستان ۱۳۹۴)، «گزارشی کوتاه از عمارت موسوم به تپه‌زاغه شهرستان رومشکان»، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، سال ششم و هفتم، شماره ۱۲ و ۱۳، صص ۲۴۱-۲۴۵.

**List of sources with English handwriting**

- Čerikof (Cherikov), Neil (1358 Š.), *Sīyāhatnāmeḥ-ye Cherikof*, Translated by Ābkār Masṭhī, Edited by 'Alī Ašğar 'omrān, Tehran: Sepehr. [In Persian]
- Eḥtešāmī, Manūčehr (1386 Š.), *Polhā-ye Irān*, Tehran: Daftar-e Pejūhešhā-ye Farhangī. [In Persian]
- Dorānd, Henrī Morṭūmor (1346 Š.), *Safarnāmeḥ-ye Dorānd*, Translated by Ā'Ālī Moḥammad Sākī, Korramābād, Moḥammadī. [In Persian]
- Ḥemavī Bağdādī, Yāqūt (1362 Š.), *Bargozteh Moštarak-e Yāgūt-e Ḥemavī*, Translated by Moḥammad Parvīn Gonābādī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ḥodūd al-Ālam mn Mašreq el al-Mağreb (1340 Š.), ed. Manūčehr Sotūda, Tehran: Dānesšgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Ibn 'Emād, Abī al-Fallaḥ 'Abd al-Ḥaī b. 'Emād al-Ḥanbalī, *Šazarāt al-Zahab*, Vol. 3, Beirut: Dar al-Torāt.
- Ibn Kordādbeh (1370 Š.), *Al-Masālek va al-Mamālek*, Translated by Hossein Qaračānlū, Tehran: Mahārat. [In Persian]
- Īzadpanāh, Ḥamid (1363 Š.) *Āīār-e Bāstānī va Tārīkī-ye Lorestān*, Tehran: Āgāh. [In Persian]
- Joğrāfeyā-ye Našenās (Joğrāfeyā-ye Lorestān-e Pīškūh va Poštūkūh) (1396 Š.), ed. Sekandar Amānelāhī Bahārvand, Korramābād, Šāpūrkāst. [In Persian]
- Karīmī, Bahman Mīrzā (1329 Š.), *Rāhhā-ye Bāstānī va Paitakthā-ye Qadīmī-ye Ġarb-e Irān*, Tehran: Bānk-e Mellī-ye Irān. [In Persian]
- Kazrajī, Abu Dolaf Mas'ūd b. Mohalhal (1354 Š.), *Safarnāme-ye Abu Dolaf dar Irān*, Translated by Sayyid Abu 'Iḥzāl Tabātabāee, ed. Vladimir Minorsky, Tehran: Zavār. [In Persian]
- Maḥmūd Mīrzā, Maqṣūd-e Jahān (Safarnāme-ye Maḥmūd Mīrzā Qājār), *Bağš-e Nosak-e kaṭī-e Ketābkāneye Majles-e Šorā-ye Eslāmī*. [In Persian]
- Parvīz, aḥmad (1380 Š.), *Pol va Taḥavvol-e an dar Qalamro-e Bard b, Hassanoyeh*, MA. Thesis, Archeology Department, Faculty of Letters and Humanities, University of Tehran. [In Persian]
- Maḥmūdīyān, Ḥabīb allāh (1393 Š.), *Jādehhā va Īlrāhhā-ye Bāstānī-e Ostān-e Īlām dar Dorān-e Tārīkī va Qorūn-e Naqostīn-e Eslāmī, Īlām: Zagro*. [In Persian]
- Mas'ūdī, Abu'l Hasan 'alī b. Hosein (1349 Š.), *Al-Tanbīh va al-Ešrāf*, Translated by Abu 'Iqasīm Pāyandeh, Tehran: Bongāh-e Tajomeh va Našr-e Ketāb. [In Persian]
- Moklesī, Mohammad 'Alī (1379 Š.), *Polhā-ye Qadīmī-e Irān*, Vol. 1, Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī. [In Persian]
- Moskūyeh Rāzī, Abu 'Alī (1376 Š.), *Tajāreb al-Omam*, Translated by 'Alīnaqī Monzavī, Vol. 6, Tehran: Tūs. [In Persian]
- Mostofī Qazvīnī, Ḥamd allāh (1388 Š.), *Nozhat al-Qolūb*, ed. Moḥammad Dabīrsīāqī, Qazvin: Ḥadīṭ-e Emrūz. [In Persian]
- Parvāndeh Tabṭī-e Qla'eh Seden (1382 Š.), Tehran: Markazeh Asnād-e Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī, Šanāy'e Dastī va Gardešgarī-e Kešvar. [In Persian]
- Pīrnīā, Mohammad Karīm, *Afsar Kerāmat allāh (1370 Š.), Rāh va Rabāt*, Tehran: Mīrāt-e Farhangī va Entesārāt-e Amīn. [In Persian]
- Rawlinson, Sir Henri (1362), *Safarnāmeḥ-ye Rawllinson (Gozar az Zahāb be Kūzestān)*, Translated by Sekandar Amānelāhī Bahārvand, Tehran: Āgāh. [In Persian]
- Rezāee Banafseh, Majīd; Kākolvand, Yousef (1393 Š.), "Zoning Lorestan Province by Using of Cluster Analysis," *Journal of Natural Geography*, 7, 26, 2015, pp. 41-50. [In Persian]



- Rūzarāvarī, Abu'lšojā' (1334 Š.), *Zeyl-e Ketāb-e Tajreb al-Omam*, ed. H. F. Amed Roz, *Tammadon al-Šanā'īya*. [In Persian]
- Sajādī, 'Alī (1382 Š.), *Pol-e Kaškān*, *Aṭar Journal*, No. 35, p. 251. [In Persian]
- Šīšegar, Ārmān (1384 Š.), *Gozāreš-e Kāvōš-e Moḥavate-ye Sorḳe Dom Lakī, Kūhdašt-e Lorestān*, (*Fasl-e 2-6*), *Tehran: Pejūheškadeh Bastānšenāsī-e Pejūhešgāh-e Mīrāt-e Farhangī*. [In Persian]
- Yārī, Hosein 'alī; Mūsavī, Sayyid Mehr'alī; Kūškī, Aḥmad (1388 Š.), *Joḡrāfiyā-e Ostān-e Lorestān*, *Tehran: Šerkat-e Čāp va Našr-e Ketābhā-ye Darsī-e Irān*. [In Persian]
- Yūsefvand, Yūnes, Sajjādī, 'Alī (1394 Š.), "Short Report of 'Tappeh Zagheh' Mansion, Romishkan," *Modares Archeological Research*, Vol. 6 & 7, No. 12&13, Spring & Summer 2015, pp. 241-245. [In Persian]

#### References in English and German

- De Morgan, J. (1896), *Mission Scientifique en Perse (Recherches Archeologiques)*, Paris.
- Goff, C., 1971. "Lorestan in the first half of the first millennium B.C.", *Iran, Journal of the British Institute of Persian Studies*, vol.6, pp. 126-32.
- Le Strange, Guy (1905), *The Lands of the Eastern Caliphate: Mesopotamia, Persia, and Central Asia from the Moslem Conquest to the Time of Timur*, Cambridge Schmidt, Erich (1986), *Paleolithic Archaeology in Iran*, The American Institute of Iranian Studies, Monograph 1. Philadelphia, PA: The University Museum, University of Pennsylvania.
- Markwart, Josef (1901), *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. Mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen*, Abh. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, N.F. 3/2, Berlin.
- Schmidt, Erich (1938), *The second Holmes Expedition to Luristan*, *Bulletin of the American- Institute for Iranian Art Archaeology*, Vol. V(1938), pp.205-216.
- Stein, Sir Aurel, K.C.I.L (1940), *Old Routes of western Iran*, NewYork.

**The Communication Roads of the Western Part of Lorestan (Tarhān) in the Sassanid Era and the Early Islamic Centuries (With an Emphasis on Spring-Routes)<sup>1</sup>**

Younos yousofvand<sup>2</sup>  
Javad Neistani<sup>3</sup>

Receive: 9/7/2019  
Accept: 21/12/2019

**Abstract**

The historical roads of Tārḥān district in the southwest of Lorestan province are the important and high-traffic inter-regional roads. One of its most important roads is the road between Susiana and Kermanshah that has been very significant in the Sassanid era and early Islamic centuries. Many architectural works such as bridges, caravansary, and castell and cobblestone roads have been remains in this district from Sassanid and early Islamic centuries which have not been studied carefully yet. The goal of this research is the study of the communication capabilities of Tārḥān district through the identification of the archaeological evidence of this road and buildings alongside it. The research approach is Historical-analytical, and data are collected by field and library method. To achieve these goals, this road was surveyed from Saimare city to Holeilan valley. This survey was identified a large part of the paved roads in mountainous areas, bridges, caravansary, some castles to protect roads and caravans, buildings with service-welfare functions, reservoir, two urban settlements, and an inscription from the Islamic era. The research results show that geography and climate of the region have caused to establish two paths in this region; spring route and autumn route. Each of them was used in one part of the year. In addition to connecting Khuzestan to the north and northwest of Iran, this road has caused the safety and flourishing of its settlements.

**Keywords:** Tarhān, Communication routes, Archaeological evidence, spring-route.

---

1. DOI: 10.22051/hii.2019.27054.2051

2. PhD Candidate in Archeology of the Islamic era, Tarbiat Modares University; Yyvand@gmail.com

3. Associate Professor, Department of Archeology, Tarbiat Modares University, (Corresponding Auothor); Jneyestani@modares.ac.ir



## Content

<b>The political and religious function of poetry in the era of the Egyptian Fatimids (358-567 AH) in dealing with their foreign opponents</b> <i>Raziyeh Ansari, Mohammad Ali Chelongar, Fereydoon Allahyari</i>	33
<b>A Survey on Importance of Sassanid Castel of Shah Joghal (Jeqe) in Borujard, for Conservation of Roads in the Central Zagros</b> <i>Mousa Sabzi, Esmail Hemati Azandaryani, Kazem Omidi</i>	54
<b>Sayyid Jamal; Imposing the Traditional Meaning of Caliphate on the Modern Concept of Government</b> <i>Morteza Shirody</i>	70
<b>Trebizonds' status in the Anatolian Blockade by Ilkhanids</b> <i>Ahmad Fazlinejad, Abdolrasool Kheirandish</i>	93
<b>A Look at the Office of the Amir Nizam in the Qajar Period</b> <i>Abbas Ghadimi Gheydari, Mohaddeseh Hashemilar</i>	116
<b>Divan-e Mohasebat and the Problem of Paying Salaries in the Qajar Period (1909-1911)</b> <i>Amin Mohammadi, Alireza Molaie Tavani, Seyied Rahim Rabbanizadeh</i>	144
<b>Investigating Ibn Barrajan's Prediction of the Time of the Conquest of Jerusalem</b> <i>Hamed Nazarpour</i>	163
<b>The Communication Roads of the Western Part of Lorestan (Tarhān) in the Sassanid Era and the Early Islamic Centuries (With an Emphasis on Spring-Routes)</b> <i>Younos yousofyand, Javad Neistani</i>	193

**Article 7:**

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

**Article 8:**

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

**Article 9:**

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

**Article 10:**

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

---

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

## **Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran**

### **Preface:**

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

### **Article 1:**

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

### **Article 2:**

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

### **Article 3:**

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

### **Article 4:**

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

### **Article 5:**

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

### **Article 6:**

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

**Confidentiality of Information**

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

**Double blind peer review**

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

**Copyright**

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

**Cc-By-Nc-ND**

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

**Plagiarism**

Online plagiarism checker softwares( [samimnoor.ir](http://samimnoor.ir)) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

## Methodology

### Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

### Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine ([hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)).
2. The articles must contain the following chapters:
  - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
  - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
  - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
  - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
  - Conclusion
  - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
  1. The author doesn't speak Persian.
  2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).



Quarterly Journal of  
**History of Islam and Iran**  
*Vol. 29, No. 44 /134, 2020*

---

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**  
EXECUTIVE DIRECTOR: **I. Hasanzadeh, Ph. D.**

---

**THE EDITORIAL BOARD**

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.  
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.  
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.  
E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.  
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.  
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.  
M.R. Barani, Assistant Professor, Alzahra University.  
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.  
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.  
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.  
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.  
M. Sarvar Molaei, Professor of History, Alzahra University.  
J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.  
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.  
SH. Yousefifar, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

---

Printing & Binding: Mehrravash Publication

---



**University of Alzahra Publications**

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.  
Postal Code: 1993891176  
Web: [hii.alzahra.ac.ir](http://hii.alzahra.ac.ir)  
E-mail: [historyislamiran@alzahra.ac.ir](mailto:historyislamiran@alzahra.ac.ir)

---

ISSN: 2008-885X  
E-ISSN: 2538-3493

---

# History of Islam & Iran

- The political and religious function of poetry in the era of the Egyptian Fatimids (358-567 AH) in dealing with their foreign opponents** 9-33  
*Raziyeh Ansari, Mohammad Ali Chelongar, Fereydoon Allahyari*
- A Survey on Importance of Sassanid Castel of Shah Joghhal (Jeqele) in Borujard, for Conservation of Roads in the Central Zagros** 35-54  
*Mousa Sabzi, Esmail Hemati Azandaryani, Kazem Omidi*
- Sayyid Jamal; Imposing the Traditional Meaning of Caliphate on the Modern Concept of Government** 55-70  
*Morteza Shirody*
- Trebizonds' status in the Anatolian Blockade by Ilkhanids** 71-93  
*Ahmad Fazlinejad, Abdolrasool Kheirandish*
- A Look at the Office of the Amir Nizam in the Qajar Period** 95-116  
*Abbas Ghadimi Gheydari, Mohaddeseh Hashemilar*
- Divan-e Mohasebat and the Problem of Paying Salaries in the Qajar Period (1909-1911)** 117-144  
*Amin Mohammadi, Alireza Molaie Tavani, Seyied Rahim Rabbanizadeh*
- Investigating Ibn Barrajan's Prediction of the Time of the Conquest of Jerusalem** 145-163  
*Hamed Nazarpour*
- The Communication Roads of the Western Part of Lorestan (Tarhān) in the Sassanid Era and the Early Islamic Centuries (With an Emphasis on Spring-Routes)** 165-193  
*Younos yousofvand, Javad Neistani*